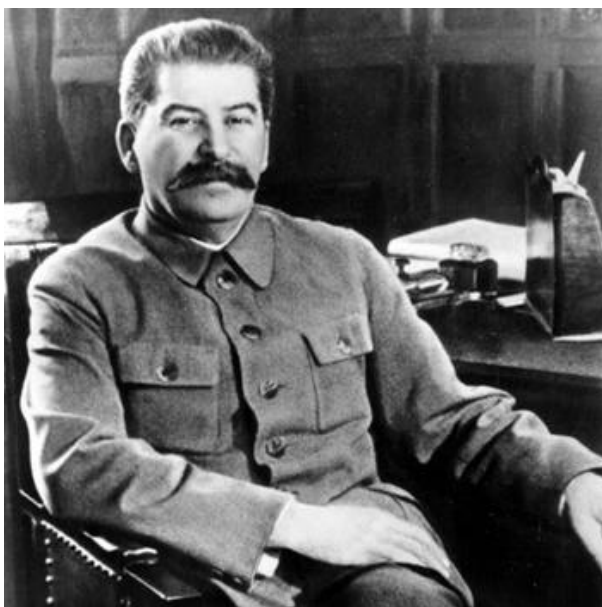


**استالین**  
**درباره انقلاب چین**



باز تکثیر از : هواداران مزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان





**استالین**

**درباره انقلاب چین**

باز تکثیر از : هواداران مزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان



## فهرست مطالب

### فصل اول

- ۱ چشم اندازهای انقلاب در چین  
سخنرانی ایراد شده در کمیسیون چین هیئت اجراییه  
بین الملل کمونیستی ۳۰ نوامبر ۱۹۲۶
- ۱ (۱) خصلت انقلاب چین
- ۲ (۲) امپریالیسم و تجاوز امپریالیستی به چین
- ۳ (۳) ارتش انقلابی چین
- ۵ (۴) خصلت دولت آینده چین
- ۷ (۵) مسئله دهقانی در چین
- ۱۰ (۶) پرولتاریا و سلطه پرولتاریا در چین
- ۱۳ (۷) مسئله جوانان در چین
- ۱۴ (۸) استنتاجات
- ۱۵

### فصل دوم

- ۱۷ مسائل انقلاب چین
- ۱۷ (۱) جوانب انقلاب چین
- ۱۸ (۲) اولین مرحله انقلاب چین
- ۲۱ (۳) دومین مرحله انقلاب چین
- ۲۲ (۴) انحرافات اپوزیسیون

## فصل سوم

### گفتکوبا دانشجویان دانشگاه

۲۶ سون یات سن ۱۲ مه ۱۹۲۷

## فصل چهارم

۵۳ انقلاب در چین و وظایف کمینترن

سخنرانی ایراد شده در دهمین اجلاسیه ی

۵۳ پلنوم هشتم هیئت اجرائیه بین الملل کمونیستی ۲۴ مه ۱۹۲۷

۵۳ (۱) برخی مسائل فرعی

۵۵ (۲) انقلابی دهقانی بمثابه اساس انقلاب بورژوا دمکراتیک

(۳) جناح راست کومین تانگ در نانکن کمونیستها را قتل عام میکند

۶۴ جناح چپ کومین تانگ در ووهان اتحاد خود را با کمونیستها حفظ میکند.

۶۷ (۴) به شوراها نمایندگان کارگران دهقانان در چین

۷۷ (۵) دوخط مشی

## فصل پنجم

۸۱ ملاحظاتی در مورد موضوعات روز

۸۱ (۱) خطر جنگ

۹۰ (۲) چین

۱۱۹ یادداشتها

## فصل اول

### چشم اندازهای انقلاب چین

#### سخنرانی ایراد شده در کمیسیون چین هیئت اجرائه کمینترن

۳۰ نوامبر ۱۹۲۶

رفقا، قبل از پرداختن به موضوع مورد بحث لازم میدانم بگویم که من در مورد مسئله چین اسناد جامعی که لازم است تا تصویر کاملی از انقلاب چین آرائه شود، در اختیار ندارم. از اینرو خود را ناگزیر به بیان برخی ملاحظات کلی در باره خصلت اساسی انقلاب که در روند بنیادی انقلاب مستقیماً مؤثرند، محدود نمایم.

من تزه‌های پتروف. PetroV، میف Mif، دو گزارش از تان پینگ شن Tan Ping Shan مشاهدات رافز Rafez در مورد مسئله چین را در اختیار دارم. به عقیده من همه این اسناد برغم امتیازات شان، دارای کمبودهای بسیاری در زمینه عدم بر خورد به برخی مسائل حیاتی انقلاب در چین، میباشد. قبل از هر چیز لازم است که توجه خود را به این نقائص معطوب داریم. باین دلیل ملاحظات من در عین حال جنبه انتقادی خواهد داشت.

## (I)

### خصلت انقلاب چین

لنین گفت که چینی ها بزودی ۱۹۰۵ خود را خواهند داشت. برخی رفقا این موضوع را به این مفهوم درک کردند که می باید در چین مشخصاً همان چین که در سال ۱۹۰۵، در اینجا، در روسیه اتفاق افتاد تکرار گردد.

ایندرسست نیست رفقا. لنین بهیچوجه نگفت که انقلاب چین کپیه یی از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه است آنچه وی گفت این بود که چینی ها ۱۹۰۵ خود شان را خواهند داشت. این بدان معنا است که انقلاب چین، علاوه بر خصائل عمومی انقلاب ۱۹۰۵، خصلت های ویژه خود را نیز که ضرورتاً مهر خاص خود را بر انقلاب چین خواهند گذارد دارد.

این خصلت های ویژه کدامند؟

اولین خصلت ویژه انقلاب است که در عین انقلاب بورژوا دموکراتیک بودن، انقلاب آزادبخش ملی ای است که لبه تیز حمله اش متوجه سلطه امپریالیسم خارجی شده است. قبل از هر چیز در این مورد انقلاب چین با انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تفاوت دارد. اصل موضوع در اینست که سلطه امپریالیسم در چین فقط در قدرت نظامیش متظاهر نمیشود، بلکه اصولاً این سلطه در این امر که امپریالیسم مالکیت و کنترل همه رشته های عمده صنایع، راه آهن، کارخانجات و تاسیسات، معادن و بانکها و غیره را در دست نهفته است. برای این موضوع نتیجه میشود که مسئله جنگ علیه امپریالیسم خارجی و عوامل بومی آن، نقشی مهمی در انقلاب چین بعهدده دارد. این موضوع انقلاب چین را با انقلابات پرولتری همه کشورها بر علیه امپریالیسم مستقیماً مرتبط می کند.

دومین خصلت ویژه انقلاب چین آنست که بورژوازی ملی بزرگ چین، در مقایسه با موقعیتی که بورژوازی روسیه در دوره ۱۹۰۵ داشت بسیار نا توان تر است. این قابل درک است. زیرا رشته های عمده صنعتی در دست امپریالیست های خارجی متمرکز شده و لاجرم بورژوازی ملی بزرگ در چین ضعیف و عقب مانده باقی مانده است. در این مورد میف در تذکرش را به ضعف بورژوازی ملی

در چین به عنوان یکی از خصلت های ویژه انقلاب چین کا ملاحظیح میگوید. از این مطلب چین نتیجه میشود که نقش پیشگامی و رهبری انقلاب چین ، نقش رهبری دهقانان چینی ، ضرورتاً بایستی بر عهده پرولتاریای چین و حزبش قرار گیرد.

سومین خصلت ویژه انقلاب چین را که نباید از نظر دور داشت آنست که در کنار چین، اتحاد شوروی وجود دارد و در حل توسعه و پیشرفت است و تجربه و کمک انقلابی آن موجب تسریع امر مبارزه پرولتاریای چین علیه امپریالیزم و علیه بقایای فئودالی و قرون وسطای در چین میگردد. اینها خصلت های ویژه اصلی انقلاب چین است که ماهیت و روند آنرا تعیین میکنند.

## (II)

### **امپریالیزم و تجاوزگری امپریالیستی در چین**

اولین کمبود تزه های ارایه شده اینست که مسئله تجاوزگری امپریالیستی در چین را فراموش کرده یا بآن کم بها میدهد. مطالعه ی این تزه ها می تواند موجب گردد که شخص فکر کند در حال حاضر تجاوز امپریالیستی در چین وجود ندارد و جنگ کنونی بین شمالی ها و جنوبی ها یا بین یک گروه از ژنرال ها با گروه دیگر است. بعلاوه این گرایش وجود دارد که تجاوز امپریالیستی را صرفاً به مفهوم وضعیتی که با پیاده کردن نیروهای نظامی بیگانه در خاک چین مشخص میگردد، درک کنند؛ و اینکه اگر چنین مورد نباشد، پس تجاوزی هم صورت نگرفته است.

رفقا این اشتباه بزرگی است. تجاوز هرگز محدود به پیاده کردن نیروهای نظامی نمیشود و پیاده کردن نیروهای نظامی بهیچوجه تظاهر عمده تجاوز امپریالیستی نیست. در شرایط امروزی جنبش انقلابی در کشورهای سرمایه داری، مداخله مستقیم نیروهای نظامی بیگانه موجب بروز تصادمات و اعتراضاتی میگردد و در این صورت تجاوز اشکال قابل انعطاف تر و پوشیده

تری به خود میگیرد. در شرایط غالب امروزه، امپریالیسم ترجیح میدهد بابر یا کردن جنگ داخلی در کشورهای وابسته مداخله نماید، و تامین هزینه نیروهای ضد انقلابی و بسیج آنان بر علیه انقلاب، و در چین با حمایت معنوی و تامین حمایت مالی از عوامل چینی اش تجاوز بر علیه انقلاب را انجام دهد. امپریالیستها مایل بودند که جنگ دنیکین وکلچاک، یودینج و رانکل بر ضد انقلاب روسیه را در بست به عنوان جنگ داخلی معرفی کند. ولی همه ما میدانیم و نه تنها ما بلکه همه دنیا که در پشت سر این فرماندهان نظامی ضد انقلابی روس، امپریالیست های انگلیس و آمریکا فرانسه و جاپان قرار داشتند که بدون حمایت همه جانبه آنان برپا کردن جنگ داخلی در روسیه امری کاملاً غیرممکن بود. در مورد چین نیز باید چنین گفت: جنگ وپی - فو wupei /fu، سان جوان فنگ - San Juan fang، چانگ تسو - لین Chang -Tso-Lin بر علیه انقلاب چین، چنانچه این ژانرال ها ضد انقلابی به وسیله امپریالیستهای همه کشورها تحریک نمیشدند و از بابت پول، اسلحه، مریبان، « مستشاران » و غیره توسط آنان تأمین نمی شدند امر محال بود.

قدرت نظامیان کانتون بر چه متکی است؟ به این که آنها با الهام از یک ایده ال، با شور و علاقه. در مبارزه برای رهای از یوغ امپریالیسم و بدست آوردن آزادی چین، شرکت می نمایند. قدرت ژانرال های ضد انقلابی به بر چه متکی است؟ به اینکه آنها از طرف امپریالیستهای همه کشورها توسط مالکین راه آهن ها، تاسیسات، کارخانه جات، بانکها و مراکز تجارتي در چین، تامین و حمایت می شوند. از اینرو مسئله تجاوز نیروهای نظامی خارجی نباید بدان اندازه که حمایت همه جانبه امپریالیستهای همه کشورها از انقلابیون اهمیت دارد، مورد توجه قرار گیرد. تجاوز از طریق عمال خود! - ریشه تجاوزات امپریالیستی در حال حاضر در این مسئله نهفته است.

بنابراین تجاوز امپریالیستی به چین امری مسلم است و انقلاب چین بدرستی لبه تیز حمله خود را بر علیه همین تجاوز متوجه نموده است.

بنا براین هر کس موضوع تجاوز امپریالیستی در چین را نادیده گیرد یا به آن کم بها دهد، از عمده ترین و اساسی ترین مسئله در چین غفلت کرده و یا آنرا کم بها انگاشته است.

گفته میشود که از جانب امپریالیستهای ژاپن علائمی دال بر (حسن نیت) نسبت به کانتونی ها و انقلاب چین بطور اعم ابراز شده است. گفته میشود که امپریالیستهای آمریکایی در این زمینه از ژاپنی ها عقب نیافتاده اند. رفقا این خود فریبی است. ما باید فرق بین ماهیت سیاست و پوشش های ظاهر فریبانه امپریالیستها، منجمله امپریالیزم آمریکا و ژاپن راتشخیص دهیم. لنین اغلب می گفت که بسیار دشوار است مسئله ی را با چماق و مشت به انقلابیون تحمیل کرد، ولی گاهی بسیار آسان می توان با چرب زبانی آنان را جذب کرد. رفقا این حقیقت لنینی را نباید هرگز فراموش کرد. در هر حال واضح است که امپریالیستهای ژاپنی و آمریکای ارزش این امر را بسیار خوب دریافته اند. بنا براین لازم است که دقیقاً بین مدح و چابلوسی در مورد کانتونیها و این مسئله که دست و دل بازترین و چرب زبان ترین امپریالیستها آنهائی هستند که سرسختانه به منافع ((خودشان)) در تاسیسات و راه آهن در چین جسبیده اند تما یز قابل شد. آنان هرگز و به هیچ قیمتی راضی به رها کردن منافع خویش نیستند.

### سوم (III)

## ارتش انقلابی در چین

دومین نکته در رابطه با تز های ارائه شده مربوط به مسئله ارتش انقلابی چین است. حقیقت موضوع. این است که مسئله ارتش در این تزها فراموش شده و یا به آن کم بها داده شده است. (صدائی از بین حاضرین «کاملاً صحیح است!») و این دومین کمبود است. پیشروی کانتونی ها بطرف شمال عموماً نه به عنوان توسعه انقلاب در چین، بلکه به عنوان مبارزه ژنرال های کانتونی بر علیه وی-فو، وسان جوان-فنگ، جنگی برای سلطه برخی ژنرال ها بر ژنرال

ها ی دیگر قلمداد گردیده است . رفقا این اشتبا بزرگی است . ارتش انقلابی چین یکی از مهم ترین عوامل در مبارزه کارگران و دهقانان چینی در راه کسب آزادی می باشد . آیا این امری تصادفی است که تا ماه مه و ژوین سال جاری ، اوضاع چین بس از شکست ارتش های فتگ یو - هسیانگ ، در زیر سلطه ارتجاع ارزیابی می شد ، ولی بعداً در تابستان امسال ، نیروهای نظامی بیروزمند کانتون به شمال پیشروی کردند ، هوپه Hupeh را تصرف کردند و بدین ترتیب تمامی تصویر به نحو قاطعی به نفع انقلاب تغییر کرد؟ نه این تصادفی نیست ، زیرا پیشروی کانتونی ها بمنزله ضربه یی سخت به امپریالیزم و عوامل آن در چین است ، بمعنی آزادی اجتماعات ، آزادیاعتصاب، آزادی مطبوعات و آزادی در امر سازماندهی و تشکیل همه عناصر انقلابی به طور عام و برای کارگران بطور اخص می باشد . این چیز است که خصلت ویژه و اهمیت فوق العاده ارتش انقلابی چین را تشکیل میدهد.

قبلا در قرون هجدهم و نوزدهم ، انقلاب معمولاً با قیام مردم که اغلب شان غیر مسلح بودن یا باندرزه کافی مسلح نبودند، و در برابر ارتش رژیم کهن شروع میشد و مردم برای تضعیف روحیه ارتش و یا لاقبل جذب بخشی از آن طرف خود تلاش میکردند، این شکل رایج قیام انقلابی در دوران گذشته بود؛ آنچه یی بود که در اینجا در ۱۹۰۵ بوقوع پیوست. در چین حوادث راه دیگری در پیش گرفته اند. در چین نیروهای نظامی دولت کهن با مردم غیر مسلح روبرو نیستند آنان با مردم مسلح و متشکل در ارتش انقلابی روبرو هستند. در چین انقلاب مسلح با ضد انقلاب می جنگند. این یکی از خصلت های ویژه و یکی از امتیازات انقلاب چین است و اهمیت خاص ارتش انقلابی چین در همین امر نهفته است.

چنین است که یکی از کمبودهای غیرقابل اغماض در تزه های ارائه شده، کم بها دادن. به ارتش انقلابی چین است. و از این مطلب نتیجه میشود که کمونیستهای چین باید توجه خاصی به کار در مورد ارتش مبذول دارد.

در مرحله اول کمونیستهای چین باید بهر نحو کار سیاسی در درون ارتش را تشدید کرده و اطمینان حاصل نمایند که ارتش محمل واقعی و نمودار

اهداف انقلابی چین گردد. این امر ضروریست، زیرا انواع فرماندهان نظامی که هیچگونه وجه مشترکی با کومین تانگ ندارند، اکنون به کانتونی ها به عنوان نیرویی که دشمنان خلق چین را ریشه کن می کند، پیوسته اند و با پیوستن شان به کانتونی ها، روحیه ضعیف و تسلیم طلبانه را وارد ارتش کرده اند. تنها راه برای بی اثر کردن این «متحدین» و برای آنکه از آنان بتوان گومیندان های واقعی ساخت، تشدید کارسیاسی و برقراری کنترل انقلابی در مورد آنهاست. بجز این طریق، ارتش ممکن است به وضع دشواری گرفتار آید.

در مرحله دوم انقلابیون چین منجمله کمونیستها باید مطالعه همه جانبه یی درمورد فنون و هنر جنگ انجام دهند و نه باید این موضوع را امری ثانوی تلقی کنند، زیرا امروزه در انقلاب چین عاملی اساسی محسوب میشود. انقلابیون چین و از آن جمله کمونیستها نیز باید فنون جنگ را مطالعه نمایند تا بتوانند بتدریج پیشروی کرده و مقام های رهبری مختلف در ارتش انقلابی را اشغال نمایند، و این تضمینی خواهد بود که ارتش انقلابی چین، همگام در راه صحیح و مستقیم به طرف هدف انقلاب به پیش رود. به جز این طریق، تزلزل و ناپایداری در ارتش تبدیل به امری اجتناب ناپذیر می گردد.

## چهارم. (VI)

### خصلت دولت آینده چین

سومین تذکر من در این مورد است که تزه های حاضر چیزی درمورد خصلت دولت انقلابی آینده در چین نمی گوید یا باندازه کافی نمیگوید. میف در تزه های خود به این موضوع نزدیک میشود این امتیازی برای وی محسوب میشود. ولی با وجود نزدیک شدن بدان، بدلائل نامعلومی گریز زده و جرأت نتیجه گیری از موضوع مطروحه را ندارد. میف فکر میکند که دولت انقلابی آینده چین، دولت انقلابی خورده بورژوازیی تحت رهبری پرولتاریا خواهد بود. این چه مفهومی دارد؟ در دوران انقلاب فوریه ۱۹۱۷ منشویکها وسوسیال

رولیسونرها نیز احزابی خورده بورژوازی و تا حدودی انقلابی بودند. آیا این بدان معناست که دولت انقلابی آینده در چین، دولت سوسیال رولوسیونر - منشویک خواهد بود؟ نه بدان معنا نیست. چرا؟ زیرا دولتی سوسیال رولوسیونر - منشویک در حقیقت عملاً دولتی امپریالیستی بود در صورتیکه دولت انقلابی آینده در چین نمی تواند چیزی به جز دولت ضد امپریالیستی باشد؟ تفاوت در این مورد اساسی است.

حتی دولت مک دونالد Mac Donald که دولتی (کارگری) بود نیز بهر حال دولتی امپریالیستی بود زیرا مینا خود را بر حفظ حکومت امپریالیستی بر تانیا در کشورهایی مثل هندوستان و مصر قرارداد داده بود. در مقایسه با دولت مک دونالد، دولت انقلابی آینده در چین این خصوصیت متمایز را دارد که دولتی ضد امپریالیستی میباشد.

این نکته نه فقط در خصلت بورژوا - دمکراتیک دولت کانتون که نطفه دولت انقلابی آینده در سراسر چین است قرار دارد، بلکه بهتر از همه در این نکته است که دولتی ضد امپریالیستی است و نمی تواند جز آن باشد و هر حرکت پیشرونده آن ضربه یی به امپریالیزم جهانی و نتیجتاً ضربه یی بنفع جنبش انقلابی جهان است.

لنین بدرستی گفت: در حال که در گذشته قبل از ظهور عصر انقلابات جهانی جنبش آزادی بخش ملی جزئی از جنبش دمکراتیک عام بود، اکنون بس از پیروزی انقلاب شوروی در روسیه و ظهور عصر انقلاب جهانی، جنبش آزادیبخش ملی جزئی از انقلاب پرولتری جهانی است. این خصلت ویژه را میف در نگرفته بود.

من فکر میکنم که دولت انقلابی آینده چین در مجموع، در خصلت به دولتی که ما در کشور مان در ۱۹۰۵ از آن صحبت میکردم، شباهت داشته باشد، چیزی درمابیه دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان، با این اختلافات که بیش از هر چیز و در درجه اول این دولت، دولتی ضد امپریالیستی، خواهد بود؛ این دولت گذار به مرحله تکامل غیر سرمایه داری یا به عبارت دقیق تر تکامل سوسیالیستی در چین خواهد بود.

این راهی است که انقلاب چین در پیش خواهد گرفت.

این روند تکامل انقلاب در نتیجه سه عامل تسهیل گردیده است :

اولاً بر اثر آنکه انقلاب چین که انقلاب رهایبخش ملی است، بر علیه امپریالیزم و عوامل بومی آن در چین جهت گیری نمود، است؛ دوماً بر اثر آن که بورژوازی ملی بزرگ در چین ضعیف است، ضعیف تر از بورژوازی ملی روسیه در دوران ۱۹۰۵ و این امر باعث تسهیل تسلط پرولتاریا و رهبری دهقانان چینی توسط حزب پرولتری می‌گردد؛ سوماً بر اثر آنکه انقلاب چین در شرایطی به پیش می‌رود که امکان خواهد یافت تا از تجربیات و کمک انقلاب پیرزمند اتحادشوروی بهره مند گردد.

اینکه آیا این به پیروزی قطعی و نه‌ای خواهد رسید بستگی به وجود شرایط بسیاری خواهد داشت. ولی یک مطلب بهر حال روشن است و آن اینکه مبارزه برای مشخصاً این راه انقلاب چین، وظیفه اصلی کمونیست های چین است.

از آنچه گفته شد، وظیفه کمونیست های چین در نحوه برخورد به گومیندان و به دولت انقلابی آینده چین منتج میشود. گفته میشود که کمونیست های چین باید از گومیندان کناره گیری نمایند. رفقا این کار اشتبا هی است. در حال حاضر خروج کمونیستها از گومیندان اشتبا بزرگی خواهد بود. روند عمومی، خصلت و اهداف انقلاب چین بدون تردید بنفع کمونیستهای چین که در گومیندان باقی مانده اند و کار خود را در درون آن تشدید نموده اند گواهی میدهد

ولی آیا حزب کمونیست چین می تواند در دولت انقلابی آینده شرکت کند؟ این راه نه فقط می تواند بلکه باید چنین کند. روند، خصلت و چشم انداز انقلاب چین گواهان بارزی بنفع شرکت حزب کمونیست چین در دولت انقلابی آینده چین می باشند و در واقع یکی از عوامل و شروط ضروری برقراری سلطه پرولتاریای چین در این امر نهفته است.

## پنجم (V)

### مسئله دهقانی در چین

چهارمین تذکرمن در مورد مسئله دهقانی در چین است. میف فکر میکند شعار تشکیل شوراهای، یعنی شوراهای دهقانی در روستاهای چین را باید فوراً اعلام نمود. به عقیده من این اشتبا است. میف خیلی تند میرود، نمی توان شوراهای را در روستا ساخت و از مرکز صنعتی چین غفلت کرد. ولی ایجاد شوراهای در مراکز صنعتی چین در حال حاضر در دستور روز قرار ندارد. بعلاوه باید به خاطر داشت که شوراهای را نمی توان بدون در نظر گرفتن شرایط و اوضاع محیط به وجود آورد. شوراهای - در این مورد شوراهای دهقانی - فقط در صورتیکه چین در دوران اعتلال جنبش دهقانی خود، در حال در هم کوبیدن نظام کهن و بنا کردن قدرت جدیدی میبود، با این فرض که مراکز صنعتی چین سد را خرد کرده و به مرحله برقراری قدرت شوراهای وارد شده باشند، می توانست تشکیل گردد.

آیا می توان گفت که دهقانان چینی و انقلاب چین به طور عام، اکنون وارد این مرحله گردیده اند؟

نه می توان چنین گفت. در نتیجه بحث بر سر شوراهای اکنون زیاده روی خواهد بود. مسئله ای که امروز باید مطرح گردد شورا نیست بلکه تشکیل کمیته های دهقانی است. در این مورد کمیته های دهقانی منتخب دهقانان مورد نظر من هستند، کمیته هایی که قادر باشند خواسته های دهقانان را تدوین نمایند و همه اقدامات لازم برای تحقق این خواسته ها را بطریقی انقلابی بعمل آورند. این کمیته های دهقانی به عنوان محوری که در پیرامون آن انقلاب در روستاها به پیش میرود، عمل خواهند نمود.

میدانم که افراد گومیندان و حتی کمونیستهای چینی وجود دارند که امکان توسعه انقلاب در روستاها را مورد ملاحظه قرار نمیدهند زیرا از آن بیم دارند که اگر دهقانان را بدرون انقلاب جذب نمایند، این امر باعث اختلال در

جبهه واحد ضد امپریالیستی خواهد شد. این اشتبا بزرگی است رفقا. هرچه سریعتر وهمه جانبه تر بتوان دهقانان چین را در انقلاب وارد کرد، جبهه ضد امپریالیستی چین قوی تر و مستحکم تر خواهد شد.

طراحان تزه‌های، بخصوص تان بینگ-شن ورافز، دراین مورد که تامین بیدرنگ برخی از عاجل ترین خواسته های دهقانان شرط لازمی برای پیروزی انقلاب چین است، کاملاً ذیحق اند.

فکر میکنم زمان آن فرارسیده باشد که بی اعتنایی و (بیطرفی) نسبت به مسئله دهقانی که در اعمال برخی عناصر گومیندان دیده میشود، کنار گذارده شود. فکر میکنم که حزب کمونیست چین و نیز گومیندان و از آنرو دولت کانتون باید بدون درنگ از حرف به عمل روی آوردند و مسئله تامین فوری حیاتی ترین خواسته های دهقانی را مطرح نمایند.

در اینکه جواب این امر چگونه بایستی بررسی شوند و تا چه حد ممکن ضروریست که به پیش رفت، بستگی به مرحله انقلاب دارد. فکر میکنم در دراز مدت این مسئله تا حد ملی کردن اراضی باید به پیش برود. بهر حال ما شعاری چون ملی کردن اراضی را نمی توانیم از نظر دور بدارم.

آیا انقلابیون چین چه ابزار و شیوه هایی را برای انگیختن توده های عظیم دهقانی چین به قیام باید بکاربرند؟

من فکر میکنم در شرایط حاضر می توان فقط از سه روش صحبت کرد:

اولین راه، تشکیل کمیته های دهقانی و نفوذ انقلابیون چین در درون این کمیته ها بمنظور هدایت و تاثیرگذاردن بر دهقانان است. (صدایی ازبین حضار انجمنهای دهقانی چطور؟) من فکر میکنم که انجمنها دهقانی خود را در حول کمیته های دهقانی متشکل خواهند نمود یا تبدیل به کمیته های دهقانی خواهند شد. که دارای قدرت اجرایی لازم برای تحقق مطالبات و خواسته های دهقانان باشند. قبلا در این مورد صحبت کرده ام، ولی این شیوه کافی نیست. این مسخره خواهد بود که فکرکنیم در چین انقلابیونی به تعداد کافی برای تحقق این وظیفه وجود دارند. چین روی همرفته چهار صد میلیون جمعیت دارد

که از آن ۳۵۰ میلیون هان Han هستند و از اینها بیش از نه دهم دهقان هستند. هر کسی فکر کند که چندین هزار انقلابی چین می توانند این اقیانوس دهقانان از زیر بوشش بگیرند، مرتکب اشتباه شده است. نتیجتاً راه های دیگری نیز مورد نیاز هستند.

دومین راه نفوذ در بین دهقانان از طریق دستگاه دولت انقلابی خلقی نوین است. شکی نیست که در نواحی آزاد شده دولتی از نوع دولت کانتون برقرار خواهد شد. شک نیست که قدرت دستگاه دولتی، چنانچه واقعاً خواهان پیشبرد امر انقلاب است، باید در جهت بر آورد فوری ترین خواسته های دهقانی صرف گردد.

خوب پس وظیفه کمونیستها و انقلابیون چینی بطور عموم عبارتند از: نفوذ کردن در دستگاه دولتی جدید و نزدیک کردن این دستگاه به توده های دهقانی و بدین وسیله کمک به توده های دهقانی در امر تحقق مطالبات ضروری شان که بسته به شرایط موجود یا از طریق مصادره اراضی ملاکین بزرگ، یا با کاهش مالیات و حق اجاره انجام پذیر است.

سومین راه برای نفوذ در بین دهقانان از طریق ارتش انقلابی است. قبلاً هم در باره اهمیت و افراد ارتش انقلابی در انقلاب چین صحبت کردم. ارتش انقلابی چین نیروئی است که اولین بار در نواحی جدید نفوذ میکند، که اولین بار از میان مناطق دهقانی بر جمعیت میگردد و بالاتر از همه دهقانان قضاوت خود را در مورد دولت جدید، در کیفیات خوب یا بد آن، از این طریق شکل میدهد.

قضاوت دهقانان در مورد دولت جدید، گومیندان و انقلاب چین بطور عموم عمدتاً بستگی به رفتار ارتش انقلابی و نحوه برخورد آن با دهقانان و ملاکین و در امادگی اش برای کمک به دهقانان دارد. اگر بخاطر آوریم که عده زیادی از عناصر مشکوک به ارتش انقلابی پیوسته اند و همین ها میتوانند موجب افت نزول کیفیت ارتش گردند، اهمیت عظیم ترکیب و سیمای سیاسی ارتش و به عبارت دیگر سیاست دهقانی اش را از نظر دهقانان درک خواهیم کرد. بنا بر این کمونیستها و انقلابیون چینی بطور عام باید همه گونه اقدامات

لازم را در جهت بی اثر کردن فعالیت عناصر ضد دهقانی در ارتش بعمل آورده روحیه انقلابی ارتش را حفظ نماید و اطمینان یابند که ارتش مددگار دهقانان بوده و آنها را به انقلاب ترغیب می کند.

بما گفته شده که از ارتش انقلابی چین با اغوش باز استقبال میشود ولی پس از استقرار آنان بعضی از امید های دهقانان واهی از آب در می آید. در اینجا، در دوران جنگ داخلی در اتحاد شوروی نیز چنین چیزی اتفاق افتاد. شرح مسئله این است که ارتش نواحی جدیدی را آزادی میکند و در آنجا مستقر میشود و باید بنحوی تغذیه خود را به هزینه جمعیت محلی تامین نماید. ما، انقلابیون شوروی، معمولاً در مقابله با این اشکالات یا جد و جهد ارتش در کمک به دهقانان بر علیه ملاکین بزرگ، موفق به جبران این مسئله و ایجاد توازن میشدیم. انقلابیون چین نیز باید یاد بگیرند چگونه این اشکالات را با اجرای سیاست صحیح دهقانی در سراسر ارتش خنثی نمایند.

## ششم (VI)

### پرولتاریا و سلطه پرولتاریا در چین

پنجمین تذکره، رابطه با مسئله پرولتاریا چین است. به عقیده من این ترها به اندازه کافی به نقش و اهمیت طبقه کارگر در چین تأکید نمی کند. رافز می پرسد کمونیستهای چین باید به طرف چه کسی جهت گیری نمایند، چپ ها یا گومیدان میا نه رو؟ این سوال عجیبی است. من فکر میکنم کمونیستهای چین با دید قبل از او بیشتر از همه چیز به سمت پرولتاریا جهت گیری نمایند و رهبران جنبش آزادیبخش چین را بسمت انقلاب سوق دهند. این تنها طریقه صحیح طرح مسئله است. میدانم که در بین کمونیستهای چین، رفقای هستند که اعتصابات کارگران را برای بهبود شرایط کار و زندگی و وضعیت حقوقی شان تأید نمی کند سعی دارند کارگران را از اقدام به اعتصاب منع کنند. صدایی از بین حصار این امر در کانتون و شانگهای اتفاق افتاده است (رفقا این اشتبا بزرگی است. این سهل انگاری بسیار خطیری در مورد نقش و اهمیت پرولتاریای

چین است . و در این تزاها نسبت به این سهل انگاری به عنوان نکته ای قطعاً ناشایست باید توجه گردد

اشتباه بزرگی خواهد بود اگر کمونیستهای چین در بهره برداری از اوضاع مساعد کنونی، در امر کمک به کارگران برای بهبود شرایط کار و زندگی و وضعیت حقوقی شان از طریق اعتصابات کوتاه می نمایند. انقلاب چین بجز این قبل امور در خدمت چه اهدافی است؟ پرولتاریا نمی تواند نیروی رهبری کننده باشد اگر فرزندانش در ضمن اعتصابات توسط اعمال امپریالیزم تازیانه بخورند و شکنجه شوند. این وحشیتگری های قرون وسطایی باید به هر قیمت متوقف شود تا احساس قدرت و اعتبار در بین پرولتارهای چین افزایش یابد و آنان را قادر به رهبری جنبش انقلابی نماید، بدون تحقق این امر موفقیت انقلاب در چین قابل حصول نیست. بنابراین تزاها باید به خواسته های اقتصادی و حقوقی طبقه کارگر چین برای رسیدن به شرایط بهبود یافته کار و زندگی اهمیت درخور داده شود. (میف این مطلب در تزاها ذکر شده است). بلکه در این تزاها، ذکر شده ولی متأسفانه این خواسته ها با اندازه کافی برجسته نشده اند .

## هفتم (VII)

### مسئله جوانان در چین

ششمین تذکر، در مورد مسئله جوانان در چین است. عجیب است که این مسئله در این تزاها مورد توجه قرار نه گرفته است در حالیکه اکنون در چین اهمیت بسیار زیادی دارد. گزارشات تان پینگ-شن این مسئله را لمس میکند ولی متأسفانه به آن برجستگی کافی نمیدهد. مسئله جوانان در چین امروزه اهمیت اساسی دارد. جوانان دانشجو (دانشجویان انقلابی)، جوانان طبقه کارگر، جوانان دهقان، همه اینها تشکیل دهنده نیروی هستند که اگر تحت

تأثیرات ایدئولوژیکی و سیاسی گومیندان\*<sup>۱</sup> قرار گیرند. میتوانند موجب پیشرفت انقلاب یا گامهای بلند گردند.

باید به خاطر داشت که هیچ کس به اندازه جوانان چین از ستم امپریالیستی بدین سان عمیقاً و شدیداً رنج نه برده و یا از ضرورت مبارزه علیه آن چنین روشن و آگاه نیست. حزب کمونیست چین و انقلابیون چین باید روی این موضوع کاملاً حساب کنند و فعالیت خود را در بین جوانان به سرعت بیافزایند. به مسئله جوانان باید در تظاهرات که درباره چین ارائه میگردد، جایگاهی در خود داده شود.

## هشتم ( VIII )

### برخی نتیجه گیری ها

علاقه دارم که بعضی نتایج در رابطه با مبارزه علیه امپریالیسم در چین و در باره مسئله دهقانی ذکر کنم .

جای تردیدی نیست که حزب کمونیست چین نمی تواند خود را به مطالبه لغو قرارداد های ناعادلانه قانع نماید؛ این خواسته یی است که امروزه حتی توسط ضد انقلابیونی مانند چانگ هسو - لیانگ نیز مطرح شده است. بدیهی است که حزب کمونیست چین باید از این فراتر برود.

بعلاوه ضروریست که مسئله ملی کردن راه آهن بعنوان هدف آتی مورد نظر قرار گیرد. این امری مبرم است و باید برای تحقق آن کوشید. بعلاوه لازم است که ملی کردن کارخانجات و تاسیسات عمده را نیز جزو اهداف آتی در نظر گرفت. در این رابطه در درجه اول

---

<sup>۱</sup> توجه شود که چنین سیاستی در شرایط حاکم زمان خود صحیح بود زیرا گومیندان در آن زمان نمودار ائتلافی از کمونیستها و گومیندان های کم و بیش چپ گرا بود که مشی انقلابی ضد امپریالیستی را دنبال میکرد. ولی بعداً این مشی را بدین عنوان که بیش از آن در مطابقت با اهداف انقلاب چین قرار ندارد کنار گذارد. در این هنگام گومیندان انقلاب را ترک کرده بعداً مرکز مبارزه بر علیه انقلاب گردید، در آن زمان کمونیستها از گومیندان کناره گیری کرده و رابطه خود را با آن قطع نمودند.

باید به ملی کردن مؤسسات اقدام نمود که مالکین آنها خصومت و کینه توزیع آشکار خود را نسبت به مردم چین بروز داده اند. لازم است که به مسئله دهقانی نیز برجستگی و اهمیت درخور داده شود و آنرا در ارتباط با اهداف انقلاب چین ببینیم. من فکرمیکنم . که آنچه باید در درازمدت تحقق یابد، مسئله مصادره ارضی ملاکین بزرگ به نفع دهقانان و ملی کردن اراضی است.

بقیه مسائل، به اندازه کافی روشن است.

رفقا، اینها تمامی تذکراتی است که مایل بودم یاد آوری نمایم.

**Kommunistisches Internatstonai** مجله

شماره ۱۳ (۷۱)

۱۰ دسمبر ۱۹۲۶

## فصل دوم

### مسائل انقلاب چین

تزهائی برای مروجین، مصوبه کمیته مرکزی حزب کمونیست  
اتحادشوروی

#### ۱

### جوانب انقلاب چین

عوامل اساسی بی که خصلت انقلاب چین را تعیین میکند عبارت اند از:

(الف) وضع نیمه مستعمره چین وسلطه مالی واقتصادی امپریالیزم؛

(ب) اعمال ستم از جانب بقایای فئودالی که به وسیله دستگاه نظامی-

اداری تشدید میگردد؛

(ج) مبارزه انقلابی روزافزون توده های وسیع کارگران و دهقانان برعلیه

ستم فئودالی و بروکراتیک علیه میلیتاریسم و علیه امپریالیزم؛

(د) ضعف سیاسی و وابستگی بورژوازی ملی به امپریالیزم، ترس آن

از جریان پیشرونده جنبش انقلابی؛

(ه) فعالیت انقلابی روزافزون پرولتاریا و افزایش اعتبار و اهمیت آن در بین

توده های وسیع زحمتکشان؛

(و) وجود حکومت دیکتاتوری پرولتاریا در کشور همسایه چین.

از اینرو دو راه برای تکامل و پیشرفت حوادث در چین وجود دارد:

یا بورژوازی ملی پرولتاریا را سرکوب نموده، با امپریالیزم وارد معامله

میگردد و بیاری آن، مبارزه بی برعلیه انقلاب و بمنظور نابودی کامل آن با

برقراری حاکمیت سرمایه داری براه می اندازد؛

ویا پرولتاریا بورژوازی ملی را به کنار زده وسلطه خود را مستحکم می

کند و بمنظور غلبه برمقاومت بورژوازی ملی، تامین پیروزی کامل انقلاب

بورژوا-دمکراتیک و سپس تبدیل تدریجی آن به انقلاب سوسیالیستی با تمامی نتایج حاصله از آن، رهبری توده های عظیم زحمتکشان را به عهده میگیرد!  
یا این یا آن دیگری!

بحران جهان سرمایه داری و وجود دیکتاتوری پرولتاریا در اتحادشوروی که پرولتاریا چین می تواند بنحو موفقیت آمیزی از تجربیات آن استفاده نماید، بنحوقابل توجهی این امکان را که انقلاب چین راه دوم را در پیش گیرد افزایش داده است.

از طرف دیگر این موضوع که امپریالیزم عمدتاً بصورت جبهه واحد و متشکلی به انقلاب چین حمله کرده است و در حال حاضر تفرقه و جنگ ما بین امپریالیستها، آنطور که مثلاً در دوران قبل از اکتوبر در اوردوگاه امپریالیزم وجود داشت و باعث تضعیف امپریالیزم گردیده بود وجود ندارد، نمودار آنست که انقلاب چین در مسیر راه پیروزی خودبه مشکلات بسیار بزرگتری از انقلاب روسیه برخورد خواهد کرد و در مسیر انقلاب، ترک جبهه و خیانت های بیشماری را به خود خواهد دید که قابل قیاس با آنچه در دوران جنگ داخلی در اتحادشوروی اتفاق افتاده نیست.

از اینرو مبارزه بین این دو راه انقلاب، خصلت و ماهیت انقلاب چین را مشخص میکند. و دقیقاً بهمین خاطر، وظیفه اساسی کمونیستها باید مبارزه بر علیه راه دوم پیشرفت انقلاب در چین باشد.

## دوم: ( II )

### مرحله اول انقلاب در چین

در اولین دوره انقلاب چین، در زمان اولین راه پیمائی به طرف شمال، هنگامیکه ارتش ملی بطرف یانگ تسه پیشروی میکرد و پیروزی های متوالی بدست میآورد، ولی جنبش نیرومند کارگران و دهقانان هنوز اشکار نگردیده بود، بورژوازی ملی (نه وابسته) جانب انقلاب را گرفت. آن انقلاب جبهه متحد تمام ملی بود.

این بدان معنا نیست که بین انقلاب و بورژوازی ملی تضادهای وجود نداشت؛ بلکه بدین معنی است که بورژوازی با حمایت از انقلاب سعی در بهره برداری از آن در جهت اهداف خود نمود و انقلاب را عمدتاً به طرف خطوط تصرف نواحی و محدود کردن چشم انداز آن سوق داد.

مبارزه بین گومیندان های چپ و راست در آن دوران انعکاسی از این تضادهای درونی بود و توطئه چیانگ کایشک در مارس ۱۹۲۶ برای اخراج کمونیستها از گومیندان اولین تالاش جدی بورژوازی برای درهم کوبیدن انقلاب بود. همان طور که میدانم در همان زمان کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نظرداد که (مشی صحیح آنست که حزب کمونیست در درون گومیندان باقی ماند) و نیز اینکه لازم است (برای استعفاء یا اخراج راست ها از گومیندان فعالیت شود) (آوریل ۱۹۲۶)

این خطی بود که بطرف تکامل بیشتر انقلاب، همکاری نزدیک بین چپ ها و کمونیستها در درون گومیندان و دولت ملی، تقویت وحدت گومیندان و درعین حال افشاء منفرد کردن گومیندان های راست، وادار نمودن آنان به تبعیت از انضباط گومیندان، استفاده از تجارب و روابط راستهای که تابع نظم گومیندان میشدند و با اخراج عناصری از گومیندان که انضباط را نقض و به اهداف انقلاب خیانت می ورزیدند، جهت گیری داشت.

حوادث بعدی درستی این مشی را بنحو کاملی تایید کرد. پیشرفت قدرتمندانه جنبش دهقانی و تشکیل انجمنها و کمیته های دهقانی در روستاها، موج قوی اعتصابات در شهرها و تشکیل شوراهای اتحادیه صنفی کارگران، بیش روی فاتحانه ارتش ملی بطرف شانگهای که در محاصره کشتی جنگی و نیروهای زمینی امپریالیستی بود، اینها و موارد مشابه آن نمودار این بود که خط مشی اتخاذ شده تنها مشی صحیح بود.

این موضوع به تنهایی می تواند شکست توطئه دست راستی ها در فوریه ۱۹۲۷ برای ایجاد انعشاب در گومیندان و تاءسیس مرکز جدیدی در نانکن، در برابر مقاومت متحدانه گومیندان انقلابی در ووهان، توضیح دهد.

ولی این توطئه نشانه‌ی بی‌بود از قطب‌بندی نیروهای طبقاتی که در کشور در حال شکل‌گیری بودند و آشکار نمود که دست راستی‌ها و بورژوازی ملی دست بردار نیستند، بلکه سعی در تشدید فعالیت ضد انقلابی خود دارند. باین ترتیب کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحادشوروی در مه ۱۹۲۷ بدرستی اظهار کرد که :

الف) در حال حاضر در اثر گروبنندی‌های مجدد نیروهای طبقاتی و تمرکز ارتش‌های امپریالیستی، انقلاب چین در دوران بحرانی و دشواری قرار گرفته است و فقط با قبول قاطعانه راه توسعه و تکامل جنبش توده‌ی می‌تواند به پیروزی‌های بیشتری دست یابد؛

ب) ضروریست که طریقه مسلح کردن کارگران و دهقانان و تبدیل کمیته‌های محلی دهقانی به ارگان‌های واقعی قدرت دولتی که مجهز به نیروی مسلح دفاعی باشند در پیش گرفته شود؛

ج) حزب کمونیست چین نایب‌ستی مشی ارتجاع و خائنانه دست راستی‌های گومیندان را پرده‌پوشی کند؛ باید توده‌ها را حول گومیندان و حزب کمونیست چین بسیج نموده و دست راستی‌ها را افشا و طرد کرد (سوم مارس ۱۹۲۷)

بنا بر این سهولت می‌توان فهمید که از طرف بی‌شرفت قدرتمندان انقلاب و از طرف دیگر قتل‌عام مردم توسط امپریالیستها در شانگهای موجب سقوط بورژوازی چین بدامن نیروهای ضد انقلاب شد، بعینه مثل اشغال شانگهای که به وسیله نیروهای نظامی ملی و اعتصابات کارگران شانگهای که موجب متحد شدن امپریالیستها در توطئه برای سرکوب انقلاب گردید.

ازسوی دیگر چنانگ کای شک با گشودن آتش بروی اجتماعات کارگری و طرح ریزی یک کودتا، همانطور که انتظار میرفت، به ندای امپریالیستها جواب داده و اعلام نمود که همراه با بورژوازی ملی و علیه کارگران و دهقانان چینی آماده سازش و معامله با آنانست.

### ( III )

## مرحله دوم انقلاب چین

کودتای چیانگ کای شک نشانه ی پشت کردن بورژوازی ملی به انقلاب چین، پیدا شدن مرکزیتی برای ضد انقلاب ملی و نتیجه سازش و معامله بین گومیندان های راست و امپریالیستها بر ضد انقلاب چین است.

کودتا چیانگ کای شک دلالت بر این دارد که اکنون در جنوب چین دو اردوگاه، دو ارتش، دو مرکزیت وجود خواهد داشت، مرکزیت انقلابی در ووهان و مرکزیت ضد انقلابی در نانکن.

کودتا چیانگ کایشک حاکی از آنست که انقلاب وارده مرحله دوم تکامل خود شده است، که جریانی از انقلاب جبهه متحد تمام ملی شروع به جدا شدن از آن نموده و به سمت انقلاب توده های عظیم کارگران و دهقانان، بسوی انقلاب ارضی که موجب تقویت و گسترش مبارزه علیه امپریالیزم، علیه اشراف و ملاکین فئودال و علیه گروه میلیتاریستهای (نظامیان) ضدانقلابی چیانگ کایشک میگردد، جهتگیری میکند.

این بدان معناست که گومیندان اقبلاً در ووهان با دامن زدن به مبارزه قاطعانه ای علیه نظامیان و امپریالیستها، در واقع ارگان انقلابی دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان خواهد شد، در حالیکه دارو دسته ضد انقلابی چیانگ کایشک با جدایی خود از کارگران و دهقانان و نزدیک تر شدن به امپریالیزم، بالاخره به سرنوشت سرداران نظامی گرفتار خواهد شد.

ولی از همین موضوع نتیجه میشود که سیاست حفظ وحدت گومیندان، سیاست انفرادی گومیندان های راست در درون تشکیلات گومیندان و استفاده از آنان در جهت اهداف انقلاب، بیش از این با وظایف جدید انقلاب هماهنگی ندارد و باید با سیاست قاطعانه اخراج دست راستیها از گومیندان، سیاست نبرد قاطعانه بر علیه گومیندان ها راست تا زمانی که از نظر سیاسی کاملاً نابود شوند، با سیاست متمرکز کردن همه قدرت های کشور در دست گومین تانگ های انقلابی، گومیندانی که فاقد عناصر راستگرا، گومین تانگی که حاصل اتحاد بین گومین تانگهای چپ و کمونیستهاست، جایگزین شود.

بعلاوه چنین نتیجه میشود که در این مرحله سیاست همکاری نزدیک بین چپ ها و کمونیستها در درون گومیندان ارزش و اهمیت خاصی پیدا کرده است و این همکاری انعکاس همبستگی یی است که بین کارگران و دهقانان در خارج از گومیندان در حال شکل گیری است. بدون چنین همکاری پیروزی انقلاب غیر ممکن خواهد بود.

و باز چنین نتیجه میشود که منشاء اصلی قدرت گومیندان انقلابی در رشد و توسعه هر چه بیشتر جنبش انقلابی کارگران و دهقانان و تقویت سازمانهای توده یی آنها- کمیته های انقلابی دهقانان، اتحادیه های صنفی کارگران و سیر سازمانهای انقلابی توده یی- به عنوان عناصر تدارکاتی شوراهای انقلابی آینده، قرار دارد و پیروزی انقلاب در گرو رشد فعالیت های انقلابی توده های وسیع زحمتکش و پاد زهر اصلی ضد انقلاب، مسلح کردن کارگران و دهقانان است.

و بالاخره نتیجه میشود که حزب کمونیست باید در همان حال که در صفوف متحد در کنار گومیندان های انقلابی میجنگد، باید بیش از همه استقلال خود را به عنوان شرطی ضروری برای تأمین هژمونی پرولتاریا در انقلاب بورژوا-دمکراتیک حفظ نماید.

## چهارم (VI)

### انحرافات اپوزیسیون

انحرافات اساسی اپوزیسیون (رادک و شرکاه) در اینست که خصلت انقلابی چین، مرحله که اکنون در حال گذار از آنست و مقام بین المللی کنونی آنرا نمی فهمد.

اپوزیسیون خواهان آنست که انقلاب چین تقریباً بهمان سرعت انقلاب اکتوبر به سرانجام برسد. اپوزیسیون از آنکه کارگران شانگهای در نبرد قاطعانه یی با امپریالیستها و مزدورانشان درگیر نگردیدند و ناراضی هستند.

ولی آنها اینرا درک نمی کنند که امروز انقلاب چین بدلایلی چنان گامهای سریعی نمیتواند پیشرفت نماید، که از آنجمله اوضاع بین المللی است که

نسبت به اوضاع سال ۱۹۱۷ کمتر به نفع انقلاب است (امپریالیستها درگیر جنگ بین خود نیستند).

اینان درک نمی کنند که نبرد نهایی در شرایط نا مساعد، در زمانی که نیروهای ذخیره پشتگاه تأمین نگردیده اند نباید انجام گیرد - درست همان طور که مثلاً بلشویکها نبرد نهایی خود را در آوریل ۱۹۱۷ انجام ندادند.

اپوزیسیون نمی فهمد که با عدم احتراز از نبرد قاطعانه در شرایط نا مساعد (هنگامیکه از آن بتوان احتراز کرد) باعث تسهیل امور به نفع دشمنان انقلاب میگردد.

اپوزیسیون خواستار آنست که شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان، و سربازان در چین به فوریت تشکیل شود. ولی تشکیل شورا اکنون بچه معنایی خواهد بود؟

در درجه اول شوراهای را نمی توان در لحظه که اراده نمود ایجاد کرد و این امکان تشکیل شوراهای فقط زمانی فراهم میگردد که جریان انقلاب در اوج و اعتلای خاص خود در حال پیشروی است.

و در درجه دوم، شوراهای فقط بخاطر بحث و جدل تشکیل نمیشوند. شوراهای عمدتاً به عنوان ارگانهای مبارزه بر علیه قدرت حاکمه، به عنوان ارگانهای کسب قدرت تشکیل میشوند. در ۱۹۰۵ چین موردی وجود داشت و نیز در سال ۱۹۱۷.

ولی در حال حاضر، تشکیل شوراهای در حوزه عمل، مثلاً، دولت و ودهان چه معنا و مفهومی خواهد داشت؟ بدین معناست که شعار مبارزه علیه قدرت حاکمه در ناحیه اعلام گردد؛ بمعنا اعلام شعاری برای تشکیل ارگانهای جدید قدرت است، شعار مبارزه علیه قدرت گومیندان انقلابی است که در برگیرنده کمونیستهای متحد در یک جبهه با گومین تانگهای چپ می باشد، زیرا هیچ قدرت دیگری در حال حاضر، بجز قدرت گومیندان انقلابی در این ناحیه وجود ندارد.

علاوه بر آن اعلام این موضوع، بمعنا مخدوش کردن وظیفه ایجاد و تقویت سازمانهای توده‌ی کارگران و دهقانان به صورت کمیته‌هایاعتصاب، انجمن‌ها و کمیته‌های دهقانی و شوراهای اتحادیه صنفی کارگران، کمیته‌های کارخانه‌ها و غیره- که قدرت گومیندان در حال حاضر بدانها متکی است- با وظیفه استقرار نظام شوراها، به عنوان قدرت دولتی نوع جدید به جای قدرت گومیندان انقلابی است.

و بالاخره بمفهوم عدم درک اینست که چین اکنون در حال گذار از چه مرحله‌ی از انقلاب است. بمفهوم قراردادن اسلحه جدیدی در دست دشمنان خلق چین و بر علیه انقلاب چین است تا آنها قادر گردند داستانهای جدیدی در این مورد که آنچه در چین در حال وقوع است، انقلابی ملی نیست بلکه (شورایی کردن مصنوعی صادراتی مسکو) است.

از اینرو اپوزیسیون با پیش‌گذاریدن شعار تشکیل شوراها در حال حاضر، به بازیچه‌ی بی‌بمنفع دشمنان انقلاب چین تبدیل شده است. اپوزیسیون شرکت حزب کمونیست در گومیندان را امری غیر مقتضی و در نتیجه کناره‌گیری آن از گومیندان را به صلاح میدانند.

ولی در حال حاضر، کناره‌گیری از گومیندان، درحالی‌که تمام دارو دسته‌های امپریالیستی و همه وابستگانشان خواهان اخراج کمونیست‌ها از گومیندان هستند چه مفهومی دارد؟

این امر بمفهوم ترک میدان جنگ ورها کردن متحدین خود در گومیندان که مایه خوشحالی دشمنان انقلاب است، بمفهوم تضعیف حزب کمونیست، به تحلیل بردن گومیندان انقلابی و تسهیل فعالیت CaVaignacs<sup>۲</sup>\*<sup>۲</sup> شانگهای و تسلیم پرچم گومیندان، پر طرفدارترین پرچم‌های چین، بدست گومیندان‌های راست است.

---

<sup>۲</sup> \* منسوب به کاواک ژنرال فرانسوی که درانقلاب ۱۷۸۹ فرانسه درصف بورژوازی وپرولتاریا بر

علیه فئودالیسم و سپس در صف بورژوازی برای سرکوب زحمتکشان مبارزه کرد- مترجم

این دقیقاً همان چیزی است که امپریالیستها، نظامیان و گومین تانگهای راست اکنون خواهان آنند. بنا براین نتیجه میشود که با اعلام ضرورت کناره گیری حزب کمونیست از گومیندان در لحظه حاضر، اپوزیسیون بازیچه یی در دست دشمنان انقلاب چین گردیده‌است.

بنا براین عمل پلنوم اخیر کمیته مرکزی حزب در رد قاطعانه برنامه اپوزیسیون کاملاً درست بوده است(۱)

پراودا شماره ۹۰

۲۱ آوریل ۱۹۲۷

## فصل سوم

### گفتگو با دانشجویان دانشگاه سون یات سن

۱۳۴۷هـ.ق

رفقا، متأسفانه امروز فقط می توانم دو تا سه ساعت را به این گفتگو اختصاص دهم. شاید دفعه آینده بتوان ترتیبی برای گفتگوی طولانی تر بدهیم. فکر میکنم امروز بایستی وقت مانرا صرف بررسی سئوالاتی کنم که شما به صورت نوشته فرموله کرده اید. در مجموع من ده سوال دریافت کرده ام و بد آنها در صحبت امروز خود جواب خواهم داد. اگر سئوالات دیگری وجود دارد - به من گفته شد که وجود دارد - سعی خواهم کرد که در صحبت آینده ام به آن جواب دهم. خوب پس اجازه دهید که شروع کنیم.

### سؤال اول

چرا نظر رادک در مورد اینکه مبارزه دهقانی در روستا های چین بیش از آنکه علیه بقایای فئودالی، باشد، علیه بورژوازی است اشتباه است؟ آیا می توان اثبات کرد که در چین این سرمایداری تجاری است که جنبه غالب است با بقایای فئودالی؟

چرا میلیتاریستها چین که مالکین مؤسسات صنعتی بزرگ هستند در عین حال نمایندگان فئودالیسم می باشند؟

جواب:

در واقع رادک چیزی مشابه آنچه در این سوال مطرح شده، بیان کرده است. تا آن جاکه من بخاطر میآورم وی درسخرانی خود برای فعالین تشکیلات مسکو، یا بکلی منکر وجود بقایای فئودالی در روستاهای چین شده و یا اهمیت کافی بدین امر نداده است. که البته، این انحراف بزرگی از جانب رادک است.

اگر بقایا فئودالی در چین وجود نداشت، یا اگر این مسئله اهمیت بسیار زیادی در روستاهای چین نداشت زمینه مادی برای انقلاب ارضی موجود نمی شد. وانگاه صحبت در مورد انقلاب ارضی به عنوان یکی از وظایف عمده حزب کمونیست در مرحله فعلی انقلاب چین، سخنی بهبوده بود.

آیا سرمایه تجاری در روستاهای چین وجود دارد؟ بلی وجود دارد.

و نه تنها وجود دارد، بلکه در مکیدن خون دهقانان دست کمی از مالکین فئودال ندارد. ولی این سرمایه تجاری که از نوع انباشت سرمایه اولیه است، بطرز خاصی در روستاهای چین با سلطه اشرف فئودال زمینداران درهم آمیخته و شیوه های قرون وسطایی استثمارگری و ستم گری را پیش گرفته است. رفقا نکته اینجاست.

اشتباه رادک در این است که وی این ویژگی، این درهم آمیختگی سلطه بقایای فئودالی با موجودیت سرمایه تجاری در روستاهای چین، که همراه با حفظ شیوه های قرون وسطایی استثمارگری و اعمال ستم بسردهقانان است، را نفهمیده است.

میلیتاریسم، مستبدین محلی، همه انواع حکام تمامی دستگاه های اداری مستبد و درنده خوی کنونی، چه نظامی و چه غیر نظامی، روبرنای این وضع ویژه چین را تشکیل میدهد.

امپریالیزم مجموعه این ماشین فئودال - بورکراتیک را حمایت و تقویت میکند.

این واقعیت که برخی از میلیتاریستها که مالک ثروت های ارضی هستند، در عین حال مالکین مؤسسات نیز میباشند در ماهیت امر تغییری نمیدهد. بسیاری از ملاکین بزرگ روسیه نیز در زمان خود مالک کارخانجات و مؤسسات صنعتی بودند که بهر حال مانع از آن نگردید که آنان نمایندگان بقایا فئودالی نیز باشند.

اگر در بسیاری از نواحی، اشرف و ملاکین بزرگ هفتاد درصد درآمد دهقانان را ضبط میکنند، اگر ملاکین بزرگ عملاً چه در زمینه های اقتصادی و چه در

زمینه های اداری و قضایی قدرت را قبضه کرده اند، اگر خرید و فروش زنان و کودکان هنوز در بسیاری از نواحی امری متداول است، پس اذعان کرد که قدرت مسلط بر این اوضاع و شرایط قرون وسطایی، قدرت ملاکین بزرگ و بوروکراسی صاحب زمین، چه نظامی و چه غیر نظامی است که بطرز خاصی با قدرت سرمایه تجاری درهم آمیخته است.

چنین شرایط ویژه ای زمینه انقلاب ارضی را که در چین در حال توسعه است و بنحو روز افزونی نیز توسعه خواهد یافت، فراهم نموده است. در غیاب چنین شرایطی، در غیاب بقایا فئودالی و ستم فئودال، مسئله یی به عنوان انقلاب ارضی چین و مصادره ارضی ملاکین بزرگ و مانند آن، نمی بایستی وجود داشته باشد.

درغایب چنین شرایطی انقلاب ارضی در چین مسئله یی غیر قابل درک میگردد.

## سؤال دوم

چرا نظر رادک در این مورد که، چون مارکسیستها تشکیل حزبی از چندین طبقه اجتماعی را امری ممکن و مجاز نمی داند، پس گومیندان حزبیست خورده بورژوازی، اشتبا است؟

جواب

این سوال نیاز به ملاحظاتی چند دارد.

اولا سؤال بدرستی مطرح نشده است. ما نمی گوئیم و هرگز نه گفته ایم که گومیندان حزب چند طبقه اجتماعی است. این درست نیست. ما همواره گفته ایم که گومیندان حزبی از ائتلاف چندین طبقه ستم دیده است. رفقا این دو مسئله، یکی نیستند. اگر گومیندان حزب چندین طبقه بود، بایستی این بدان مفهوم باشد که هیچکدام از طبقات مرتبط با آن، نمی بایستی حزب مستقل خود را در خارج از تشکیلات گومیندان داشته باشند، و گومیندان خود بایستی حزب واحد مشترک همه این طبقات باشد. ولی آیا در واقعیت امر،

وضع چنین است؟ آیا پرولتاریای چین که به گومیندان پیوسته است، حزب مستقل و مجزای خود، حزب کمونیست را، که دارای برنامه و تشکیلات خاص خود است ندارد؟

واضح است که گومیندان حزبی متشکل از چندین طبقه تحت ستم نیست، بلکه حزبی از ائتلاف چندین طبقه تحت ستم است که سازمانهای حزبی مجزای خود را دارند. نتیجتاً سؤال بدرستی مطرح نشده است. در واقعیت امر، امروزه در چین گومیندان را فقط به عنوان حزبی از انقلاب طبقات تحت ستم می توان در نظر گرفت.

ثانیاً، این درست نیست که مارکسیسم در اصول، امکان تشکیل حزبی از اختلاف طبقات انقلابی تحت ستم را مجاز نمی داند، و پیوستن مارکسیستها به چنین حزبی نادرست شمرده میشود. رفقا این مطلقاً نا درست است. در واقع، مارکسیسم نه فقط در اصول، پیوستن مارکسیستها به چنین حزبی را مجاز دانسته (و کماکان مجاز میداند)، بلکه در شرایط تاریخی معین، این اصل در عمل به اجرا درآمده است. من به مثال خود مارکس در ۱۸۴۸ میتوانم اشاره کنم، در زمان انقلاب آلمان که وی و طرفدارانش به اتحادیه بورژوا-دمکراتیک در آلمان پیوستند (۲) و با نمایندگان بورژوازی انقلابی در این اتحادیه همکاری نمودند.

این مطلب به همه آشکار است که این اتحادیه بورژوا-دمکراتیک، این حزب بورژوا-انقلابی، علاوه بر مارکسیستها، در بر گیرنده نمایندگان بورژوازی انقلابی بود (۳) روزنامهء رایین نو که در آن دوران مارکس سردبیران بود، ارگان همان اتحادیه بورژوا-دمکراتیک بود. تنها در بهار سال ۱۸۴۹ که مؤج خیزش های انقلابی در آلمان شروع به فروکش نمود، مارکس و طرفدارانش از این اتحادیه بورژوا-دمکراتیک استعفا کردند: زیرا تصمیم گرفته بودند که سازمان مطلقاً مستقل طبقه کارگر را پایه گذاری کنند که دارای سیاست مستقل طبقاتی پرولتاریا باشد.

همان طور که می بینید، مارکس حتی از کمونست‌ها چین در این دوران، که امروزه بخشی از گومیندان را مشخصاً به عنوان حزب پرولتری مستقل یا سازمان خاص خود، تشکیل داده اند، فراتر رفت. می توان به سر اینکه ای به اصلاح مارکس و طرفدارانش بود که در آلمان سال ۱۸۴۸، هنگامیکه موضوع دامن زدن به مبارزه انقلابی همرا با بورژوازی انقلابی علیه استبداد و حکومت مطلقه در دستور روز بود، به اتحادیه بورژوا-دمکراتیک پیوندند یا نه، حرف داشت. این مسئله ای تاکتیکی است. ولی اینکه مارکس چنین ائتلافی را در اصل مجاز شناخته است. چیز است که نمی توان در مورد آن هیچگونه تردیدی روا داشت.

ثالثاً اینکه بگویم گومیندان ووهان، حزبی خورده بورژوازی است و مسئله را به همین ها ختم کنیم، اساساً اشتبا خواهد بود. فقط اشخاصی که هیچگونه درکی از سلطه امپریالیزم و خصلت انقلابی چین ندارند میتوانند بدین طریق گومیندان را مشخص کنند. گومیندان یک حزب خورده بورژوازی (عادی) نیست. انواع گوناگون احزاب خورده بورژوازی وجود دارند. در روسیه، بلشویک ها و سوسیال - رولوسیونرها نیز احزاب خورده بورژوازی بودند ولی در عین حال آنها اجزایی امپریالیستی نیز بودند؛ زیرا در اتحاد نظامی با امپریالیستهای فرانسوی و بریتانیایی بودند، و همرا با آنها در تسلط و اعمال ستم و سایر کشورها نظیر ترکیه، ایران، بین النهرین و کالیسی شرکت داشتند.

آیا میتوان گفت گومیندان حزبی امپریالیستی است؟ بدیهی است خیر، گومیندان حزبی ضد امپریالیستی است، درست همانطور که انقلاب چین ضد امپریالیستی است. این ائتلافی اساسی است. ناتوانی در دیدن این اختلاف و یکی دانستن گومیندان ضد امپریالیست با احزاب امپریالیستی سوسیال رولوسیونی و منشویک بمعنای عدم شناخت نهضت انقلابی ملی چین است.

البته اگر گومیندان حزب خورده بورژوازی امپریالیستی بود کمونیستهای چین با آن ائتلاف نمی کردند، بلکه باید حساب آن را به کرام الکتابین حواله کرده باشند. بهر حال در واقع امر، گومیندان حزبی ضد امپریالیستی است که مبارزه انقلابی علیه امپریالیستها و عوامل مزدورشان را در چین به پیش میبرد و از این لحاظ، گومیندان

یک سروگردن بالاتر از همه انواع و سوسیال امپریالیست‌هایی از نوع کرنسکی تسرتلی قرار داد.

حتی چیان کایشک که یک گومیندان راست است، چیان کایشکی که قبل از آنکه کودتای خود را اجرا کند، درگیر انواع توطئه‌ها علیه گومیندان چپ و کمونیست‌ها بود، حتی وی قبل از کودتایش بهتر از کرنسکی‌ها تسرتلی‌ها بود؛ زیرا در حالیکه کرنسکی‌ها و تسرتلی‌ها برای اسارت ترکیه، ایران، بین‌النهرین، Galicib می‌جنگیدند و بدین طریق به تقویت امپریالیزم کمک می‌کردند، چیان کایشک، خوب یا بد، بر علیه اسارت چین می‌جنگید و بنابراین به تضعیف امپریالیزم کمک می‌کرد.

انحراف رادک و جناح مخالف بطور اعم، اینست که وی وضعیت نیمه مستعمره چین را در نظر نمی‌گیرد و قادر به ملاحظه خصلت ضد امپریالیستی انقلاب چین نیست و نمی‌بیند که گومیندان ووهان، گومیندان فاقد عناصر راست، کانون مبارزه توده‌های زحمتکش چین علیه امپریالیسم است.

## سؤال سوم

«آیا بین ارزیابی تان از گومیندان به عنوان ائتلاف دو نیرو\*<sup>۲</sup> - حزب کمونیست خرده بورژوازی - ارزیابی ارائه شده در قطعنامه کمیته دربارۀ گومیندان که آنرا ائتلافی از چهار طبقه، شامل بورژوازی بزرگ میدانند تضادی وجود ندارد؟»

«آیا برای حزب کمونیست چین امکان دارد که در صورت وجود دیکتاتوری پرولتاریا در چین، به گومیندان وابسته باشد؟»

جواب

در مرحله اول، باید توجه نمود که تعریف اوضاع واقعی در درون گومیندان که در دسامبر ۱۹۲۶ از طرف کمیته‌ترن داده شد، در «سؤال» شما بطرز درست و کاملاً دقیقی

---

\*<sup>۲</sup> سخنرانی در ملاقات با دانشجویان دانشگاه کمونیستی خلق‌ها شرق ۱۸ می ۱۹۲۵

نقل نشده است. سؤال می‌گوید «شامل بورژوازی بزرگ»، ولی وابستگان به امپریالیزم نیز جزو بورژوازی بزرگ هستند. آیا این بدان معناست که در دسامبر ۱۹۲۶، کمینترن، بورژوازی کمپرادور را جزئی از نیروهای مؤ تلف در درون گومیندان محسوب کرد؟ بدیهی است خیر، زیرا بورژوازی وابسته دشمن قسم خورده گومیندان بوده و خواهد بود. قطعنامه کمینترن نه از بورژوازی بزرگ بطور عام، بلکه از بخشی از بورژوازی سرمایه دار صحبت می کند. نتیجتاً آنچه در این جا بدان اشاره شده نه هر نوع بورژوازی بزرگ، بلکه بورژوازی ملی و نوع نا وابسته است.

در وهله دوم، باید بگویم که بین این دو تعریف از گومیندان من هیچگونه تناقضی نمی بینم، زیرا آنچه ما در پیش رو داریم تعاریف گومیندان از دو نقطه نظر متفاوت است که هیچکدام را نمی توان غلط نامید، زیرا هر دو صحیح هستند.

من در ۱۹۲۵ وقتی از گومیندان به عنوان حزب ائتلاف کارگران و دهقانان صحبت کردم، به هیچ وجه قصد نداشتم اوضاع واقعی جریانات درون گومیندان را، و اینکه در آن زمان در واقع چه طبقاتی در پیوند با گومیندان بودند توصیف نمایم. در آن موقع وقتی از گومیندان صحبت کردم، بآن فقط به عنوان نوعی از ساختمان حزب انقلابی خلقی در کشورهای تحت ستم شرق فکرمیکردم، بخصوص در کشورهای مانند هندوستان و چین؛ که نیاز به وجود چنین حزب ائتلاف داشتند؛ در آن زمان آنرا به عنوان نوعی از ساختمان حزبی که چنین احزاب انقلابی خلق باید بر مبنای آن ائتلاف انقلابی کارگران و خرده بورژوازی شهر و رؤستا را تحقق بخشند در نظر داشتم.

در آن زمان به صراحت گفتم «در چنین کشورهایی (یعنی کشورهای تحت سلطه امپریالیزم) کمونیستها باید از سیاست جبهه متحد ملی به سیاست ائتلاف انقلابی کارگران و خرده بورژوازی گذار کنند» - (۴).<sup>۴</sup>

بنا بر این در آن موقع زمان حال را در نظر نداشتم، بلکه آینده احزاب انقلابی خلقی بطور عام و گومیندان بطور خاص در مد نظر بود. و در این مورد

---

<sup>4</sup> 1/See Stalin, the Politica Taske of the UniVersity of people's of the East, Problems of Leninism p.264

کاملاً ذبح بودم. زیرا، سازمانهایی نظیر گومیندان در صورتی میتوانند آتیه داشته باشند که کوشش نمایند مبنای خود را برائتلاف کارگران و خرده بورژوازی قرار دهند و در صحبت از خرده بورژوازی، باید عمدتاً دهقانان را در نظر گرفت، که تشکیل دهنده نیروی عمده خرده بورژوازی در کشورهای عقب افتاده از نظر سرمایه داری هستند.

بهر حال کمینترن از جنبه متفاوتی به بررسی موضوع پرداخت کمینترن در هفتمین مجمع عمومی وسیع خودگومیندان را نه از نقطه نظر آینده آن، یعنی آنچه که باید بشود، بلکه از نقطه زمان حال، اوضاع واقعی جریانات درون گومیندان، و اینکه در همان زمان، در سال ۱۹۲۶ چه طبقاتی در واقع با آن در ارتباط بودند مورد توجه قرارداد. و وقتی کمینترن گفت که در آن لحظه، زمانیکه هنوز انعشاب درگومیندان رخ نداده بود. گومیندان در واقع ائتلافی مرکب از کارگران، خرده بورژوازی (شهری و روستایی) و بورژوازی ملی بود، کاملاً درست بود. باید از همینجا اضافه کرد که نه فقط در ۱۹۲۶، بلکه در ۱۹۲۵ نیز گومیندان بر پایه ائتلافی دقیقاً از همان طبقات قرارداد است. قطعنامه کمینترن که در تهیه پیشنویس آن من فعالانه سهیم بودم، به صراحت اظهار میدارد که پرولتاریا با دهقانان که به طرفداری از او فعالانه وارد مبارزه میشود، با خرده بورژوازی شهری، و یا بخشی از بورژوازی سرمایه دار وارد ائتلاف میشود، و اینکه این نوع ترکیب نیروها، نمود سیاسی خود را در گروه بندی های مشابه: در درون گومیندان و دولت کانتون پیدا کرده است (۵)

ولی از آنجاییکه کمینترن خود را محدود به بررسی اوضاع جاری امور در ۱۹۲۶ نکرد، بلکه مسئله آینده گومیندان را نیز در نظر گرفت، جز این نمیتوانست اظهار کند که این ائتلاف فقط جنبه مؤقت داشته و لزوماً در آینده نزدیک، بایستی با ائتلاف پرولتاریا و خرده بورژوازی جایگزین گردد. دقیقاً بهمین دلیل است که قطعنامه کمینترن ادامه میدهد و میگوید «در حال حاضر جنبش در گذار به مرحله سوم است، در آغاز جریان گروه بندی طبقاتی جدیدی در درون خود است» و اینکه «در این مرحله تکامل، نیروی اساسی جنبش، ائتلاف نیرویهای با خصائل انقلابی پایدار و قویتر خواهند بود. ائتلاف

پرولتاریا، دهقانان، و خرده بورژوازی شهری، و با طرد،\*<sup>۵</sup> بخش عمده بورژوازی بزرگ سرما به دار»<sup>۶</sup>.

این دقیقاً همان ائتلاف کارگران و خرده بورژوازی (دهقانان) است که گومیندان بایستی برای تامین حمایت به آنان متکی گردد و در حال حاضر در ووهان، پس از انشعابی که در گومیندان رخ داد و طی آن بورژوازی ملی اخراج شده، این صف بندی جدید شکل میگیرد، که در باره آن در سخنرانی خود در دانشگاه کمونیستی خلقهای شرق، در ۱۹۲۵، صحبت نمودم. بنابراین، از گومیندان از دو جنبه متفاوت تعریف شده است:

(الف) از جنبه فعلی آن، یعنی اوضاع واقعی امور در گومیندان در ۱۹۲۶؛ و

(ب) از جنبه آلی آن، از آنچه گومیندان، به عنوان نوع ساختمان حزب انقلابی در کشورهای شرق، باید باشد.

هر دو این توضیحات صحیح و قابل قبول است، زیرا با در بر گرفتن جوانب مختلف گومیندان، در تحلیل نهایی تصویر جامعی از اوضاع کنونی و سیر تکامل آتی آن بما میدهد.

در این مورد کدام تناقض یا تضاد را نمیتوان یافت؟

اجازه دهید برای روشن شدن بیشتر مسئله (حزب کارگر) بریتانیا را در نظر بگیریم. میدانیم که در بریتانیا حزب کارگری خاصی وجود دارد که بر مبنای اتحادیه های صنفی کارگران کارخانجات و ادارات تاسیس شده و کسی در اینکه آنرا حزب کارگری بنامد شکی ندارد و نه تنها در بریتانیا بلکه در سایر چا ها در ادبیات مارکسیستی بهمین عنوان نامیده میشود.

ولی آیا میتوان گفت این حزب، حزب واقعی کارگری، حزب طبقاتی کارگران است که در مقابل بورژوازی قرار گرفته؟ آیا میتوان گفت که این حزب واقعاً حزب یک طبقه، طبقه کارگر است نه حزب دو طبقه؟ خیر نمیتوان چنین

---

\* تأیید ازمین است. ستالین

گفت. در واقع حزب کارگر بریتانیا حزبی از ائتلاف کارگران و خرده بورژوازی شهری است. در واقع حزبی از ائتلاف دو طبقه است. واگر سؤال شود که نفوذ چه طبقه در این حزب بیشتر است، کارگران که در مقابل بورژوازی ایستاده اند یا خرده بورژوازی، باید گفت که در این حزب نفوذ خرده بورژوازی غلبه دارد. در واقع اینکه چرا حزب کارگر زائده ای از حزب بورژوا- لیبرال است بدینوسیله تعیین می‌گردد.

ولی هنوز در ادبیات مارکسیستی، آنرا حزب کارگران می نامد این تضاد را چگونه میتوان توضیح داد؟

توضیح اینست که وقتی از این حزب به عنوان حزب کارگر نام برده میشود، آنچه معمولا مورد نظر است حالت واقعی امور در درون حزب، در حال حاضر نیست، بلکه نوعی از ساختمان حزب کارگران در نظر است که به یاری آن در آینده، در شرایط مشخصی که فرآهم شود، بتواند حزب طبقاتی واقعی کارگران بشود و بر علیه بورژوازی جهانی مبارزه کند. این موضوع مانع از اینکه در حال حاضر حزب در واقع، حزبی مؤتلف از کارگران و خرده بورژوازی شهر باشد نشده بلکه این واقعیت را محرز میدارد.

در این مورد، بیش از آنچه که من هم اکنون درباره گومیندان گفتم، تضادی وجود ندارد.

آیا این امکان دارد که حزب کمونیست چین، در صورت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در چین، باز هم به گومیندان پیوسته باشد؟

من فکر میکنم که این امر به صلاح نباشد و بنا بر این امکان پذیر نیست. این امر نه تنها وقتی دیکتاتوری پرولتاریا وجود داشته باشد غیر مقتضی خواهد بود، بلکه اگر شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانانی تشکیل شده باشد نیز ضرورت خود را از دست خواهد داد. تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در چین چه مفهومی دارد؟ این بمفهوم ایجاد قدرت دوگانه است. بمفهوم مبارزه برای کسب قدرت بین گومیندان و شوراهاست. تشکیل

شوراهای کارگر و دهقانی، تدارک برای گذار انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب پرولتری، به انقلاب سوسیالیستی است.

آیا چنین تدارکی در زیر رهبری دو حزب که در حزب دمکراتیک انقلابی بهم پیوسته اند میتواند انجام گیرد؟ خیر، نمیتواند. تاریخ انقلاب بما می گوید که تدارک برای گذار به دیکتاتوری پرولتاریا، گذار به انقلاب سوسیالیستی، فقط تحت رهبری حزب واحد، حزب کمونیست- البته، اگر حزب پرولتری واقعی باشد، که آنهم خود مسئله ایست- می تواند انجام شود.

تاریخ انقلاب بما میگوید که دیکتاتوری پرولتاریا فقط تحت رهبری حزب واحد، حزب کمونیست قابل حصول و پیشرفت است.

عدم درک این مطلب باعث میگردد که تحت شرایط حاضر، عصر امپریالیزم، نتوان دیکتاتوری پرولتاریا را واقعاً و بطور کامل پیاده کرد.

در نتیجه نه فقط در هنگامیکه دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد، بلکه حتی قبل از آن، هنگامیکه شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان تشکیل شده اند، حزب کمونیست باید از گومیندان کناره گیری نماید تا بتواند تدارک لازم برای اکتبر چین در زیر رهبری واحد خود را فراهم نماید.

من فکر میکنم که در دوران تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در چین و تدارک برای اکتبر چین حزب کمونیست باید ائتلاف کنونی در درون گومیندان را با ائتلاف در خارج از گومیندان، به صورت ائتلافی که ما با سوسیال رولوسیونرهای چپ در دوران گذار به اکتبر داشتیم، جایگزین کند.

## سؤال چهارم

آیا دولت ووهان دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا است، و اگر چنین نیست چه طرق مبارزات دیگری برای ایجاد این دیکتاتوری دمکراتیک وجود دارد؟

« آیا نظر مارتینف مبنی برای اینکه گذار به دیکتاتوری پرولتاریا بدون انقلاب (دومی) امکان دارد درست است، و اگر چنین است حدفاصل بین

دیکتاتوری دمکراتیک و دیکتاتوری پرولتاریا را در چین چگونه می توان  
مشخص نمود؟»

جواب:

دولت ووهان هنوز یک دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیست،  
ممکن است بدان تبدیل شود. و اگر انقلاب ارضی بنحو کامل اجرا شود مطمئناً  
دیکتاتوری دمکراتیک خواهد شد، ولی هنوز دولت ووهان ارگان چنین  
دیکتاتوری نیست.

چه چیزی لازم است تا دولت ووهان بتواند به ارگان دیکتاتوری  
دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان مبدل شود؟ حداقل دو چیز برای آن لازم است:  
اول، ووهان باید دولت انقلابی ارضی، دهقانی چین شود؛ دولتی که  
حداکثر حمایت را از انقلاب مزبور بعمل آورد.

دوم، گومیندان باید رهبری عالی خود را با رهبرانی جدید از جنبش ارضی،  
از صفوف دهقانان و کارگران تجدید قوا نماید و سازمانهای رده پائین را با الحاق  
انجمنهای دهقانی، شوراهای اتحادیه های کارگری و سایر سازمانهای انقلابی  
شهر و روستا به آنان، بسط و گسترش دهد.

در حال حاضر گومیندان در حدود ۵۰۰/۰۰۰ عضو دارد. این برای کشوری  
مثل چین کم است، خیلی کم. گومیندان باید دربر گیرنده میلیونها کارگر و  
دهقانان انقلابی باشد و بتواند سازمان انقلابی - دمکراتیک چند میلیونی گردد.

فقط در تحت چنان شرایطی گومیندان در وضعیت خواهی بود که دولتی  
انقلابی تاسیس نماید، و ارگان دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و  
دهقانان گردد.

آیا رفیق مارتیف واقعاً از گذار مسالمت آمیز به دیکتاتوری پرولتاریا  
صحبت کرده یا نه، من نمیدانم. من مقاله رفیق مارتیف را نخوانده ام؛ آنرا  
نخوانده ام، زیرا برایم امکان ندارد که بتوانم در جریان روزمره همه ادبیات  
سیاسی منتشره باشم.

ولی اگر واقعاً گفته باشد گذار مسالمت آمیز از انقلاب بورژوا دمکراتیک به انقلاب پرولتری در چین امکان دارد، اشتباه است.

یکبار چاگانف از من پرسید: «رفیق استالین آیا فکر میکنید که امکان ندارد جریان امورتوری به پیش رود که از طریق گومیندان، بدون زحمت و درد سر، بیکباره از طریق مسالمت آمیز، انقلاب چین به دیکتاتوری پرولتاریا گذار نماید؟» من به نوبه خود از وی پرسیدم: «رفیق چاگانف، در چین وضع بچه منوال است؟ آیا گومیندان های راست، بورژوای سرمایه دار و امپریالیستها را نداریم؟» وی به تأیید این مطالب جواب داد «خوب، نتیجه،» و من گفتم «پس جنگ غیرقابل اجتناب است.»

این مربوط به قبل از کودتای چیان کایشک بود. از جنبه نظری البته امکان تکامل مسالمت آمیز انقلاب در چین مطلبی قابل قبول است. مثلاً لنین زمانی فکرمیکرد که تکامل مسالمت آمیز انقلاب روسیه از طریق شوراها امکان پذیراست. این مربوط به دوران اوربل تا ژوئیه ۱۹۱۷ بود. ولی پس از شکست ژوئیه لنین تشخیص داد که گذار مسالمت آمیز به انقلاب پرولتری باید به عنوان موضوعی خارج از دستور تلقی گردد. من فکر میکنم امروزه مسئله گذار مسالمت آمیز به انقلاب پرولتری بیش از همیشه، موضوعی خارج از دستور شده است. چرا؟

اولاً، چون دشمنان چین، چه داخلی (چانگ تسولین، چیان کایشک، بورژوازی بزرگ، اشراف و ملاکین بزرگ و غیره) و چه خارجی (امپریالیستها) بیشمارند و قوی تر از آن هستند که اجازه دهند این فکر بخاطر کسی خطور کند که تکامل بعدی انقلاب بدون مبارزه طبقاتی و جنگهای بزرگ، وبدون تفرقه، انعشاب و فرار از جبهه متحد خلق، می تواند انجام پذیرد.

ثانیاً، دلیلی وجود ندارد که شکل سازمان دولتی گومیندان را به عنوان شکل مناسب برای گذار از انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب پرولتری بتوان در نظر گرفت.

وبالآخره، چون مثلاً در روسیه گذار مسالت آمیز به انقلاب پرولتری از طریق شوراها که فرم کلاسیک انقلاب پرولتری است مؤفق نشده، بر چه مبنایی، میتوان فرض نمود که چنین گذاری از طریق سازمان دولتی گومیندان میتواند مؤفق شود؟ بنا براین من فکر میکنم گذار مسالت آمیز به انقلاب پرولتری باید به عنوان موضوعی خارج از دستور تلقی گردد.

### سؤال پنجم :

چرا دولت ووهان علیه چیان کایشک تعرضی را آغاز نمیکند، درحالیکه به چانگ تسولین حمله میکند، آیاتعرض همزمان دولت ووهان وچیان کایشک علیه شمالی ها باعث مغشوش کردن جبهه مبارزه علیه بورژوازی چین نمیشود؟  
جواب :

رفقا ، شما ازدولت ووهان زیاده ازحد توقع دارید. البته این بسیار عالی خواهدبود که بتوان درآن واحد چیان کایشک، لی چی شن و بانگ سن را باهم سرکوب کرد. ولی موقعیت دولت ووهان درحال حاضر آنچنان نیست که بتواند درهرچهارجبهه همزمان تعرض را آغازکند. دولت ووهان تعرض علیه ماکدنیهتها را حد اقل بدو دلیل شروع کرد .  
اولا ، بخاطر اینکه ماکدنیهستها ها بطرف ووهان هجوم آورده اند قصد نابودی آنها دارند، بس تعرض علیه ماکدنیهستها اقدامی مطلقاً ضروری دردفاع ازدولت ووهان است.

دوماً ، چون اهالی ووهان خواهان پیوستن نیروهای خود به افرادی نظامی فنگ یو هسیانگ وپیشروی بیشتر بمنظورتوسعه پایگاه انقلاب هستند، و این نیز موضوعی است که درحال حاضر از نظر سیاسی و نظامی اهمیت شایانی برای ووهان دارد.

تعرض همزمان در دو جبهه مهم ، یعنی علیه چیان کایشک وچانگ تسولین درحال حاضر ازقدرت دولت ووهان خارج است. چه رسد بآن که تعرض علیه یانگ سن درغرب و علیه لی جی شن درجنوب نیزبدان اضافه شود.

ما بلشویکها، در زمان جنگ داخلی روسیه قوی تر بودیم. ولی قادر به توسعه عملیات تهاجمی موفقیت آمیز در همه جبهه ها نبودیم. بر چه مبنایی از دولت ووهان در حال حاضر میتوان انتظار بیشتری داشت؟

بعلاوه حمله به شانگهای در حالیکه هم اکنون ما کدنیستها و طرفداران ووی- فو از شمال به طرف ووهان در حرکتند چه مفهومی دارد؟ نتیجه چنین سیاستی این خواهد بود که شرایط را برای پیشروی ماکمونیستها آسان نمود، و اتحاد با نیروهای نظامی فنگ را برای مدت نامعلومی کنارگذارد، بدون آنکه در شرق چیزی حاصل شده باشد. در حال حاضر بهتر است.

چیان کایشک را بحال خود وا گذاشت تا به اشتبا کاریهای خود در ناحیه شانگهای ادامه دهد و در آنجا با امپریالیستها لاس دوستی بزند.

هنوز نیروهای شانگهای در بیش است، و این نبردها نه از نوعی خواهد بود که اکنون علیه جنگ جو، و غیره دامن زده شده، خیر، جنگهای شانگهای بسیار شدیدتر خواهد بود.

امپریالیستها از شانگهای که مرکز تلاقی منافع اصلی گروههای امپریالیستی جهان است چندان آسان دست بر نخواهند داشت.

آیا این بیشتر به صلاح نه خواهد بود که ابتدأ نیروهای خود را به فنگ ملحق نمود، قدرت نظامی کافی بدست آورد، انقلابی ارضی را به کامل به بیش برد و کار شدید و پیگیر برای تضعیف روحیه قوای چیان کایشک در جبهه پشت جبهه اجرا کرد، و سپس، از عهده مسئله شانگهای، تمام اهمیتی که دارد برآمد؟

من فکر میکنم که این طور بیشتر به صلاح باشد.

نتیجتاً موضوع در این جا، بهیچ وجه مغشوش کردن جبهه مبارزه علیه بورژوازی چین نیست، زیرا در هر حال اگر انقلاب ارضی به بیش برود- که هم اکنون در حال توسعه است و به دشواری میتوان تردید کرد که به توسعه خود ادامه ندهد- جبهه مزبور را نمی توان مغشوش نامید.

تکرار میکنم. موضوع اتحاد نیروها را نمیتوان مغشوش کردن نامید، بلکه بسط تاکتیکیهای جنگی مناسب است.

بعضی رفقا فکر میکنند که تعرض همه جانبه در آن واحد در تمامی جبهه ها در حال حاضر نشانه داشتن انقلابی واقعی است. نه رفقا این درست نیست. تعرض در همه جبهه ها در این لحظه، حماقت است، نه نشانه روحیه انقلابی حماقت را نباید با روحیه انقلابی عوضی گرفت.

### سؤال ششم

آیا وقوع انقلابی کمالیستی در چین امکان دارد؟

جواب :

من احتمال وقوع چنین انقلابی را در چین غیر قابل قبول و بنابراین آنرا غیر ممکن میدانم. انقلاب کمالیستی فقط در کشورهایمانند ترکیه، ایران، یا افغانستان که پرولتاریای صنعتی وجود ندارند و یا عملاً ناچیز است و انقلاب ارضی - دهقانی نیرمندی وجود ندارد امکان پذیر است. انقلاب کمالیستی، انقلاب در قشر بالا است، انقلاب بوژوازی ملی تجاری، که برای مبارزه علیه امپریالیستها بیگانه قیام کرده و نتیجتاً تکامل چنین انقلابی ضرورتاً علیه کارگران و دهقانان، علیه هر گونه امکان وقوع انقلاب ارضی جهت گیری میکند.

انقلاب کمالیستی در چین غیرممکن است زیرا :

الف) در چین از نظر کمیت، حداقل معین پرولتاریای صنعتی وجود دارد که اکنون فعالانه در مبارزه شرکت جسته و از اعتبار و حمایت زیادی در بین دهقانان برخوردار است؛

ب) در این کشور انقلاب ارضی توسعه یافته و در اثر آن بقایای فیوڈالیسم بتدریج در حال ریشه کن شدن است. توده های عظیم دهقانان، در بسیاری از نواحی تاکنون، در مبارزات خود تخت رهبری پرولتاریا انقلاب چین مؤفق به مصادره و تصرف ارضی ملاکین بزرگ شده اند. این درست همان پاد زهری است

که درمقابل امکان وقوع آن چیزی که انقلاب کمالیستی نامیده شده قرار میگیرد.

حزب کمالیست را نمیتوان در ردیف حزب گومیندان ووهان قرارداد، درست همان طور که ترکیه را نمیتوان در ردیف چین قرارداد. ترکیه مراکزی چون شانگهای، ووهان، نانکن، تین تسین و غیره ندارد. انکارا نسبت به ووهان بسیار عقب مانده است. درست همان طور که حزب کمالیست نسبت به گومیندان چپ بسیار عقب مانده است.

اختلافات بین چین و ترکیه را از نظر موفقیت بین المللی نیز باید در نظر داشت. در مورد ترکیه، امپریالیزم تاکنون توانسته است بسیاری از اهداف اصلی اش را تامین نماید، سوریه، فلسطین، بین النهرین و سایر نقاط مهم را امپریالیستها به یغما برده اند. ترکیه امروزه به ابعاد کشور کوچکی کاهش یافته که جمعیتی در حدود ده تا دوازده میلیون نفر دارد و برای امپریالیزم بازار مهم یا عرصه مناسب و وسیعی برای سرمایه گذاری عرضه نمی کند. یکی از دلایلی که چرا ترکیه به چنین سرنویشتی دچار شده اینست که ترکیه قدیم، امپراطوری عثمانی، ملقمه یی از ملیت های گوناگون بود، و فقط در آناطولی جمعیت متراکم ترک وجود داشت.

در مورد چین چنین نیست. چین کشوری است که از نظر ملی همگون است، جمعیتی چندصد میلیونی دارد و یکی از مهم ترین بازارهای جهانی و عرضه مناسبی برای صدور سرمایه های امپریالیستی در جهان است. در حالیکه در ترکیه امپریالیزم، با بهره برداری از تضاد خصمانه بین اعراب و ترکها در قلمرو امپراطوری سابق عثمانی، خود را به جفا کردن چند منطقه مهم در شرق و تسلط بران باید راضی کند؛ در چین امپریالیزم باید به پیکره پوسته و زنده ملی چین ضربه وارد کند، آنرا قطعه قطعه نماید و ایالات کاملی را از آن جدا نماید تا بتواند موقعیت گذشته خود را، یا لاقط بخشی از آنرا حفظ نماید.

نتیجتاً، در حالیکه در ترکیه مبارزه ضد امپریالیستی به صورت انقلاب ضد امپریالیستی ناقص و یا پیگیری از طرف کمالیستها ختم میشود، در چین مبارزه ضد امپریالیزم، ناگزیر جنبه کاملاً عمومی و خصلت مشخصاً ملی

بخودگرفته و قدم بقدم تعمیق یافته و برخورد های شدید و نهایی با امپریالیزم می انجامد و تمامی پایه های امپریالیزم را در سراسر جهان میلرزاند.

یکی از عمیق ترین انحرافات جناخ مخالف (زینوویف، رادک، تر تسکی) در این مورد اینست که قادر به درک اختلاف اساسی بین چین و ترکیه نیست، انقلاب کمالیستی را از انقلاب ارضی دهقانان تمیز نمیدهد و همه چیز را بدون تشخیص وجوه تمایز، در یک مقوله می گنجاند.

میدانم که در بین ناسیونالیستهای چینی افرادی پیدا میشود که افکار کمالیستی را تحسین می کنند و مقلدین نقش کمال امروزه به وفور در چین وجود دارند. سردمدار آنها چیان کایشک است. میدانم که برخی از روزنامه نگاران جاپانی مایلند که چین کای شک را کمال چین معرفی نمایند. ولی اینها توهم بورژوازی هراسان و خیالاتی بیش نیست.

در چین پیروزی یا باید از آن موسولینی های چین جون جانگ لتو- لین، جانگ تسون- جانگ باشد که بعداً در اثر پیشرفت انقلاب ارضی سرنگون شدند، و یا از آن دولت ووهان .

چیان کایشک و هوادارانش که سعی در حفظ موضع میانه بین این دو اردوگاه، ضد انقلاب و انقلاب دارند، ناگزیر سقوط خواهد کرد و به سرنویشت چانگ تسولین و چانگ تسون- چانگ گرفتار خواهند شد.

## سؤال هفتم

آیا باید شعار تصرف فوری ارضی توسط دهقانان را در لحظه حاضر در چین ترویج نمود؛ تصرف ارضی ملاکین در هونان را چگونه بایستی ارزیابی کرد؟

جواب :

من فکرمیکنم که ترویج این شعار باید انجام شود. در واقع، شعار مصادره ارضی در بعضی نواحی تاکنون عملاً پیاده شده است. در این برخی از نواحی مانند نونان، هوپه، و غیره دهقانان تاکنون از طریق ارگانهای خود، زمین هارا تصرف

کرده اند و دادگاه های خود شان، دستگاه های جزایی و تشکیلات دفاعی خودشان را برپانموده اند. قدرت انقلاب چین درست در همین نهفته است. اگر ووهان خواستار موفقیت است، اگر میخواهد که نیرویی واقعی هم بر علیه چانگ تسو- لین وهم علیه چیان کای- شک و بطریق اولی در برابر امپریالیستها بوجود آورد، باید از انقلاب ارضی- دهقانی برای مصادره و تقسیم اراضی ملاکین بزرگ بیدریغ حمایت نماید.

این احماقانه خواهد بود که فکر کنم که فئودالیسم و امپریالیزم را در چین تنها با قدرت نیروهای نظامی کنونی میتوان برانداخت. بدون انقلاب ارضی و بدون حمایت فعال توده های عظیم دهقانان و کارگران از نیروهای نظامی ووهان، دشمن را نمیتوان سرکوب و تارومار نمود.

اپوزیسیون، کودتای چیان کای شک را چنین ارزیابی میکند که گویا وقوع آن، باعث کاهش قدرت انقلاب چین شده است. کسانی که کودتای چیان کای شک را بعنوان ضربه ای به انقلاب چین ارزیابی می کنند در واقع خود در همان طرف چیان کای شک قرار دارند، در واقع خواهان پذیرش و بازگشت چیان کای شک به گومیندان ووهان هستند. آیا بدون شک فکر میکنند اگر چیان کای شک انعشاب نکرده بود، مسئله انقلاب و پیشرفت آن امروزه در چین وضع بهتری داشت. این برداشتی ابلهانه و غیر انقلابی است. کودتای چیان کای شک در واقع باعث تصفیه آلودگی های گومیندان از جناح راست آن و حرکت هسته مرکزی گومیندان بطرف چپ گردید. البته، کودتای چین کای شک ناگزیر به شکست جزئی کارگران در برخی نواحی انجامید. ولی این شکست صرفاً جزئی و موقتی بود. در واقع، با کودتای چیان کای شک انقلاب در مجموع وارد مرحله بالاتری از تکامل و پیشرفت، یعنی مرحله جنبش ارضی گردید.

قدرت و عظمت انقلاب چین درست در همین امر نهفته است.

پیشرفت انقلاب را نباید پیشروی در امتداد خط مستقیم و بالا رونده ای مجسم نمود. این طرز برداشت از سیر پیشرفت انقلاب درکی کتابی است نه

واقع بینانه. انقلاب همواره به صورت ماریجی تکامل می یابد و پیشرفت میکند، یعنی در بعضی نواحی نظام کهن رادرهم میکوبد، در جاهای شکستهای جزئی را تحمل میکند و در بعضی نقاط عقب نشینی میکند. کودتای چیان کای شک. یکی از آن نوسانها، در مسیر پیشرفت انقلاب چین است. مورد که ضروری بود، زیرا در طی آن تفاله های انقلاب بدور افکنده شد و جنبش به جلوه، بطرف جنبش ارضی قدرتمندی سوق داده شد. ولی برای اینکه این جنبش ارضی بتواند قوام باید شعار عام خود را داشته باشد. این شعار، شعار مصادره ارضی ملاکان بزرگاست.

### سؤال هشتم

چرا ترویج شعار تشکیل شوراهای در حال حاضر نادرست است؟

آیا حزب کمونیست چین از نظر تشکیل شوراهای کارگری در هونان، در معرض خطر دنباله روی از جنبش قرار نگرفته است؟

جواب :

این سوال به چه نوع شورای اشاره میکند- شوراهای پرولتری، یا شوراهای غیر پرولتری، شوراهای دهقانان، شوراهای زحمتکشان، شوراهای خلق؟ لنین در تزه های خود در دومین کنکره کمینترن از تشکیل شوراهای دهقانان (زحمتکشان) در کشورهای عقب مانده شرق صحبت کرد. در این تزه ها، وی کشور های آسیای مرکزی را که در آنها پرولتاریای صنعتی وجود ندارد یا عملاً ناچیز است در مد نظر داشت. او کشور های نظیر ایران، افغانستان، و غیره در نظر داشت. در واقع دلیل اینکه چرا در تزه های لنین راجع به تشکیل شوراهای کارگری حتی یک کلمه در مورد چنین کشورهای ذکر نشده نیز همین است.

اما از این موضوع بروشنی میتوان، دریافت در تزه های لنین چین مورد نظر نبوده است؛ زیرا در مورد این کشور نمیتوان گفت ؛ فاقد پرولتاریای

صنعتی، یا عملاً ناچیز؛ است، بلکه منظور سایر کشورهای عقب مانده تر شرق بوده است.

نتیجتاً آنچه مورد سوال است تشکیل. فوری شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در چین است.

در نتیجه برای اخذ تصمیم در مورد این مسئله تزه‌های لنین را نباید در نظر گرفت، بلکه به تزه‌های روی \* که در همان کنکره دوم کمینترن تصویب شد و در آن از تشکیل شوراهای کارگران و دهقانان در کشورهایی مانند چین و هندوستان صحبت میکند توجه نمود. ولی گفته میشود که شوراهای کارگران و دهقانان در چنان کشورهایی، باید در هنگام گذار از انقلاب بورژوا دمکراتیک به انقلاب پرولتری تشکیل گردد.

شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان چه هستند. شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان، عمدتاً، ارگان‌های قیام علیه قدرت حاکمه موجود، ارگان‌های مبارزه برای سلطه قدرت انقلابی نوین، ارگان‌های قدرت انقلابی نوین هستند. در عین حال شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان مراکز شکل انقلاب هستند.

ولی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در صورتی میتوانند مراکز شکل و سازماندهی انقلاب باشند که به عنوان ارگان‌های برای برانداختن قدرت حاکمه به کار روند، که به منزله ارگان‌های قدرت انقلابی جدید باشند، و اگر ارگان‌های قدرت انقلابی جدید نباشند، نمیتوانند مراکز شکل جنبش انقلابی باشند. اپوزیسیون از درک این مطلب امتناع میکند و علیه مفهوم لینی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان می‌جنگد.

تشکل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در حوزه عمل، مثلاً، دولت ووهان در حال حاضر چه مفهومی میتواند داشته باشد؟

این امر بمفهوم بوجود آوردن قدرت دوگانه است؛ ایجاد ارگانهای انقلاب علیه دولت ووهان است. آیا کمونیستهای چین مؤظفند در حال حاضر دولت ووهان را سرنگون کنند؟ واضح است که خیر. برعکس، باید از آن حمایت کنند

و آنرا به ارگان مبارزه علیه چانگ تسو-لین، علیه چیان کای-شک علیه ملاکین بزرگ و اشراف، علیه امپریالیزم مبدل نمایند.

اما اگر حزب کمونیست چین، در حال حاضر نباید دولت ووهان را براندازد، پس منظور فعلا از تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان چیست؟ یکی از این دو منظور خواهد بود؛

یاشوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان بلا فاصله برای هدف برانداختن دولت ووهان تشکیل میشوند، که این امر در حال حاضر نادرست و ناروا است.

یا کمونیستها، در برپا کردن فوری شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان، قصد فعالیت برای برانداختن دولت ووهان را ندارند و شوراها ارگانهای قدرت انقلابی نوینی نیستند- که در آن صورت شوراها به تحلیل رفته و به کاریکاتور هجو و مسخره شوراها مبدل میشوند.

این همان چیز است که لنین، هنگامیکه از تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان صحبت میکرده همواره در مورد آن هشدار میداد.

(سؤال) شما میگوید که شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان تاکنون در هونان تشکیل شده و اگر حزب کمونیست شعار تشکیل شوراها را در میان توده ها ترویج نکند، خطر عقب افتادن و دنباله روی از جنبش را پذیرفته است. رفقا این حرف بی ربطی است. در لحظه کنونی شوراهای نمایندگان کارگران در هونان وجود ندارد. این شایعات مغرضانه است که به وسیله مطبوعات انگلیسی رواج داده شده است. آنچه در هونان وجود دارد (زوبین های سرخ) هستند؛ در آنجا انجمن های دهقانی وجود دارد، ولی به وجود شوراهای نمایندگان کارگران تاکنون، حتی اشاره ای نشده است.

البته، شوراهای کارگران را میتوان تشکیل داد. این موضوع غامض و مشکلی نیست. ولی مسئله، تشکیل شوراها کارگران نیست؛ مسئله تبدیل این شوراهای کارگری به ارگانهای قدرت انقلابی نوین است. در صورت عدم توفیق، شوراها مبدل به پوسته میان تهی میشود، و به عبارت دیگر به هجو و کاریکاتوری از شوراها مبدل میشود. تشکیل شوراهای کارگران قبل از موقع

مناسب، فقط بدین خاطر که باعث تلاش آن شده و آنرا تبدیل به پوسته میان تهی گرداند، در واقع کمک کردن به تبدیل حزب کمونیست چین، که مقام رهبری انقلاب بورژوا-دمکراتیک را دارد، به دستگاهی زائد و فرعی برای کسانیت که خواهان هرگونه تجربه (ماوراءچپ) باشوراها هستند.

خراستالیوف\* اولین ضد شوراهای نمایندگان کارگران در سن-پترزبورک در سال ۱۹۰۵، عیناً از همین دید، در تابستان ۱۹۰۶، بازسازی، و در نتیجه تشکل مجدد شوراهای نمایندگان کارگران را توصیه کرده و امری khrustalyof (خراستالیوف) ضروری میدانست و اعتقاد داشت که شوراهای بدون توجه به اوضاع و احوال جاری، حوزه قابلیت تغییر روابط نیروهای طبقاتی را دارا هستند. لنین در آن هنگام با خراستالیوف مخالفت کرد و گفت که شوراهای نمایندگان کارگران در آن موقع، در تابستان ۱۹۰۶، نباید تشکیل شود، زیرا پشت جبهه (یعنی دهقانان) هنوز نه توانسته اند به بیشتاز (یعنی پرولتاریا) برسند و تشکیل شوراهای تحت چنین شرایطی و دنبال آن اعلام شعار قیام، امری مخاطره آمیز و نامقتضی است.

از این مطالب چنین نتیجه میشود که اولاً در مورد نقش شوراهای در نفس خود، نباید اغراق گوئی شود و ثانیاً، هنگامی که به تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان اقدام میشود نباید شرایط و اوضاع موجود را فراموش کرد. آیا اصولاً تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در چین امری ضروریست؟

بلی، ضروریست، وقتی که دولت انقلابی ووهان تحکیم یافته باشد و انقلاب ارضی پیشرفت کرده باشد، در زمان گذار از انقلاب ارضی، از انقلاب بورژواز-دمکراتیک به انقلاب پرولتری این شوراهای تشکیل خواهد شد. تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در واقع بمفهوم پایه گذاری قدرت شوروی در چین خواهد بود. اما در حال حاضر، پایه گذاری قدرت شوراهای بمعنای پایه گذاری قدرت دوگانه و هدایت آن نیرو انقلابی نوین به طرف برانداختن قدرت حاکمه کنونی، گومیندان، و جایگزین کردن آن با قدرت شوراهای است.

من فکر میکنم که هنوز زمان مناسب آن فرا نرسیده است.

(سؤال) شما از هزمونی پرولتاریا و حزب کمونیست در چین صحبت

میکند :

آیا چه شرایطی ضروریست تا بتوان تامین رهبری حزب کمونیست و

غلبه نقش پرولتاریا در انقلاب بورژوا-دمکراتیک فعلی را آسان نمود؟

اولاً، لازمه این امر آنست که حزب کمونیست چین، سازمان نیرومند و

متحد طبقه کارگر، برنامه خاص خود، سیاست و خط مشی خود، و تشکیلات خود را داشته باشد.

ثانیاً، لازمه این امر آنست که کمونیستهای چین در صفوف مقدم جنبش

ارضی - دهقانی قرارگیرند، آنان باید به دهقانان، بخصوص به دهقانان فقیر

بیاموزند که چگونه در انجمنها و کمیته های دهقانی متشکل شوند و برای مصادره و تصرف ارضی ملاکین بزرگ و اشراف فتوادل مبارزه کند.

ثالثاً، لازمه این امر آنست که کمونیستهای چین موقعیت خود را در درون

ارتش تقویت نمایند، اثر انقلابی کنند، انرا از ابزار دست ماجراجویان منفرد به ابزاری انقلابی تبدیل کنند.

و بالاخره، لازمه این امر آنست که کمونیستهای چین در ارگان های محلی

و مرکزی دولت ووهان فعالانه شرکت کنند، در اورگان های محلی و مرکزی

گومیندان ووهان شرکت کنند و سیاست قاطعانه گسترش و تحکیم هر چه

بیشتر انقلاب علیه ملاکین بزرگ و امپریالیزم را در درون این تشکیلات دنبال نمایند.

اپوزیسیون فکر میکند که حزب کمونیست باید استقلال خود را با بریدن

از نیروهای دمکراتیک انقلابی و خروج از گومیندان و دولت ووهان حفظ نماید .

ولی این استقلال از نوع همان استقلال مشکوکی است که منشویکها در سال

۱۹۰۵ در کشور ما درباره آن صحبت میکردند. ما میدانم که در آن موقع

منشویکها با لنین مخالفت کردند و گفتند: آنچه ما بدان احتیاج داریم نه تا مین

سلطه، بلکه حفظ استقلال حزب کارگران است. لنین متقابلاً بدرستی جواب

داد که این نفی استقلال است زیرا متقابل قرار دادن استقلال وهزمونی حزب بمعنای تبدیل پرولتاریا به دنباله بورژوازی لیبرال می باشد.

من فکر میکنم اپوزیسیون امروزه در صحت خود در مورد استقلال حزب کمونیست چین که در عین حال اشاره و ترغیب حزب کمونیست چین به خروج از گومیندان و دولت ووهان دارد، به موضوع دفاع از استقلال منشویکی دوران ۱۹۰۵ دومی غلطد. حزب کمونیست فقط در صورتی میتواند استقلال واقعی و هژمونی واقعی خود را تامین نماید که در خارج و در داخل گومیندان، نیروی رهبری کننده در میان خیل عظیم توده زخمکشان گردد. تامین رهبری حزب کمونیست در خارج و در داخل گومیندان و نه کناره گیری و خروج از گومیندان اینست آنچه حزب کمونیست چین امروزه بدان نیاز دارد تا بتواند واقعاً استقلال خود را تامین کند.

### سؤال نهم

آیا امکان دارد که در حال حاضر مسئله تشکیل ارتش منظم سرخ را در چین طرح کرد؟  
جواب :

فکر میکنم که این مسئله را حتماً باید به عنوان چشم اندازی در مدنظر داشت. ولی از نظر عملی اکنون، در حال حاضر ، غیر ممکن است که ارتش فعلی را با ارتش جدید، ارتش سرخ جایگزین کرد، به این دلیل ساده که هم اکنون چیزی برای جایگزین نمودن آن در دسترس نداریم.

اکنون مسئله عمده اینست که در عین پیشرفت دادن و انقلابی نمودن ارتش موجود با تمام وسائل وامکانات موجود، بیدرنگ هنگها و لشکرهای انقلابی جدید مرکب از دهقانان انقلابی که از درون مدرسه انقلاب ارضی گذاشته اند، و از کارگران انقلابی تشکیل داده وجندین سپاه جدید و واقعاً قابل اتکاء با فرماندهان قابل اعتماد بایه گذاری کرد و آنها را حامی و پشتیبان دولت انقلابی ووهان نمود.

این سپاهیان، هسته ارتش نوینی که نهایتاً به ارتش سرخ تکامل می یابند خواهند بود.

این ارتش برای نبرد در جبهه های جنگ و بخصوص برای جنگ در پشت جبهه علیه انواع ضد انقلابیون نو ظهور ضروریست و بدون آن هیچ تضمینی در برابر ضربات و شکستهای وارده چه در جبهه و چه در پشت جبهه، در برابر فرار از وظایف انقلابی و پشت کردن به صحنه جنگ وجود ندارد.

من فکر میکنم که این تنها راه ممکن و قابل اطمینان در زمان حاضر است.

## سؤال دهم

آیا شعار مصادره اموال تصرف شرکت های متعلق به سرمایداران چینی، در حال حاضر که زمان مبارزه علیه بورژوازی است امکان دارد؟

و در تحت چه شرایطی ضبط کارخانجات خارجی در چین ممکن میگردد و آیا ضبط این اموال و سرمایه ها همزمان با ضبط مؤسسات متعلق به سرمایه داران چینی خواهد بود؟

من فکر میکنم که بطور کلی زمان برای اجرای برنامه مصادره شرکتهای چینی فرا نرسیده است. ولی این امکان را نیز نباید از نظر دور داشت که خرابکاریها و اخلال گریه های کینه توزان چینی، بستن تعدادی از این مؤسسات تولیدی، تولیدبیکاری مصنوعی و غیره ممکن است دولت ووهان را وادار نماید که حتی در زمان حاضر شروع به ملی کردن بعضی از این مؤسسات نماید و اداره آنها نیز خود به عهده گیرد.

ممکن است که دولت ووهان ناگزیر گردد حتی در زمان حاضر در موارد منفردی چنین گامهایی برای اعلام خطر، بخصوص به کارفرمایان بد اندیش و ضدانقلابی بردارد.

اما در مورد مؤسسات خارجی، ملی کردن آنها از اهداف آینده انقلاب است. ملی کردن این تاسیسات بمفهوم اعلان جنگ مستقیم به امپریالیستها

است، ولی چنین اعلان جنگی احتیاج به شرایط قدری متفاوت و مساعدتر از وضع کنونی دارد.

فکر میکنم که در مرحله کنونی انقلاب، هنگامیکه هنوز قدرت دولت انقلابی باندازه کافی توسعه و تحکیم نیافته، چنین اقدامی عجولانه و بنابراین بصلاح نیست.

وظیفه کنونی نه اجرای برنامه های فوق است، بلکه توسعه هر چه بیشتر انقلاب ارضی تا آخرین حد، تامین سلطه پرولتاریا در این انقلاب، تقویت دولت ووهان و تبدیل آن به کانون مبارزه علیه تمامی دشمنان انقلاب چین میباشد.

نباید همه وظایف را بیکباره بدوش گرفت و خود را به خطر سقوط در زیر بار فشار این برنامه های سنگین انداخت بخصوص وقتی که اوضاع گومیندان و دولت آن که برسرکار است هنوز موافق با اجرای وظایف خطیری چون سلب مالکیت بورژوازی چین و بیگانه نمی باشد.

برای اجرای چنین وظایفی، اوضاعی متفاوت، مرحله متفاوت از انقلاب و ارگان های متفاوت قدرت انقلابی، با آنچه که در حال حاضر وجود دارد، مورد نیازند.

ژ، استالین

انقلاب در چین و اشتباهات ( اپوزیسیون ) مسکو - لنینگراد، ۱۹۲۷

## فصل چهارم

### انقلاب چین و وظایف کمینترن

سفرنای ایراد شده در دهمین نشست پلنوم هشتم هیئت امراه

#### بین الملل کمونیستی

۲۴ مه ۱۹۲۷

|

#### برخی مسائل غیر عمده

رفقا، ازاینکه امروزه جلسه هیئت اجرائیه دیر وارد شدام و در نتیجه نتوانستم تمام سخنرانی ایکه تر تسکی در این جلسه کمیته اجرایی ایراد کرد بشنوم باید پوزش بخواهم.

بهر حال، فکرمیکنم که در چند روز گذشته اجرائیه با اندازه کافی با مقالات، تزاها، و سایر انواع اثار تر تسکی درباره انقلاب چین آشنا شده باشد. که مواد اولیه لازم برای بررسی و انتقاد نظریه (اپوزیسیون) فراهم باشد. بنابراین من انتقاد خود در مورد انحرافات تر تسکی را بر اساس این مدارک قرار داده و شکی ندارم که این انتقاد در عین حال نقدی بر موضوع و مبانی سخنرانی که تر تسکی امروز ایراد کرد نیز خواهد بود. من سعی خواهد کرد، تا حد امکان، عنصر و عامل شخصی را در این اختلاف نظر دخالت ندهم.

جواب به حملات شخصی تر تسکی و زینویف به آحاد افراد دفترسیاسی کمیته مرکزی، حزب کمونیست اتحاد شوروی و هیئت رئیسه کمیته اجرئیه کمینترن ارزش وقت تلف کردن ندارد.

تر تسکی، بدون تردید دوست دارد که در جلسات هیئت اجرئیه کمینترن مانند نوعی قهرمان عرض اندام نماید و بدین طریق، بررسی مسائل خطر جنگ، انقلاب چین، وغیره را به بررسی مسئله تر تسکی تبدیل کند. من فکرمیکنم تر تسکی لایق این همه بذل توجه نباشد. ( صدایی از بین حضار: کاملاً صحیح

است) و هر چه وی بیشتر تلاش میکند، بیشتر یک هنربیشه را تداعی میکند تا یک قهرمان و باید همواره بیاد داشته باشیم که تحت هیچ شرایطی نباید یک هنربیشه را بایک قهرمان واقعی اشتباه کرد.

من در این باره که وقتی افرادی چون ترسکی و زینوویف، که مصوبات هفتمین پلنوم وسیع هیئت اجرئیه آنها را به داشتن نظریات انحرافی سوسیال دمکراتیک محکوم نموده، از اعتبار بلشویکها و بنام آنان سوء استفاده میکنند، چیزی نمی گویم؛ در اینجا اهانت به بوخارین یا استالین مورد نظر نیست.

بر عکس، اگر نیمه منشویک هایی از نوع ترسکی و زینوویف اهانت یا سوء استفاده نمی کردند، بلکه مرا می ستودند، عمیقاً از رده خاطر میشدم.

همچنین قصد آنرا ندارم که این مسئله را که اپوزیسیون یا اظهارات گروه گرایانه خود، تعهداتی را که در ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۶ نمود، نقض کرد، بزرگ جلوه دهم. ترسکی میگوید که اعلامیه ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۶ اپوزیسیون به وی این حق راداده، که نظرات خویش را حفظ نماید. البته این درست است. ولی اگر منظور وی اینست که آنچه در اعلامیه تصریح شده بهمین ختم میشود، این عمل را فقط میتوان هوچیگری و سفسطه بازی نامید.

اعلامیه ۱۶ اکتوبر اپوزیسیون فقط در مورد حق جناب مخالف به حفظ نظرات خود صحبت نکرده، بلکه این مطلب را نیز ذکر کرده است که این نظرات فقط در حدودی که حزب مجاز بداند میتواند حفظ شوند، که گروه گرایی باید طرد شده و بان خاتمه داده شود، «اپوزیسیون» جبار دارد «تبعید بدون قید و شرط» اراده حزب و تصمیمات کمیته مرکزی را بپذیرد، و اپوزیسیون نه فقط باید تابع این مصوبات باشد بلکه باید با وظیفه شناسی آنها را اجرا نماید.

با در نظر گرفتن مفاد اعلامیه مزبور، آیا باز هم دلایلی دیگر لازم است که ثابت نماید جناح مخالف اعلامیه ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۶ خود را به شدت نقض کرده و آنرا زیر پا گذاشته است.

قصدها را ندارم که بر تحریفات زنده و شدیداً افترا آمیز نظرات و مواضع کمیته مرکزی حزب و کمیته‌ها در مورد مسئله چین از طرف «اپوزیسیون» که بوفور در مقالات، تها و سخنرانی‌های آنان گنجانده شده تکیه نمایم و آنرا بزرگ جلوه دهم. تر تسکی و زینوویف کمیته مرکزی حزب و کمیته‌ها را به دنبال نمودن سیاست حمایت از بورژوازی ملی چین و ادامه این سیاست متهم کرده و هم چنان بر آن اصرار دارند.

بر واضح است که این اتهام تر تسکی و زینوویف ساختگی است، و افترا و تحریف عامدانه حقایق است. در واقع، کمیته مرکزی حزب و کمیته‌ها سیاست حمایت از بورژوازی ملی را دنبال نمیکنند، بلکه سیاست استفاده از بورژوازی ملی را تا زمانیکه انقلاب چین انقلاب جبهه متحد تمام ملی بود دنبال کرد و بعداً آنرا با سیاست مبارزه مسلحانه علیه بورژوازی ملی، در مرحله ایکه انقلاب چین انقلابی ارضی - دهقانی گردید و بورژوازی ملی شروع به پشت کردن به انقلاب و خصومت با آن نمود جایگزین کرد.

برای قانع شدن در این مورد فقط کافیست اسنادی مانند قطعنامه هفتمین پلنوم وسیع، استیناف کمیته اجرایی کمیته مرکزی، تهاهای استالین برای مروجین، و بالاخره تهاهای ارائه شده بوخارین به هیئت رئیسه کمیته اجراییه کمیته مرکزی در روز قبل را مرور کرد.

درواقع این بد شناسی اپوزیسیون است که نمیتواند بدون دست زدن به تحریف و شایعه سازی بی اساس، مطلبی را طرح نماید. اجازه بدهید به موضوع مورد نظر بپردازیم.

## II

### انقلاب ارضی - دهقانی بمثابة اساس انقلاب

#### بورژوا - دمکراتیک

انحراف اساسی تر تسکی در اینست که وی خصلت و مفهوم انقلاب چین را درک نمیکند.

کمینترن عقیده دارد که بقایای فئودالیسم در چین عامل عمده اعمال ستم در حال حاضر است.

عاملی که موجب و انگیزه انقلاب ارضی است. کمینترن عقیده دارد که بقایای فئودالیسم در روستاهای چین و تمامی روبنای نظامی اداری که بران قرار گرفته شامل فرمانداران نظامی، حکام محلی، جنرال ها، چانگ تسو- لین ها و مانند آن، پایه ای را تشکیل می دهد که به روی آن انقلاب ارضی کنونی پدیدار شده و در حال پیشرفت است.

اگر در بسیاری از نواحی، هفتاد درصد در آمد دهقانان توسط مالکین و اشراف فئودال غارت و ضبط میشود؛ اگر ملاکین، چه مسلح و چه غیر مسلح، نه فقط قدرت اقتصادی، بلکه قدرت اداری و قضایی را در دست دارند؛ اگر خرید و فروش زنان و اطفال مانند قرون وسطا، هنوز در بسیاری از نواحی معمول و رایج است- بس نمیتوان جز این اظهار کرد که بقایای فئودالی مشکل عمده اعمال ستم در نواحی مختلف چین است.

و دقیقاً به این دلیل که بقایای فئودالی، با تمامی روبنای میلیتاریستی- بورکراتیک آن، شکل عمده ستم طبقاتی در چین میباشد، چین اکنون با قدرت و دامنه عظیمی در حال گذار از مرحله انقلاب ارضی است.

انقلاب ارضی چیست؟ انقلاب ارضی در واقع بنیاد محتوای انقلاب بورژوا- دمکراتیک است.

دقیقاً به همین دلیل کمینترن میگوید انقلاب چین اکنون در حال گذار از انقلاب بورژوا- دمکراتیک است.

ولی انقلاب بورژوا - دمکراتیک در چین نه فقط بر علیه فئودالیسم، بلکه علیه امپریالیزم نیز همزمان جهت گیری دارد.

چرا؟

زیرا امپریالیزم، با تمام قدرت مالی و نظامی خود، نیرویی است که در چین حامی، الهام دهنده، پرورش دهنده و باعث ابقای بقایای فئودالی، همراه با تمامی روبنای نظامیگری- اداری آن میباشد؛

زیرا نابود کردن بقایای فئودالی در چین بدون دامن زدن به مبارزه انقلابی همزمان با آن علیه امپریالیزم در چین امری غیرممکن است؛  
زیرا هرکس خواهان نابودی بقایای فئودالی در چین است، باید ضرورتاً مشت خود را علیه امپریالیزم و گروه‌های امپریالیستی در چین بلند کند.  
زیرا سرکوب بقایای فئودالی را بدون آنکه با مبارزه قاطعانه علیه امپریالیزم همراه باشد، نمیتوان بانجام رساند.

دقیقاً بهمین دلیل است که کمینترن میگوید انقلاب بورژوا-دمکراتیک چین در عین حال انقلاب ضد امپریالیستی هم هست. بنابراین انقلاب کنونی چین، ادغام دو جریان جنبش انقلابی است.

جنبش علیه بقایای فئودالی و جنبش ضد امپریالیستی، انقلاب بورژوا-دمکراتیک چین ترکیب مبارزه علیه بقایای فئودالی و مبارزه علیه امپریالیزم است.

این سرآغاز مشی کلی کمینترن ( و از این رو کمیته مرکزی حزب) در مورد مسائل انقلاب چین است.

و برداشت ترسکی از مسئله انقلاب چین چیست؟ آنطور که الساعه مفصلاً شرح داد درست نقطه مقابل موضوع کمینترن است. ترسکی یا بکلی از قبول وجود بقایای فئودالی در چین امتناع میکند و یا اهمیت قاطع و درخور بآن نمیدهد. ترسکی ( و از آنرو اپوزیسیون) با کم بهادادن به سلطه قدرت و اهمیت ستم فئودال- بورکراتیک در چین، کمان میکند که دلیل اصلی انقلاب ملی چین وابستگی گمرکات دولتی به کشورهای امپریالیستی است.

اجازه دهید به تزه‌های ترسکی که چند روز قبل به کمیته مرکزی حزب و هیئت اجرائیه کمینترن ارائه گردید اشاره ای بنمایم. این تزه‌ها ترسکی انقلاب چین و تزه‌های استالین نامیده شده است.

آنچه ترسکی در این تزه‌ها میگوید بدینقرار است:

«کوشش بوخارین برای توجیه و مشی سازشکاری فرصت طلبانه خود به اشاراتی به نقش غالب باصطلاح و بقایای فئودالی در جامعه و اقتصاد چین اصولاً

قابل دفاع نیست. اگر ارزیابی بوخارین از اقتصاد چین حتی بر پایه تحلیلی اقتصادی و نه بر مبنای تعریف های جزمی و ملانقطی میبود، بهر حال بقایای فئودالی نمیتوانست مشی و سیاسی را که اجزای کودتای اوریل رابه چنان نحو بارزی آسان نمود، توجیه کند. انقلاب چین بدین دلیل اساسی که راه تکامل نیروهای مولدای سرمایه داری چین در اثر وابستگی گمرکات دولتی \*<sup>۷</sup> به کشورهای امپریالیستی سد شده است خصلت ناسیونال بورژوازی دارد.»

مرورسطحی این نقل قول ممکن است موجب شود که شخص فکر کند آنچه مورد حمله ترسکی قرار گرفته نه خط مشی کمینترن در مورد خصلت انقلاب چین بلکه سیاست سازشکاری فرصت طلبانه بوخارست است، که البته درست نیست.

در واقع نکته اصلی درنقل قول فوق، انکار نقش غالب، بقایای فئودالی در نظام حاکم بر جامعه چین است.

در واقع آنچه در اینجا ادعا شده است اینست که انقلاب ارضی در حال توسعه کنونی در چین، انقلاب قشرهای بالای جامعه، باصطلاح انقلاب ضد انحصارات گمرکی امپریالیستی است.

صحت درباره (سیاست سازشکاری فرصت طلبانه) بوخارین در این جا بدین دلیل آمده که ترسکی بتواند جدایی خود از خط مشی کمینترن را بدان وسیله پنهان کند. بی پرده بگوییم، این شیوه شیدادانه معمول ترسکی در ارائه نظراتش است.

بنابراین چنین نتیجه میشود که به عقیده ترسکی بقایای فئودالی همراه با تمامی روبنای نظامیگرا- بوروکراتیک خود در چین، دلیل عمده انقلاب کنونی نیستند، بلکه عامل غیر عمده و ثانویه ای که درخور ذکر در پراگتیز است، عامل عمده است.

---

<sup>7</sup> تاکید از من است. ژ - استالین

بنابراین نتیجه میشود که به عقیده ترسکی دلیل اساسی، انقلاب ملی در چین اینست که گمرکات چین در انحصار و وابسته به امپریالیستهاست و در اثر آن انقلاب چین بدو، باصطلاح انقلابی ضد تعرفه گمرکی است. این چنین است نقطه شروع تحلیل ترسکی از انقلاب چین. این چنین است نظر ترسکی در مورد خصلت انقلاب چین. اجازه دهید عرض کنم که این نظر، همان نظر مشاور دولتی (عالیجناب) چانگ تسو-لین است.

اگر نظر ترسکی صحیح باشد، باید اذغان کرد که چانگ تسو-لین و چیان کای شک در پشت کردن به انقلاب ارضی یا انقلاب کارگری و در تلاش خود صرفاً برای لغوه قرار داد های نا عادلانه و برقراری خود مختاری گمرکات چین ذیحق اند.

ترسکی به دنباله روی از نظر مقامات رسمی دولت چانگ تسو لین و چیان کای شک در غلطیده است.

اگر بقایای فئودالی را باید در پراکنش گذارد؛ اگر کمینترن در اعلام این موضع که بقایای فئودالی اهمیت غالب در مرحله کنونی انقلاب دارند اشتباه میکند؛ اگر اساس انقلاب و مبارزه مردم در چین بخاطر وابستگی گمرکات و نه مبارزه علیه بقایای فئودالیسم و علیه امپریالیزم که از ارتجاعیون حمایت میکند باشد - پس چه چیزی از انقلاب ارضی چین باقی میماند؟

انقلاب ارضی چین با خواسته ی مصادره ارضی ملاکین از کجا میآید؟ در این صورت، بر چه اساسی انقلاب چین، انقلاب بورژوا - دمکراتیک ارزیابی میشود؟ آیا این واقعیت ندارد که انقلاب ارضی اساس و مبنای انقلاب بورژوا - دمکراتیک است؟ انقلاب ارضی مطمئناً نمیتواند مانند آیه از اسمان فرو افتاده باشد؟

آیا این واقعیت ندارد که دهها میلیون دهقانان در انقلاب ارضی که در استانهای نیان، هوپه، هونان و غیره پا گرفته فعالانه شرکت دارند، که دهقانان حکومت خود، دادگاههای خود، و سازمانهای دفاعی خود را برقرار کرده اند و

ملاکین را از این نواحی بیرون رانده اند و به شیوه محرومین با آنها تسویه حساب کرده اند؟

این چنین جنبش ارضی قدرتمندی، اگر علیه اعمال ستم فئودال-میلیتاریستی، فرم غالب اعمال ستم طبقاتی در چین نیست بس از کجا سرچشمه گرفته است؟

چگونه این جنبش عظیم دهها میلونی دهقانان در عین حال خصلت ضد امپریالیستی بخودگرفته، اگر نپذیریم که امپریالیزم متفق و متحد عمده استثمارگران فئودال میلیتاریست خلق چین است؟

آیا این واقعیت ندارد که انجمن دهقانی در بنان به تنهایی اکنون بیش از دونیم میلون نفر عضودارد؟ و چند تا از این انجمن های دهقانی تاکنون در هوپه و هونان تشکیل شده و چند تا در آینده بسیار نزدیک در سایر استانهای چین بوجود خواهند آمد؟

درباره (زوبین های سرخ) و انجمن کمر بسته ها و غیره چه میتوان گفت - آیا اینها همه زائیده وهم و خیالات اند و نه امور واقعی و جاری انقلاب چین؟ آیا جداً میتوان مدعی شد که انقلاب ارضی در برگرنده دهها میلیون دهقان با شعار محوری مصادره ارضی ملاکین، انقلابیست نه بر علیه بقایای واقعی فئودالیسم که غیر قابل انکار است، بلکه علیه موجوداتی تخیلی، و در پرانتز، جهت گیری کرده است؟

آیا واضح نیست که ترسکی به موضوع مقامات رسمی، (عالی جناب) چانگ تسو- لین در افتاده است؟ بنا بر این در برابر خود دوخط مشی عمده داریم:

الف) خط مشی کمینترن، که وجود بقایای فئودالی را به عنوان شکل عمده اعمال ستم طبقاتی، اهمیت قاطع جنبش ارضی قدرتمند، ارتباط بقایای فئودالی با امپریالیزم، و خصلت بورژوا-دمکراتیک انقلاب چین که لبه تیز حمله اش علیه امپریالیزم متوجه است، را در نظر میگیرد.

ب) خط مشی ترسکی، که اهمیت قاطع اعمال ستم فئودالی- میلیتاریستی را منکر شده، به اهمیت قاطع جنبش انقلاب ارضی در چین پی برده، و خصلت ضد امپریالیستی انقلاب چین را فقط محدود به منافع و اهداف سرمایه داری چین که خواستار خود مختاری گمرکات چین است نسبت میدهد.

انحراف اساسی ترسکی (و از اینرو اپوزیسیون) آنست که وی اهمیت انقلاب ارضی چین را درک نکرده، خصلت بورژوائی این انقلاب را در نیافته، و وجود زمینه و شرایط بیدایش جنبش ارضی در چین، که میلوونها دهقان را دربر گرفته را انکار میکند، و به نقش دهقانان در انقلاب چین کم بها میدهد.

این انحراف، انحرافی جدید از جانب ترسکی نیست، بلکه بارزترین مشخصه مشی کلی وی در سراسر دوران مبارزه وی علیه بلشویسم بوده است. سهل انگاری در برخورد به نقش دهقانان در انقلاب بورژوا-دمکراتیک، انحرافی است که ترسکی از سال ۱۹۰۵ تاکنون دنبال نموده است. انحرافی که بخصوص قبل از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ کاملاً بارز بود و تا امروز نیز بدان گرفتار است.

اجازه دهید به چند فاکت در رابطه با مبارزه ترسکی علیه لنینیسم اشاره کنم، موضوعاتی که در آغاز انقلاب فوریه ۱۹۱۷، هنگامیکه ما در حال پیشروی به طرف پیروزی انقلاب بورژوا-دمکراتیک روسیه بودیم مطرح گردید.

ترسکی در آن زمان چنین اظهار کرد که چون تمایز طبقاتی بین دهقانان افزایش یافته، چون امپریالیزم در آن زمان غلبه داشته و پرولتاریا خود در بطن جامعه بورژوایی به عرصه رقابت در برابر بورژوازی وارد شده، نقش دهقانان کاهش می یابد و انقلاب ارضی اهمیتی را که در سال ۱۹۰۵ داشت، از دست میدهد.

لنین در جواب به آن چه گفت؟ بگذارید نقل قولی از مقاله لنین در سال ۱۹۱۵، که در مورد نقش دهقانان در انقلاب بورژوا-دمکراتیک روسیه نوشته شده بیاورم:

این تئوری بدیع ترسکی ( اشاره به انقلاب دائمی ترسکی است - ز. استالین) از بلشویکها دعوت آنان از پرولتاریا به مبارزه قاطعانه انقلابی برای تصرف قدرت سیاسی، و از منشویکها انکار نقش دهقانان را به عاریت گرفته است. وی میگوید دهقانان به اقشار اجتماعی گوناگون تقسیم و تفکیک شده اند؛ نقش بالقوه انقلابی دهقانان مرتباً کاهش یافته؛ انقلاب ملی در روسیه غیر ممکن است؛ « ما در عصر امپریالیزم زندگی میکنم»، «امپریالیزم، نه ملت بورژوایی را علیه نظام کهن، بلکه پرولتاریا را علیه ملت بورژوایی به عرصه مبارزه می کشاند.»

در این جا ما مثال جالب توجهی از بازی با کلمات داریم: امپریالیسم اگر پرولتاریا در روسیه هم اکنون به مبارزه علیه ملت بورژوایی برخاسته پس بدین معناست که روسیه مستقیماً در برابر انقلاب سوسیالیستی قرار دارد پس شعار مصادره ارضی ملاکین؛ ( که ترسکی، پس از کنفرانس ژانویه ۱۹۱۲، مجدداً آنرا در ۱۹۱۵ طرح کرد) نادرست است، ما باید نه فقط از دولت انقلابی کارگری، بلکه از دولت سوسیالیست کارگری صحبت کنم !!

اینکه بلاهت و گیجی ترسکی تا چه حد عمیق است، از گفته وی که میگوید پرولتاری باید، قاطعانه، همراه با توده های وسیع غیر پرولتاری (!) امر انقلاب را به پیش ببرد بخوبی قابل رؤیت است ( شماره ۲۷ ) !! ترسکی حتی یک لحظه نمی اندیشد که اگر پرولتاریا همراه با توده ها غیر پرولتاری روستاها برای مصادره ارضی ملاکین و سرنگونی رژیم سلطنتی به پیش میرود، این خود تکمیل انقلاب ملی بورژوایی روسیه خواهد بود، این دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان خواهد بود\* !

تمامی دهه بزرگ ۱۹۱۵-۱۹۰۵ نشان داد که خط مشی و فقط دوخط مشی طبقاتی در مورد انقلاب روسیه وجود دارد. تفکیک دهقانان موجب حدت مبارزه طبقاتی در بین آنان شد، بسیاری از عناصر خواب آلوده از نظر سیاسی را بیدار کرده و پرولتاریای روستا را به پرولتاریای شهری

نزدیک تر کرده است. ( بلشویکها از ۱۹۰۶ در مورد تشکیلهای جداگانه پرولتاریا ده همواره اصرار میکرده اند و این خواسته را در قطعنامه استکلهم، کنکره منشویکها، وارد کردند) ولی تضاد خصمانه بین دهقانان و مار کوف ها- رمانف ها- خوستف ها قوی تر، وسیع تر، و شدید تر شده است. این حقیقت بقدری واضح است که حتی هزاران عبارت ترسکی در چندین مقاله وی در پاریس نمیتواند آنرا باطل کند. ترسکی در واقع به سیاستمداران لیبرال کارگری روسیه که (انکار) نقش دهقانان را به معنای امتناع از برانگیختن آنان به انقلاب می فهمند، کمک میکند او هم اکنون این هسته اصلی موضوع است.<sup>۸</sup>

این خصوصیت بارز طرح ترسکی است- واقعیت اینست که وی بورژوازی و پرولتاریا رامیبیند، ولی متوجه دهقانان نیست و نقش آنان در انقلاب بورژوا- دمکراتیک را درک نمیکند- و دقیقاً همین خصوصیت است که اساس انحراف اصلی اپوزیسیون در مورد انقلاب چین را تشکیل میدهد.

این درست چیز است که نیمه منشویک بودن ترسکی و اپوزیسیون را در برخورد به مسئله خصلت انقلاب چین تشکیل میدهد. سایر انحرافات جناح مخالف و تمامی سردرگمی ها در تزه های آنان درباره انقلاب چین از این انحراف اصلی نشأت میگیرد.

---

<sup>۸</sup> - لنین درباره دو خط مشی در انقلاب (۱۹۱۵) جلد ۱۸ ص ۱۸- ۳۱۷

\* تاکید از من است استالین

## گومیندان راست در نانکن کمونیستها را قتل عام میکند و گومیندان چپ در ووهان اتحاد با کمونیستها را حفظ میکند .

برای مثال مسئله ووهان را در نظرمیگیریم. موضع کمینترن در مورد نقش انقلابی ووهان کاملاً واضح و شناخته شده است. چون چین در حال گذار از مرحله انقلاب ارضی است، چون پیروزی انقلاب ارضی به مفهوم پیروزی انقلاب بورژوا-دمکراتیک، پیروزی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان است، و چون نانکن کانون ضدانقلاب و ووهان کانون جنبش انقلابی چین است، گومیندان ووهان باید حمایت شود و کمونیستها باید در این گومیندان و دولت انقلابی آن، مشروط باینکه نقش رهبری پرولتاریا و حزب آن در داخل و خارج گومیندان تامین گردد، شرکت نمایند.

آیا دولت کنونی ووهان ارگان دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان است؟ آخر هنوز چنین ارگانی نیست و بزودی نیز نه خواهد شد، بلکه با پیشرفت بیشتر انقلاب و مؤفقت آن، هرگونه امکان برای تکامل به ارگانی یا خصوصیات مزبور فراهم میشود.

موضوع کمینترن اینچنین است.

ترتسکی این موضوع را بنحو کاملاً متفاوتی میبیند. وی از ووهان نه بعنوان کانون جنبش انقلابی، بلکه به عنوان افسانه ارزیابی میکند. سؤال میشود نظر تان در باره گومیندان چپ در حال حاضر چیست، ترتسکی جواب میدهد: « تا بحال گومیندان چپ هیچ چیز بحساب نمی آید، یا عملاً هیچ چیز»

بگذارید فرض کنیم که ووهان افسانه ساخته و پرداخته تخیل است. ولی اگر ووهان افسانه ای بیش نیست چرا ترتسکی قاطعانه و مصرانه برای ابطال این افسانه به مبارزه دست نمیزند؟ ازکی تا بحال کمونیستها از قصه های تخیلی حمایت میکنند، در قصه ها فعالانه شرکت می کنند، در راس و رهبری

افسانه‌ها قرار می‌گیرند، و جز آن؟ آیا واقعیت ندارد که کمونیست‌ها بر حسب وظیفه خود باید برای زدودن افسانه و پنداری‌های موهوم از ذهن توده‌های مردم بجنگند؟ واقعیت ندارد که اگر کمونیست‌ها از مبارزه علیه پندارها و افسانه‌ها خودداری نمایند، در واقع پرولتاری و دهقانان را در دام این اوهان‌رها کرده‌اند تا فریب بخورند؟ پس چرا ترسکی پیشنهاد نمی‌کند که برای زدودن این افسانه تخیلی باید جنگید، حتی اگر این امر با خروج فوری از دولت ووهان و گومیندان ووهان صورت گیرد؟ چرا ترسکی پیشنهاد می‌کند که کمونیست‌ها همچنان در این سازمان و تشکیلات تخیلی باقی بمانند و از آن کناره‌گیری نکنند؟ منطق کجارفته است؟

آیا این تناقض‌گویی‌های منطقی جز به این واقعیت تبیین می‌گردد که ابتدا ترسکی به مسئله ووهان برخوردی خودستایانه نمود، آنرا افسانه خواند، ولی بزودی تبش عرق کرد و در احدی نتیجه مناسب از ارزیابی تزه‌های خود عاجز ماند؛ و سرانجام به تناقض‌گویی در افتاد؟

یا مثلاً زینوویف را در نظر بگیرید. وی در تزه‌های خود که در پلنوم کمیته مرکزی حزب در آوریل سال جاری منتشر شد گومیندان ووهان را بمثابة دولت کمالیستی دوران ۱۹۲۰ توصیف می‌کند. ولی دولت کمالیستی دولت است. که علیه کارگران و دهقانان می‌جنگند، دولتی است که در آن جای برای کمونیست‌ها نیست و نمی‌تواند باشد. بنظر می‌رسد که از این‌گونه توصیف ووهان فقط یک نتیجه می‌توان گرفت: مبارزه قاطعانه علیه ووهان، باهدف برانداختن دولت ووهان.

ولی این چیز است که مردم عامی، با منطق عامیانه خود می‌توانند نتیجه بگیرند.

این چیزی نیست که زینوویف می‌اندیشد. با توصیف دولت ووهان در هانکو\*<sup>۹</sup> به مثابه دولت کمالیستی، وی در عین حال پیشنهاد می‌کند که باید

---

\*<sup>۹</sup> Hankow

\*CaVaignaes

فعالانه از این دولت حمایت شود، کمونیست‌ها نباید از آن کناره‌گیری کنند، نباید از گومبندان و وهان خارج شوند و جز آن وی بصراحت میگوید:

لازم است که فعالانه‌ترین و همه‌جانبه‌کمک‌ها بدولت درهانکو داده شود و در آنجا کانون مقاومت بر علیه کاواینا ها \* تشکیل گردد. و در آینده نزدیک تمام کوشش و تلاش باید دقیقاً در جهت سازمان دهی و تحکیم هانکو متمرکز و مصروف گردد. ( نگاه کنید به تزه‌های زینوویف )

آیا می‌توانید مفهوم اینرا فهمید!

ترتسکی می‌گوید ووهان یا عباراتی هانکو افسانه‌ای بیش نیست.

زینوویف برخلاف وی ادعا دارد که، ووهان دولت کمالیستی است. نتیجه‌ای که باید از این گرفته شود آنست که با پندار و افسانه باید مبارزه کرد، یاجنگی برای برانداختن دولت ووهان باید براه انداخت. ولی ترتسکی و زینوویف هر دو از اتحاد نتیجه‌ایکه ناگزیر از این مقدمه ناشی میشود احتراز دارند و زینوویف حتی فراتر رفته و دادن فعالانه‌ترین کمک‌های همه‌جانبه به هانکو را توصیه میکند.

رویهمرفته این نکات چه چیز را اشکار میکنند؟ اینکه اپوزیسیون در تناقض گوئی‌های خود در مانده است، قابلیت تفکر منطقی، و تمام بینش و آینده‌نگری خود را از دست داده است و آشفته‌فکری و فقدان حس آینده‌نگری در مورد مسئله ووهان - اینچنین است موقعیت ترتسکی وجناح مخالف - اگر آشفته‌فکری را اصولاً بتوان وضع و موقعیت نامید.

## شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در چین

یا مثال دیگری را در نظر بیگیریم: مسئله شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در چین. در مورد مسئله تشکیل شوراهای، ما سه قطعنامه مصوبه کنکره دوم کمینترن را در دست داریم. تزه‌های لنین در مورد تشکیل شوراهای غیر پرولتری، شوراهای دهقانان در کشورهای عقب مانده، تزه‌های روی در مورد تشکیل شوراهای کارگران و دهقانان در کشورهایمانند چین و هند و تزه‌های خاص در باره چه موقع و در تحت چه شرایطی می‌توان شوراهای نمایندگان کارگران را تشکیل داد.

تزه‌های لنین به مورد تشکیل شوراهای دهقانان و شوراهای خلقی و شوراهای غیر پرولتری در کشورهایمانند کشورهای آسیای مرکزی، که در آنها پرولتاریای صنعتی وجود ندارد، و یا عملاً ناچیز است بر خود می‌کند. در تزه‌های لنین کلمه‌ای در مورد تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران در چنین کشورهایی گفته نشده است. بعلاوه تزه‌های لنین مبین اینست که یکی از شرایط ضروری برای تشکیل و توسعه شوراهای دهقانان و شوراهای خلقی در کشورهای عقب مانده حمایت مستقیم پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از انقلاب در این کشورهای می‌باشد. پرواضح است که تزه‌های مزبور کشورهایمانند چین و هند را مدنظر ندارد، زیرا در این کشورها حداقل معینی پرولتاریای صنعتی وجود دارد و در تحت شرایط معین ایجاد شوراهای کارگران بیش شرط لازم برای تشکیل شوراهای دهقانان می‌باشد. در این تزه‌ها لنین کشورهای عقب مانده تری مانند ایران و امثال هم را در نظر گرفته است.

تزه‌های روی عمدتاً کشورهایمانند چین و هند را که در آنها پرولتاریای صنعتی وجود دارد در نظر می‌گیرد. این تزه‌ها لزوم تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان را در شرایط معینی - یعنی در دوران گذار از انقلاب

بورژوازی به انقلاب پرولتری - طرح می نماید. روشن است که این تزاها ارتباط مستقیم با اوضاع جاری چین دارد.

تزاها حاضر کنگره دوم که تحت عنوان جه موقع و در تحت چه شرایطی میتوان شوراهای نمایندگان کارگران را تشکیل داد؛ نامیده شدند و به نقش شوراهای نمایندگان کارگران بر مبنای تجارب انقلابات روسیه و آلمان برخورد می کند. این تزاها تصریح می کنند که بدون انقلاب پرولتری، شوراهای لاجرم به هجوبه ای از شورا تبدیل میشوند، واضح است که وقتی مسئله تشکیل فوری شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در چین در مد نظر است، باید تزاها آخرین را نیز بحساب آوریم.

اگر ما اوضاع جاری در چین، و نیز وجود گومیندان ووهان به مثابه پایگاه وکانون جنبش انقلابی، و هم رهنمودهای ارائه شده در آخرین دو تز کنگره دوم کمینترن را در ارتباط با یکدیگر در نظر بیگیریم، وضع مسئله تشکیل فوری شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در چین بچه منوال ارزیابی میشود؟

تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در لحظه کنونی در منطقه فعال و آزاد شده، مثلا دولت ووهان، به مفهوم برقراری قدرت دوگانه و اعلام شعار مبارزه برای برانداختن دولت گومیندان چپ و استقرار قدرت شورایی جدیدی در چین است.

شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان، ارگانهای مبارزه برای سرنگونی قدرت حاکمه، ارگانهای مبارزه برای استقرار قدرت جدیدی هستند. ظهور شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان نمیتواند جز ایجاد قدرت دوگانه باشد و وجود قدرت دوگانه، با طرح این سؤال که همه قدرت باید به کی تعلق داشته باشد، نمیتواند جز به ایجاد مسئله حاد بغرنجی بیانجامد.

و در مارس - آوریل می وژوئن ۱۹۱۷ در روسیه چه مسائلی مطرح شد؟ در آنزمان در روسیه حکومت موقتی وجود داشت که نیمی از قدرت را و شاید بیشتر قدرت واقعی و بیش از نیمی از قدرت، زیرا که ارتش هنوز از این دولت

موقت حمایت میکرد- در تصرف داشت. در جوار این دولت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان وجود داشتند که نیمی دیگر از قدرت را در اختیار داشتند. گرچه این نیمه قدرت مانند قدرت دولت موقت با در اختیار داشتن نیرو ارتش و دستگاههای اداری، قدرت واقعی اداره امور نبود. در آنزمان شعار بلشویکها بر کناری دولت موقت و انتقال تمام قدرت بدست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان بود، هیچ یک از بلشویکها فکر شرکت در دولت موقت را در سر نداشت، زیرا در دولتی که قصد سرنگونی آنرا داشتند نمیتوانستند شرکت نمایند.

آیا میتوان گفت که اوضاع جاری و موقعیت چین امروزه شبیه وضعیت روسیه در مارس- ژوئن ۱۹۱۷ است؟ خیر، چنین نیست، نمیتوان چنین قیاسی کرد، فقط بدین جهت که روسیه در آنزمان انقلاب پرولتری را در پیش رو داشت، درحالیکه چین اکنون انقلاب بورژوا-دمکراتیک را در مقابل دارد؛ بلکه بدین خاطر نیز که در آن زمان دولت موقت روسیه، دولتی ضد انقلابی و امپریالیستی بود، در حالیکه دولت کنونی ووهان دولت ضد امپریالیستی و انقلابی، بمفهوم بورژوا-دمکراتیک آنست.

جناح مخالف در این رابطه چه پیشنهادی میکند؟

جناح مخالف ایجاد فوری شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان را به عنوان کانون های تشکل جنبش انقلابی چین پیشنهاد میکند. اما شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان فقط مراکز تشکل یابی جنبش انقلابی نیستند، این ارگانها قبل از هر چیز اولاً ارگانهای قیام علیه قدرت حاکمه، ارگانهای استقرار قدرت نوین انقلابی هستند: جناح مخالف درک نمیکند که شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان فقط به عنوان ارگانهای قیام، فقط به عنوان ارگانهای قدرت نوین، میتوانند کانونهای جنبش انقلابی شوند وگرنه شوراهای نمایندگان کارگران مبدل به افسانه و زائده قدرت حاکم خواهند شد، همانطور که در ۱۹۱۸ در آلمان و در ژوئیه ۱۹۱۷ در روسیه چنین شد.

آیا جناح مخالف درک میکند که تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در چین، در حال حاضر به معنای تاسیس قدرت دوگانه ایست که در

آن شوراها و دولت ووهان، هر دوسهیم هستند و این امر لزوماً و ناگزیر به معنای فراخوندن نیروهای انقلابی برای سرنگونی دولت ووهان است. من بسیار شک دارم که زینوویف بتواند موضوع به این سادگی را بفهمند.

ولی تر تسکی آنرا کاملاً درک میکند. وی صریحاً در تزه‌های خود میگوید؛ شعار شوراها به معنای فراخوان برای تاسیس ارگانهای مؤثر قدرت از طریق گذار از رژیم قدرت دوگانه است،<sup>10</sup>

چنین نتیجه میشود که اگر قرار باشد شوراها در چین تشکیل شوند، بایستی در عین حال اقدام به تاسیس رژیم قدرت دوگانه، سرنگونی دولت ووهان و تشکیل قدرت انقلابی نوینی نمود. در این مورد تر تسکی شخصاً از حوادث تاریخی انقلاب روسیه در دوران قبل از اکتوبر ۱۹۱۷، به عنوان الگو استفاده میکند. در آلمان، ما واقعاً یک حاکمیت دوگانه داشتیم و واقعاً برای سرنگونی دولت موقت فعالیت میکردیم.

اما قبلاً هم گفتم که هیچ یک از ما فکر شرکت در دولت موقت را در سر نداشتیم. پس چرا تر تسکی پیشنهاد نمی کند که کمونیستها اکنون به فوریت بایستی از گومیندان و دولت ووهان کناره گیری نمایند؟ چگونه میتوان شوراها را تشکیل داد، چگونه میتوان رژیم قدرت دوگانه را بوجود آورد و در عین حال به خود همان دولت که قصد سرنگونی آنرا داریم؟ تزه‌های تر تسکی بر این سؤالات پاسخی ندارد.

واضح است که تر تسکی، نومیدانه در لایبای تناقض گوئی های نظریات خود گرفتار شده است. وی انقلاب بورژوا-دمکراتیک را به انقلاب پرولتری عوضی گرفته است. فراموش کرده که انقلاب بورژوا-دمکراتیک چین که هنوز راه زیادی تا تکامل و پیروزی در جلو دارد، تا بحال فقط مراحل ابتدایی تکامل خود را طی کرده است. تر تسکی درک نمی کند که با قاطع حمایت از دولت

---

<sup>10</sup> نگاه کنید به تزه‌های تر تسکی در انقلاب چین و تزه‌های استالین

ووهان، اعلام شعار برقراری قدرت دوگانه، پیشروی با طرف سر نگون کردن دولت ووهان در حال حاضر، از طریق تشکیل شوراهای، در واقع از چپان کای - شک وچانگ تسو- لین بطور مستقیم و بدون قید و شرط حمایت کردندست.

از ما می پرسند پس تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران در روسیه در ۱۹۰۵ چگونه توجیه میشود، آیا ما در آن هنگام در حال گذار از انقلاب بورژوا-دمکراتیک نبودیم؟

اولاً، در آنما، بهر حال فقط دو شورا، یکی در سن پترزبورگ و دیگری در مسکو وجود داشت و موجودیت این دو شورا هنوز به مفهوم تاسیس یک نظام قدرت شورایی در روسیه نبود.

ثانیاً، شوراهای سن پترزبورگ و مسکو در آن دوران ارگانهای قیام علیه قدرت کهن تزاری بودند، که خود بار دیگر تأکید بر این موضوع است که شوراهای را نمیتوان فقط به عنوان مراکز تشکل انقلاب در نظر گرفت، بلکه شوراهای زمانی میتوانند چنین مراکز باشند که به عنوان ارگانهای قیام و ارگانهای قدرت نوین شکل گرفته باشند.

ثالثاً، تاریخ شوراهای کارگران نشان میدهد که چنین شوراهایی فقط در شرایط مساعد برای انتقال مستقیم از انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب پرولتری و نتیجتاً با وجود شرایط مساعد برای گذار از حاکمیت بورژوازی به دیکتاتوری پرلتاریا میتوانند بوجود آینده و تکامل یابند.

آیا از هم باشیدن شوراهای کارگران سن پترزبورگ و مسکو در ۱۹۰۵ و نیز شوراهای کارگران در آلمان در ۱۹۰۸ بخاطر عدم وجود همین شرایط مساعد نبود؟

اگر در سال ۱۹۰۵ در روسیه، سازمان وسیع انقلابی مانند کومین دان چپ در چین کنونی موجود بود، امکان وجود هیچ شورایی در روسیه آنزمان فرآهم نمی شد. ولی چنین سازمانی در روسیه آن دوران نمی توانست موجود باشد، بخاطر اینکه عناصری از ستم ملی در بین کارگران و دهقانان روسا وجود نداشت؛ روسی ها خود شان ملیت های دیگر را مورد ستم قرار میدادند در

صورتیکه سازمانی مانند گومیندان چپ فقط هنگامی میتواند تشکیل شود که ستم ملی توسط امپریالیستهای بیگانه اعمال گردد، وجود چنین نظامی موجب میگردد که عناصر انقلابی کشور متحداً در سازمان وسیعی متشکل گردند.

فرد بایستی کور باشد که نقش ارگان مبارزه انقلابی، ارگان قیام علیه بقایای فئودالی و امپریالیزم را در مورد گومیندان در چین نفی کند.

چنین نتیجه میشود که گومیندان چپ در انقلاب بورژوا-دمکراتیک چین نقشی مشابه شوراهای در انقلاب بورژوا-دمکراتیک ۱۹۰۵ در روسیه را ایفامیکند.

اگر سازمان انقلابی - دمکراتیک بر طرفداری چون گومیندان چپ در چین وجود نداشت مسئله فرق میکرد. اما چون چنین سازمان انقلابی مشخصی وجود دارد، سازمانیکه منطبق بر شرایط مشخص چین است، سازمانی که شایستگی خود را در پیشبرد تکامل انقلاب بورژوا-دمکراتیک در چین اثبات کرده است، متلاشی کردن این سازمان که در طی سالیان دراز ایجاد شد، در زمانی که انقلاب بورژوا-دمکراتیک تاوه شروع شده و هنوز پیروز نشده و به زودی نیز پیروز نخواهد شد، ابلهانه و غیر منطقی است.

برخی از رفقا از این ملاحظات چنین نتیجه میگیرند که گومیندان در آینده، در زمان انتقال به انقلاب پرولتری نیز میتواند به عنوان شکل سازمان حکومتی دیکتاتوری پرولتاریا مورد استفاده قرار گیرد؛ آنها امکان گذار مسالمت آمیز از انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب پرولتاریایی را در مد نظر دارند.

البته، از نظر کلی، امکان تکامل مسالمت آمیز انقلاب مسئله منتفی شده نیست. برای خود ما هم در روسیه، در اوائل ۱۹۱۷، امکان تکامل مسالمت آمیز انقلاب از طریق شوراهای، مورد بحث بود.

اما، اولاً، گومیندان مشابه شوراهای نیست و اگر قادر به انطباق خود بر زمینه تکامل انقلاب بورژوا-دمکراتیک است، لزوماً بدان معنا نیست که میتواند خود را برای امر تکامل انقلاب پرولتری نیز مهیا سازد؛ در حالیکه

شوراهای نمایندگان کارگران بهترین شکل پذیرفته شده برای دیکتاتوری پرولتاریا میباشد.

ثانیاً، در روسیه، حتی با وجود شوراها، ۱۹۱۷ ثابت گردید که گذار مسالمت آمیز به انقلاب پرولتری در واقع مسئله ای خارج از موضوع روز است. ثالثاً، کانون های پرولتری در چین معدود و دشمنان انقلاب قوی و فراوانند، هر گام پیشرفت انقلاب و هر ضربه وارده به امپریالیستها، ناگزیر با انشعابات تازه یی در گومیندان و تقویت بیشتر حزب کمونیست به بهای اعتبار گومیندان همراه خواهد بود.

من فکر میکنم تکامل مسالمت آمیز انقلاب چین منتفی است.

من فکر میکنم تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در چین در زمان گذار از انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب پرولتری امری اجتناب ناپذیر است. زیرا در شرایط امروزه، چین گذاری بدون شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان، امکان پذیر نیست.

البته ضروریست که در ابتدا جنبش ارضی بتواند در سراسر چین توسعه یابد، ضروریست که دولت ووهان را در مبارزه علیه رژیم فئودال- بوروکراتیک تقویت و حمایت نمود، ضروریست که بطور وسیع و همه جانبه ای انجمنهای دهقانی، اتحادیه های کارگری و دیگر سازمانهای انقلابی را به عنوان پایه های برای تشکیل شوراها در آینده توسعه داد، ضروریست که حزب کمونیست چین را قادر به تقویت و توسعه نفوذ در میان دهقانان و ارتش نمود- و فقط بعد از اینست که میتوان شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان را بمثابه ارگانهای مبارزه برای استقرار قدرت نوین، به عنوان عناصر قدرت دوگانه، به عنوان عوامل تدارک برای گذار از انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب پرولتری برقرار نمود.

تشکیل شوراهای کارگری در چین حرف توخالی یا دکلمه (انقلابی) پوچ نیست. این مسئله را نمی توان آنطور که که ترسکی سبک سرانه طرح میکند، مورد نظر قرار داد.

در وهله اول، تشکیل شوراهای کارگران و دهقانان بمعنای خروج از گومیندان است. زیرا نمیتوان با برقراری شوراها و پیشبرد قدرت دوگانه، با فراخوندن کارگران و دهقانان برای تاسیس قدرت نوین، درعین حال در درون گومیندان و دولت آن باقی ماند. تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران بیشتر به مفهوم جایگزین کردن جبهه کنونی در داخل گومیندان با جبهه خارج از گومیندان است. جبهه ای شبیه به آنچه بلشویکها با سوسیال- رولوسیونرها چپ در اکتوبر ۱۹۱۷ داشتند.

چرا؟

زیرا، در حالیکه در مورد مسئله انقلاب بورژوا- دمکراتیک موضوع برقراری دیکتاتوری انقلاب کارگران و دهقانان مطرح است سیاست تشکیل جبهه متحد با گومیندان به این مورد تطابق دارد، در مورد تشکیل شوراها و گذار به انقلاب پرولتری، موضوع تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا، و تشکیل قدرت شوراها مورد نظر است و چنین قدرتی فقط میتواند تحت رهبری حزب واحد، آنهم حزب کمونیست تدارک و تشکیل گردد.

بعلاوه، شوراهای نمایندگان کارگران، تعهداتی بهمراه دارند. امروزه کارگران چینی بین ۸ تا ۱۵ روبرل در ماه در آمد دارند؛ در شرایط غیر قابل تحملی زندگی می کنند و شدیداً از آنان اضافه کاری میکشند. این اوضاع باید و میتواند با افزودن به دستمزد، مطالبه ۸ ساعت کار روزانه، بهبود شرایط زندگی طبقه کارگر و غیره پایان یابد. اما زمانکه شوراهای نمایندگان کارگرا موجود باشند، کارگران به آن اکتفا نخواهندکرد. آنها به کمونیستها خواهند گفت (حق دارند بگویند): چون، شورا ها را داریم ، و شورا ها ارگانهای قدرت هستند، چرا نباید فقط قدری به اموال بورژوازی دست درازی کنیم و آنرا مصادره نمائیم؟ اگر کمونیستها مسئله مصادره کردن اموال بورژوازی را با وجود شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان نپذیرند، مانند طبیل های توخالی خواهند بود.

اما این سؤال بیش می‌آید که آیا میتوان و بایستی در مرحله کنونی انقلاب چنین سیاستی در مرحله کنونی انقلاب چنین سیاستی اتخاذ گردد؟ خیر، نباید اتخاذ گردد.

آیا میتوان و بایستی از مصادره اموال بورژوازی در آتیه، زمانی که شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان بوجود آمده اند خوداری نمود؟ خیر، اما هر کسی که فکر میکند که در آن دوران کمونیستها میتوانند کماکان در درون جبهه متحد گومیندان باقی بمانند دچار خیال باطلی گردیده است و نحوه مبارزه نیروهای طبقاتی در دوران گذار انقلاب بورژوا-دموکراتیک به انقلاب پرولتری را درک نکرده است.

این چگونگی مسائلی است که در مورد تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان در چین مطرح است. همانطور که می بینید، مسئله آنطور که افراد معلوم الحال فوق العاده سبک مغ مانند تر تسکی و زینوویف وانمود میکنند چندان هم ساده نیست.

بطور کلی، آیا برای مارکسیستها در اصول جائز است که با بورژوازی انقلابی در یک حزب مشترک انقلابی-دموکراتیک یا در یک دولت مشترک انقلابی - دموکراتیک شرکت و همکاری داشته باشند.

بعضی از اعضای اپوزیسیون معتقدند که جائز نیست. اما تاریخ مارکسیسم بما میگوید که در تحت شرایط مشخص و در دوران معینی کاملاً جایز است.

من باز هم به مثالی در مورد مارکس، در ۱۸۴۸ در آلمان اشاره میکنم؛ در دوران انقلاب علیه استبداد آلمان، موقعی که مارکس و هوادارانش به اتحادیه بورژوا-دموکراتیک در راین لند پیوستند، زمانی که ارگان آن حزب انقلابی - دموکراتیک - نیوراینیش زایتونک\*<sup>۱۱</sup> به سردبیری وی انتشار یافت.

مارکس و هوادارانش، در عین حال که به این اتحادیه بورژوا-دموکراتیک ملحق شدند و بورژوازی انقلابی را به پیشروی ترغیب می نمودند، شدیداً از ریا

---

\*<sup>۱۱</sup> NoVe Rheinische Zeitung

کاربهای متفکین راست انتقاد می کردود، مانند حزب کمونیست چین که در عین بیوند باگومیندان باید شدیداً از ریاکاری و تزلزل متحدین گومیندان چپ خود انتقاد نماید،

میدانیم که مارکس و طرفدارانش تنها در بهار ۱۸۴۹ از اتحادیه بورژوا-دموکراتیک کناره گیری کردند و به تشکیل سازمان مستقل طبقه کارگر با سیاست مستقل طبقاتی اقدام نمودند.

همان طور که می بینید، مارکس حتی از حزب کمونیست چین ، که با حفظ استقلال حزب طبقاتی پرولتاریا به گومیندان پیوسته است، فرا تر رفت.

ممکن است کسی در این مورد که آیا پیوستن مارکس و طرفدارانش به اتحادیه بورژوا-دموکراتیک در ۱۸۴۸ صحیح بود یا نه بحث و مجادله نماید. مثلاً روزلو کزامبورک معتقد بود که مارکس نمی بایستی به این اتحادیه می پیوست . این مسئله ای تاکتیکی است . اما مارکس و انگلس، در اصول، بدون تردید امکان و صلاحیت پیوستن به حزب بورژوا- انقلابی در دوران انقلاب بورژوا - دموکراتیک را، تحت شرایط معین و برای دوران مشخصی پذیرفتند. در مورد این که مارکسیستها میتوانند در تحت شرایط و اوضاع معین با بورژوازی انقلابی در دولت انقلاب - دموکراتیک سهیم شده وهمکاری نمایند، در این مورد ما عقاید مارکسیستهای چون انگلس و لنین را در دسترس داریم، میدانیم که انگلس در جزوه خود بنام باکمونیستها در عمل، (۸) \*<sup>۱۲</sup> حکم به نفع چنین شرکتی داده است. و نیز میدانیم که لنین در ۱۹۰۵ همین را گفت، که چنین مشارکات در دولت انقلابی بورژوا - دموکراتیک جائز است.

---

<sup>12</sup> \*The Bakuninists at Work

## دو خط مشی

بدین ترتیب، ما دو خط مشی کاملاً متفاوت در مورد مسئله چین بشرو داریم - خط مشی کمینترن و خط مشی ترسکی و زینوویف.

خط کمینترن . بقایای فئودالی و روبنای بوروکراتیک - میلیتاریستی که بر آن قرار دارد و از هرگونه حمایت از امپریالیستهای همه کشورها بر خوردار است. اینها واقعیات اساسی زندگی امروزه جامعه چین است.

چین در حال حاضر در مرحله گذار از انقلاب ارضی است که علیه بقایای فئودالی و سلطه امپریالیزم جهتگیری کرده است.

انقلاب ارضی اساس و محتوای انقلاب بورژوا - دمکراتیک چین را تشکیل میدهد.

گومینندان ووهان و دولت ووهان کانون جنبش انقلاب بورژوا - دمکراتیک هستند.

نانکن و دولت نانکن کانون ضد انقلاب ملی هستند .

سیاست حمایت از ووهان، درعین حال سیاست توسعه و تکامل انقلاب بورژوا - دمکراتیک و تمام نتایج حاصله از آنست، از اینرو شرکت کمونیستها در گومینندان ووهان و در دولت انقلابی ووهان، نه مانع ، بلکه متضمن انتقاد شدید کمونیستها از تزلزل و ریا کاری نیروهای متفق شان در گومینندان میباشد.

کمونیستها از شرکت در این اتحاد برای آسان کردن تامین نقش پرولتاریا در انقلاب بورژوا - دمکراتیک و تسریع زمان گذار به انقلاب پرولتری استفاده نمایند.

وقتیکه پیروزی کامل انقلاب بورژوا - دمکراتیک حاصل شود، وقتیکه در طی روند پیشروی انقلاب بورژوازیی طرق گذار به انقلاب پرولتری روشن گردد، زمان آن فرا خواهد رسید که برقراری شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان، به

عنوان عناصر قدرت دوگانه، به عنوان ارگانهای مبارزه برای استقرار قدرت حاکمه نوین، ارگانهای قدرت جدیدی، قدرت شوروی، ضرورت خود را بیابند. ولی زمان مناسب برسد، کمونیستها باید جبهه متحد در داخل گومیندان را ترک کرده و در خارج آن جبهه ای تشکیل دهند و حزب کمونیست بایستی تنها رهبر انقلاب نوین در چین گردد.

عمل کردن به رهنمودهای که ترتسکی و زینوویف اکنون پیشنهاد میکنند، یعنی تشکیل فوری شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان، استقرار فوری قدرت دوگانه در حال حاضر، که انقلاب بورژوا-دمکراتیک در مراحل اولیه تکامل خود است، زمانیکه گومیندان مظهر شکل سازمانی انقلاب دمکراتیک ملی است که با شرایط خاص چین انطباق و ارتباط بسیار نزدیکی دارد، بمعنای ازهم پاشاندن جنبش انقلابی، تضعیف ووهان، واسان کردن سقوط آن و کمک دادن به چانگ تسو-لین و چیان کای شک خواهد بود.

خط ترتسکی و زینوویف-بقایای فئودالی در چین ساخته و پرداخته خیالات بوخارین است. این مسئله یا در چین اصلا وجود ندارد و یا آنقدر بی اهمیت است که نمیتواند جایگاه خطیری داشته باشد.

بنظر می رسد که در حال حاضر انقلاب ارضی در چین در حال وقوع است، ولی از کجا نشأت میگیرد خدا میداند، ( خنده )، ولی چون این انقلاب ارضی وجود دارد، باید البته بنحوی از آن حمایت کرد.

بهر حال الان انقلاب ارضی مسئله عمده نیست، بلکه انقلاب برای گرفتن استقلال کمراکات چین، یا باصطلاح انقلاب ضد انحصارات گمرکی را باید عمده دانست.

گومیندان ووهان و دولت ووهان با سراپا افسانه است (ترتسکی) و یا دولت کمالیستی است. ( زینوویف )

از یکطرف از طریق تشکیل. فوری شوراها باید قدرت دوگانه را بمنظور سرنگونی دولت ووهان برقرار کرد( ترتسکی) و از طرف دیگر، دولت ووهان باید تقویت شود، باید کمک مؤثر و همه جانبه ای بدان داده شود، و بنظر

میرسد که این موضوع از طریق تشکیل فوری شوراها حاصل میشود ( زینوویف).

کمونیستها حق دارند و بایستی فوراً از این سازمانهای (افسانه) ای کناره گیری نمایند- ولی درعین حال اگر در دولت ووهان و حزب گومیندان ووهان- در این افسانه باقی بماند بهتر خواهد بود. ولی اگر واقعاً آنچه از دولت ووهان و گومیندان. ووهان صحبت میشود جز خیال باقی و قصه پردازی نیست چرا باید کمونیستها در این سازمانهای راهی به مبارزه خودادامه دهند.

بنظر میاید که این رافقط ذات باریتعالی میداند! وهر انکس که به این عقایدسخیف موافق نباشد، لابد خائن و نابکار است.

باصطلاح خط ترسکی وزینوویف بدین قراراست.

تصوراینکه بتوان چیزی آشفته تر و متناقض تر از این باصطلاح خط پیدا کرد بنظر دشوار می آید.

به آدم این احساس دست میدهد که با مارکسیستها سروکارندارد، بلکه بانوعی بوروکرات که بازندگی و واقعیات آن بکلی غریبه است برخورد کرده است- یا حتی بدتر از آن، بیشتر با سیاحان و نظاره گران انقلابی که سرکرم سیر و سیاحت «سوخوم» و «کسیوودسک» و مشابه آن سرو کار ندارد؛ که به مصوبات هفتمین پلنوم وسیع هیئت اجرائیه کمینترن که خصلت و اهداف اساسی انقلاب چین را تعریف کرده بذل توجه ننموده اند و بعد که از طریق روزنامه ها دریافته اندکه واقعاً نوع انقلاب اینکه این انقلاب، انقلاب ارضی است یا ضد انحصارات گمرکی، هنوز کاملاً برای شان روشن نشده است- درچین درحال وقوع است، تصمیم بران گرفتند که با انبوهی از تزه های بدیع در این مورد به این ضرورت پاسخ دهند- یک ریشته تزه در اورئل. دیگری درنیمه اول ماه می، سومی درنیمه دوم ماه می- وجون چنین تزهایی بوفور صادر شد. هیئت اجرئیه کمینترن را با آن بمباران کردند و علناً اظهار کردند که بهترین راه برای حفظ وتداوم انقلاب چین، صدور تزه های متناقض و مغشوش است.

رفقا، اینچنین است دو خط مشی اساساً متفاوت در مورد مسائل انقلاب چین.

شما ناگزیر با بین ایندو یکی را باید انتخاب کنید. رفقا، صحبتیم را خاتمه میدهم.

در خاتمه، مایلیم چند کلمه ای در مورد مفهوم سیاسی و اهمیت ادعاهای افسانه ای ترسکی و زینوویف در حال حاضر صحبت کنیم. آنان شکایت دارند که آزادی کافی برای زیاده روی و افراط در سوء استفاده بیحد و افترا و تهمت زنی های ناروا به کمیته مرکزی حزب و هیئت اجرائیه کمینترن را ندارند. آنان از وجود رژیم حاکم بر حزب و کمینترن شکایت دارند. اساساً آنچه آنان طالبند آزادی ایجاد اختلال در کمینترن و حزب است اساساً آنچه آنان خواهان آند، جایگزین کردن شیوه های ماسکو و شرکاه بجای کمینترن و حزب است.

رفقا، باید بگویم که ترسکی زمان مناسبی برای حمله به حزب و کمینترن انتخاب کرده است. من هم اکنون اطلاعاتی دریافت کردم حاکی از آنکه دولت محافظه کار بریتانیا تصمیم به قطع رابطه با اتحادشوروی گرفته است.

نیازی به ارائه دلیل نیست که این حرکت در واقع سرآغاز و مبارزه ای جهانی بر علیه کمونیستها خواهد شد.

این مبارزه هم اکنون شروع شده است. برخی حزب کمونیست اتحادشوروی را با جنگ و مداخله تهدیدمی کنند. سایرین آنرا با انعشاب تهدید می نمایند. هم اکنون چیزی شبیه به جبهه واحدی علیه ما که چمبرلین تا ترسکی را در برمی گیرد تشکیل شده است.

امکان دارد که اینان بخواهند ما را بترسانند. ولی این امر مسلمی است که بلشویکها از آن نوعی نیستند که بتوان ترسانند.

تاریخ بلشویسم بسیاری از این جبهه ها را که در اثر قاطعیت انقلابی و شهادت عالی بلشویکها، همواره سرکوب و نابود شدند، بیاد دارد.

بدون شک ما در سرکوب این جبهه جدید نیز موفق خواهیم شد. ۳۱ می

۱۹۲۷ بلشویک شماره ۱۰

## فصل پنجم

### ملاحظات در باره موضوعات روز

#### I

#### خطر جنگ

در این که مسئله عمده در حال حاضر، مسئله خطر بروز جنگ امپریالیستی جدید است بسختی میتوان تردید نمود. این مسئله خطر موهوم و بی اساسی نیست، بلکه تهدید واقعی و عملی جنگ. امپریالیستی جدید بطور اعم و جنگی علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بطور احض وجود دارد.

تقسیم مجدد جهان به مناطق نفوذ که در پایان جنگ امپریالیستی اخیر انجام گرفت، اکنون منسوخ شده است. برخی کشورهای جدید ( آمریکا - جاپان) اکنون به صفوف مقدم جبهه امپریالیزم جهانی وارد شده اند. کشورهای قدیمی مشخص ( بریتانیا) مدتهاست که به سیر قهقرایی دچار شده اند. آلمان سرمایه داری که کم مانده بود که در ورسلا کفن و دفن شود، دوباره جان گرفته، رشد میکند و بطور روز افزون قوی تر میشود. ایتالیای بورژوا، با طمع بش به فرانسه، به جلو می خزد.

تلاش جنون آمیزی برای توسعه بازارها، مناطق نفوذ برای صدور سرمایه، سلطه بر راههای زمینی و آبراهه های دریائی برای دسترسی باین بازارها، برای تقسیم مجدد جهان، در شرق و قوع است. تضادهای بین آمریکا و بریتانیا، بین جاپان و آمریکا، بین فرانسه و بریتانیا، بین ایتالیا و فرانسه در حال افزایش است.

تضاد در داخل کشورهای سرمایه داری در حال رشد هستند و این حدت یابی تضاد های درونی هر چندگاه به صورت آشکار خیزش و قیام های انقلابی پرولتاریا بروز می کند. (بریتانیا، اطریش)

تضادهای بین جهان امپریالیستی و کشورهای وابسته روز بروز شدت می یابند و هر چندگاه به صورت آشکار برخورد ها و طغیان های انقلابی بروز میکند. ( چین، اندونزی، آفریقا شمالی، و آمریکا جنوبی)

این رشد همه جانبه تضادها، نشانه وخامت روز افزون بحران دنیای سرمایه داری است. علیرغم این واقعیت که ثبات نسبی بسرای مدتی بس از جنگ جهانی اول در جهان سرمایه داری برقرار گردید، بحران کنونی بسیار عمیق، و غیر قابل قیاس با دوران قبل از جنگ امپریالیستی گذشته، آشکار شده است. موجودیت و پیشرفت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - سرزمین دیکتاتوری پرولتاریا - فقط این بحران را عمیق تر و وخیم تر کرده است.

پس جای تعجبی نیست که امپریالیزم اکنون با تمام قوا تدارک جنگ جدیدی رامی بیند، زیرا تنها راه نجات از بحران کنونی را در آن می بیند. رشد سرسام آور تسلیحات، گرایش عمومی دول بورژوایی به اعمال شیوه های فاشیستی حکومت جنگ متحدانه سرمایه داری بر علیه کمونیستها، مبارزه جنون آمیز تبلیغات افزا آمیز علیه اتحاد شوروی، مداخله مستقیم در چین، همه این ها جوانب گوناگون پدیده های واحدند: تدارک برای جنگ جدید امپریالیستی بمنظور تقسیم مجدد جهان.

امپریالیستها، اگر به خاطر وجود احزاب کمونیست که مبارزه قاطعانه ای برای جلوگیری از وقوع جنگ امپریالیستی براه انداخته اند، اگر بواسطه وجود کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که با سیاست صلح طلبانه خود مانع عمده ای در برابر تحریکات جنگ افروزانه جدید است، و اگر بخاطر بیم از صدمات ناشی از جنگ که ناگزیر باعث ایجاد رخنه و شکاف های جدیدی در جبهه امپریالیستی می گردد نبود، مدتها قبل می بایستی بجان هم افتاده باشند.

من فکر میکنم که این عامل آخیر - یعنی اینکه امپریالیستها بیم از آن دارند که با درگیر شدن در جنگ جهانی باعث تضعیف یکدیگر شده و بدین

ترتیب در جبهه امپریالیزم به سهولت شکاف ایجاد شود- یکی از عوامل عمده ایست که تاکنون مانع از قتال دوجانبه بین دول متخاصم امپریالیستی گردیده است.

از این روکوشش «طبیعی» برخی محافل امپریالیستی برای پنهان کردن تضادهای درون اردوگاه خود، برای رفع و رجوع کردن ظاهره و مؤقت آن، ایجاد جبهه متحد امپریالیستی و توطئه های جنگ افروزانه علیه دولت اتحادشوروی، بمنظور حل بحران فزاینده سرمایه داری است، حتی اگر این تخفیف بحران جزئی، موقتی و به زیان دولت شوروی انجام گیرد.

این موضوع نه باید موجب تعجب شود که در این زمینه، ابتکار عمل ایجاد جبهه متحد امپریالیستی بر علیه شوروی را بورژوازی بریتانیا و نمایندگان دولتی آن یعنی حزب محافظه کار بعهدہ گرفته است. امپریالیسم بریتانیا، همواره سرسخت ترین و کینه توز ترین دشمن انقلابات مردمی بوده، هست و خواهد بود.

از شروع انقلاب بزرگ بورژوایی در فرانسه در اواخر قرن هجدهم تا انقلاب که هم اکنون در چین در حال وقوع است، بورژوازی بریتانیا، همواره در صف مقدم جبهه سرکوب کنندگان این جنبش های آزادی بشریت بوده است. مردم شوروی مداخله مسلحانه، غارت و تجاوزگری هایی را که به مدد سرمایه داران بریتانیا در سالهای گذشته در کشور ما انجام گردید، هرگز فراموش نخواهند کرد، پس چه جای تعجبی است که باز بیبینم سرمایه داری بریتانیا و حزب محافظه کاران، بار دیگر عهده دار برآوردن جنگی علیه پایگاه جهانی انقلاب پرولتری، یعنی اتحاد شوروی گردیده اند.

اما امپریالیزم بریتانیا هرگز مایل نبود که خود جنگ را به عهده بگیرد و همیشه ترجیح داده است راه بیاندازد و در واقع گاهی نیز در پیدا کردن ابله هایی که مایل به اجرای نقش جماق سرکوبگر وی باشند موفق شده است.

چنین مورد را در دوران انقلاب بورژوائی فرانسه میتوان سراع کرد، که بورژوازی بریتانیا موفق شد اتحادیه ای از دول اروپایی بر علیه فرانسه انقلابی تشکیل دهد.

چنین مواردی پس از انقلاب اکتوبر در اتحادشوروی اتفاق افتاد، که بورژوازی بریتانیا، برای حمله به ( اتحادشوروی ، سعی کرد که اتحادیه چهارده دولت) را تشکیل دهد، و علیرغم تمامی این توطئه ها همه این نیروهای تجاوزگر از اتحادشوروی تا رانده شدند.

چنین موردی را اکنون در چین شاهد هستیم، که بورژوازی بریتانیا در تلاش برای تشکیل جبهه متحدی علیه انقلاب چین است.

این کاملاً قابل درک است که، برای تدارک جنگ علیه اتحادشوروی سوسیالیستی، حزب محافظه کار چگونه تا به حال چندین سال سرگرم کار تدارکاتی برای تشکیل « اتحاد مقدس» دول خرد وکلان علیه اتحادشوروی بوده است.

در حالیکه قبلاً، تا همین اواخر، محافظه کاران این فرآهم نمودن مقدمات جنگ را کم و بیش در اختفاء انجام میدادند، اکنون، « فعالیت اشکار» و مستقیم برای حمله به اتحادشوروی دست زده اند و در انظار جهانیان، آن « اتحادیه مقدس» رسوایشان را سعی دارند بسازند.

اولین ضربه اشکار دولت محافظه کار بریتانیا با هجوم به سفارت شوروی در پکن وارد گردید. این تهاجم حداقل دو هدف را در نظر داشت: قصد این بود که اسناد و مدارک هو لناک دال بر فعالیت خرابکارانه دولت اتحادشوروی را کشف نمایند و بدان وسیله جو خشم عمومی مردم علیه شوروی بیافرینند و زمینه لازم برای اتحاد جبهه متحد علیه شوروی فرآهم کنند، و نیز قصد این بود که با توطئه گری باعث براه افتادن بر خورد مسلحانه ای با دولت پکن بشوند و اتحادشوروی را ناخواسته به مخاصمه با چین بکشاند. همان طور که میدانیم این توطئه سرانجام شکست خورد.

دومین ضربه اشکار با حمله به ARCOS در لندن زده شد که منجر به تیره شدن روابط با اتحاد شوروی گردید. هدف از این حمله، ایجاد جبهه متحد علیه اتحاد شوروی، دامن زدن به تحریم دیپلماتیک روسیه در سراسر اروپا و ایجاد اختلال در روابط سیاسی و قرار دادهای بازرگانی منعقد شده با دولت شوروی بود.

این توطئه نیز همان طور که میدانیم به شکست انجامید.

سومین ضربه به آشکار در ورشو با تحریک و توطئه ترور (ویکوف) \* Voikov زده شد. با ترور ویکوف که توسط عمال حزب محافظه کار ترتیب یافت، طراحان قصد داشتند وضع مشابه آنچه ترور سارگو Sarajevo در برپا کردن برخورد مسلحانه بین اتحاد شوروی و لهستان داشت، بوجود آورند.

بنظر میرسد که این توطئه نیز شکست خورده است.

چگونه توطئه های مزبور تاکنون نتایج مورنظری را که محافظه کاران از آن انتظار داشته اند به بار نیاورده است؟

این بواسطه منافع متضاد دول مختلف بورژوازی است؛ که بسیاری از آنها، منافع خود را در حفظ روابط با شوروی می پیوند.

بواسطه سیاست صلح جویانه است که اتحاد شوروی قاطعانه و بدون تزلزل دنبال می کند.

بواسطه عدم تمایلی دول وابسته به بریتانیا - چه دولت چانگ تسو - لین باشد، با دولت بیلوسودسکی - که نمی خواهند به عنوان آلت فعل بی اراده محافظه کاران در راه ایفا وظایف محوله و به ضرر منافع و علایق خود باشند.

اشراف زادگان لرد، از درک اینکه هر دولتی، هر چند کوچک، مایل به حفظ تمامیت خویش است، سعی در حفظ زندگی مستقلانه خود دارد، و مایل نیست که وجود خود را صرفاً بخاطر جمال بی مثال محافظه کاران بمخاطره بیاندازد، آشکارا طرفه میروند.

محافظه کاران بریتانیا این موضوعات را نادیده می گیرند. آیا این بدان معناست که توطئه هایی از این قبیل از این بعید اجرا نخواهند شد؟ خیر، ایطور

نیست. برعکس، باین مفهومست که ضربه های آتی با شدت و قدرت بیشتری تکرار خواهد شد.

این توطئه ها را نباید موضوع تصادفی تلقی کرد: این در واقع ناشی از اوضاع عمومی بین المللی، موقعیت خطیر بورژوازی بریتانیا در کشور خود، و در کشورهای تخت استعمارات، و ناشی از موقعیت حزب محافظه کار به عنوان حزب حاکم می باشد.

اوضاع عمومی بین المللی کنونی، واقعیات مربوط به عملیات، دولت بریتانیا بر علیه دولت اتحادشوروی یعنی،- اینکه دولت مزبور تحریم ملی و اقتصادی علیه شوروی را رهبری و متشکل میکند، که مخفیانه با دول قدرتمند بر سر سیاست خصمانه نسبت به شوروی مذاکره می نماید، که سازماندهی دولت های در تبعید اکراین، کرجستان، ارمنستان و غیره را رهبری و تقویت میکند تا بدین ترتیب باعث ایجاد شورش در این کشورهای شوروی گردد، که هزینه دارو دسته های جاسوس و خراب کار را تامین میکند که پل ها را منفجر کند، کارخانه را با آتش بکشند و مرتکب عملیات تروریستی و سوء قصد به جان سفرای اتحادشوروی کردند- همه این توطئه ها، یقیناً، نشان آنست که دولت محافظه کار بریتانیا، قاطعانه و سر سختانه هدف بر پاکردن جنگ علیه اتحادشوروی را در پیش دارد. و باید توجه داشت که در تحت شرایط معین، محافظه کاران ممکن است در گردهمایی با دول یکدیگر موفق بایجاد و تشکیل یک بلوک نظامی علیه شوروی شوند. این مطلب را نباید هیچ وجه از نظر دور داشت.

وظایف ما در این مورد چیست ؟

وظیفه ماست که به همه کشورهای اروپایی در مورد تهدید بروز جنگ جدیدی اعلام خطر نمایم. هشیاری و مراقبت کارگران و سربازان کشورهای سرمایه داری را برانگیزیم، و کارکنیم، فعالیت خستگی ناپذیر، تا توده ها را برای مبارزه ای انقلابی با تمام قوا، علیه هرگونه توطئه دول بورژوازی برای تدارک مقدمات جنگ جهانی جدید، آماده کنیم.

وظیفه ما اینست که همه آنها رهبران جنبش کارگری را، که خطر جنگ جدید را ساخته و پرداخته تخیل میدانند، که به وعده و دروغ های آرامش دهنده می خواهند کارگران را خام کنند، که چشمان را بروی واقعیاتی که به صراحت نشان میدهد بورژوازی در تدارک جنگ جدیدی است می بندند، به شدت افشاء و رسوا کنیم - زیرا این نا رهبران قصد دارند که با اینگونه تبلیغات، کارگران را در مقابل جنگ غافلگیر نمایند.

وظیفه دولت شوروی آنست که قاطعانه و بدون تزلزل به سیاست صلح طلبانه خود سیاست قراردادهای صلح خواهانه، برغم فعالیت های اخلاگرانه دشمنان مان ، و برغم حملات همه جانبه به اعتبار و قدرت کشور شوراهای از جانب دول امپریالیستی، ادامه دهد.

عناصر اخلاگر اردوگاه دشمن مدعیند که این سیاست صلح طلبانه ما ناشی از ضعف قدرت است و بزعم خود ما ر ابدینطریق رسوا میکنند. آنها به این عمل خود کماکان ادامه خواهند داد. آنها ادعا میکنند که صلح طلبی ما بخاطر ضعف نیروهای نظامی ماست. بعضی از رفقای ماگاهی از این موضوع خشمگین میشوند و بنحوی در برابر این حملات مغرضانه ضعف و تسلیم از خود نشان میدهند و به سر فرود آوردن در برابر ای تبلیغات خواهان اقدامات کوبنده فوری میشوند. ای نشانه ضعف، و فقدان قوه پایداری و استقامت در برابر دشمنان است. ما نمیتوانیم و نباید بهرساز دشمنان مان برقصیم.

ما باید راه خود را درپیش گرفته، پرچم حفظ صلح را بر افراشته داریم، و صلح طلبی مانرا به همه اثبات کنیم، طرح های غارتگرانه دشمنان مان را افشاء کنیم و نشان دهیم که آنان هستند که خواستار براه انداختن جنگ جدیدی هستند،

فقط این چنین سیاستی ما را قادر به متحد کردن توده های زحمتکش اتحادشوروی در اردوگاه رزمنده و احدى میکند که برای نبرد علیه نیروهای دشمن، هر آنزمان که آنان جنگ علیه ما را شروع کنند، آماده باشند.

در مورد «ضعف» ما یا «ضعف» ارتش و قوای دفاعی ما، این اولین بار نیست که دشمنان ما دچار چنین خطایی شده اند. در حدود هشت سال قبل نیز بورژوازی بریتانیا به مداخله علیه شوروی دست زد و در همان موقع چرچیل ما را به مقابله چهارده دولت علیه مان تهدید کرد، و مطبوعات بورژوازی بر سرشورها مسئله ضعف ارتش سرخ جار و جنجال برآه انداختند، ولی تمام جهانیان میدانند که ارتش پیروزمند ما چگونه مداخله گران بریتانیایی و متفقین آنها را بوضع فصاحت باری از کشورمان بیرون انداخت. اقایان توطئه گر و طراحان جنگ جدید بهتر است که این درس از گذاشته را بیاد آورند.

امروز وظیفه ما افزایش قدرت دفاعی کشور، توسعه اقتصادی ملی مان، بهبود و پیشرفت صنایع-نظامی و غیر نظامی - افزایش هشیاری و آمادگی کارگران، دهقانان، و افسران ارتش سرخ- نیروهای رزمنده ای که باید چون فولاد آب دیده باشند- برای دفاع قاطعانه از میهن سوسیالیستی، و پایان دادن به فتور و ستی ای است، که متأسفانه هنوز تا برطرف کردن کامل آن راه طولانی ای در پیش داریم.

امروز ما وظیفه تقویت و پاکسازی الودگی های پشت جبهه را در مقابل خود داریم، بدون لحظه ای درنگ باید کشور را از لوٹ وجود تروریست های «ممتاز» و اخلاطگرانی که کارخانه ها و تاسیسات ما را به آتش می کشند پاک کرد، و آنرا به مجازات رساند، زیرا دفاع از کشور بدون پشت جبهه انقلابی مطمئن و قوی غیر ممکن است.

اخیرا یادداشت اعتراضی از جانب رهبران سر شناس جنبش کارگری بریتانیا، لانسبری، ما کستون و بروک وی علیه تیر باران بیست شاهزاده و اشرف زاده روسی که بجرم خرابکاری و ایجاد آتش سوزی عمدی محکوم شده بودن دریافت شد. من این رهبران جنبش کارگری بریتانیا را تنها نمیتوانم از دشمنان عادی اتحادشوروی بحساب آورم. اینها از دشمن نیز بدترند.

اینها از دشمنان مان بدترند، زیرا اگر در ظاهر خود را دوستان اتحادشوروی جامیزند، ولی با این گونه اعمال خود بهانه به ملاکین و سرمایه داران روس و عوامل جاسوس مخفی بریتانیا میدهند که توطئه ترور نمایندگان و سفرای اتحادشوروی را ادامه دهد، و در واقع کار آنها را توجیه میکنند.

آنان از دشمنان ما بدترند، زیرا به چنین اعتراضاتی باعث ایجاد اوضاع و احوالی میشوند که کارگران اتحادشوروی در برابر دشمنان سوکند خورده شان خلع سلاح شوند.

انسان از دشمنان مابدترند، زیرنمی خواهند بفهمند که اعدام بیست خرابکار و «سرشناس» اقدام لازمی برای دفاع از انقلاب بوده است.

بدرستی گفته اند که «درمورد دشمنان مان، خود میتوانیم از عهده شان برائیم خدا مرا از شر چنین دوستانی نجات دهد.»

در مورد اعدام بیست نفر افراد ممتاز بگذارد دشمنان اتحادشوروی، چه داخلی و چه خارجی، بدانند که دیکتاتوری پرولتاریا شوروی زنده است و مشت آن محکم و استوار است.

بعد از همه اینها، در رابطه با آخرین حملات اپوزیسیون بد شناس مان به حزب در مورد مسئله خطربروز جنگ جدید چه باید گفت؟ در باره این موضوع که این اپوزیسیون در این دوران خطیر تهدید جنگ، فرصت مناسبی برای تشدید حملات خود به حزب پیدا کرده است چه می باید گفت؟

درباره این موضوع که درست در هنگامی که با تهدید و ارباب از طرف نیروهای بیگانه روبرو هستیم و باید پیرامون حزب حلقه زده و اتحاد را مستحکم تر کنیم، اینان با استفاده از مشکلات داخلی اتحادشوروی، زمان را برای حملات جدید علیه حزب مناسب دیده اند، چه میتوان گفت؟

آیا میتوان گفت این اعمال بدین دلیل است که اپوزیسیون با پیروزی اتحادشوروی در جنگ های آتی علیه امپریالیزم ضدیت دارد، علیه افزایش قدرت دفاعی اتحادشوروی است، علیه تقویت پشت جبهه است یا شاید در برابر مشکلات جدید ابلهانه ترسیده و جازده است، شاید مایل است که از این

دشواریها فرار کند، از مسؤلیتهایی که بر عهده من است در زیر پوشش سیلی از عبارت چپ گرآبانه طفره برود؟

## II

### چین

اکنون که انقلاب چین به مرحله جدیدی از تکامل خود وارد شده است، ما تا حدودی میتوانیم از راهی که بیموده ایم جمع بندی کرده و بررسی خط مشی کمینترن در مورد چین اقدام کنیم .

برخی اصول تاکتیکی لنینیسیم وجود دارند که بدون توجه لازم بدان، نمیتوان رهبری صحیح انقلاب، یا بررسی خط مشی کمینترن در مورد چین را ارزیابی نمود. این اصول مدتها قبل از جانب اپوزیسیون به فراموشی سپرده شده اند اما چون جناح مخالف دچار فراموشی است ، باید بارها و بارها بدان یاد آوری گردد.

من اصول تاکتیکی لنینی زیر را در مد نظر دارم :

الف ) این اصل که در طرح و آرائه رهنمود های برای بیشبرد امر جنبش طبقه کارگر در هر کشور، کمینترن باید بطور کامل ویژگی ها و خصوصیت ملی آن کشور را به عنوان شرایط مشخص و متمایز در نظر بگیرد.

ب) این اصل که حزب کمونیست هر کشور باید با پیروی از اصول، حتی کوچکترین فرصت و امکان برای بدست آوردن متحدین توده ای برای پرولتاریا را از دست ندهد، حتی اگر این متحدین ، متزلزل ، ناپایدار و غیر قابل اطمینان باشد.

ج) این اصل را که باید توجه گردد که تبلیغ و ترویج به تنهایی برای آموزش سیاسی توده های وسیع کافی نیست، بلکه تجربه سیاسی خود توده نیز شرط است.

من فکرمیکنم باید قاطعانه باین اصول تاکتیکی لنینیسیم توجه نمود و بدون توجه به ضرورت آنها بررسی مارکسیستی خط مشی کمینترن از انقلاب چین میسر نیست.

أجاز ه دهید مسایل انقلاب چین را در پرتو این اصول تاکتیکی بررسی کنیم.

علیرغم پیشرفت ایدئولوژیکی حزب، متأسفانه هنوز نوعی رهبران وجود دارند که صادقانه باور دارند که میتوان برای انقلاب چین برمبنای اصول کلی جهانشمول و شناخته شده کمینترن باصطلاح تلگرافی رهنمود صادر کرد، بدون آنکه به ویژگیهای ملی نظام اقتصادی، نظام سیاسی و اجتماعی، فرهنگ، آداب و رسوم و سنن چین توجه شود.

عاملی که این نوع رهبران را از رهبران واقعی متمایز میکند اینست که آنها همیشه در جیب خود دوسه تا فرمول حاضر آماده، مناسب برای همه موقعیت ها، و کشورها، لازما لاجراء و اجباری برای هر نوع شرایطی، دارند.

آنان ضرورت در نظر گرفتن ویژگیهای و خصوصیات ملی هر کشور را نادیده میگیرند. و ضرورت تلفیق اصول عام کمینترن باخصوصیات ملی جنبش انقلابی در هر کشور، ضرورت تطابق و همسوکردن این اصول کلی با خصوصیات ملی دولت در هر کشور برایشان مفهومی ندارد.

آنان درک نمی کند که وظیفه اصلی رهبری، امروزه که احزاب کمونیستی در بسیاری از کشورها رشد کرده و به احزاب دربرگیرنده توده های وسیع تبدیل شده اند، کشف و درک خصوصیات ویژه ملی جنبش هر کشور و تلفیق ماهرانه آن شرایط خاص با اصول کلی کمینترن، بمنظور تسهیل و امکان پذیرشدن دستیابی به هدف های اساسی جنبش کمونیستی میباشد.

بدین ترتیب است که آنان تلاش دارند برای همه کشورها نوعی رهبری قالبی والگووار در نظر بگیرند، فرمول های عام معینی را بدان ها بطور مکانیکی إلقاء کند، بدون آنکه به اوضاع مشخص جنبش در کشورهای مختلف، و به

تضاد های بیشمار بین فرمولها و جنبشهای انقلابی در کشورهای مختلف توجه نمایند. این ثمره اینست که از نظرات این رهبران کاذب حاصل میشود.

اپوزیسیون دقیقاً بهمین دسته از رهبران کاذب متعلق است.

اپوزیسیون شنیده است که در چین انقلاب بورژوازی در حال وقوع است. علاوه بر آن میداند که انقلاب بورژوازی روسیه علیه بورژوازی صورت گرفت. از اینرو فرمول حاضر و آماده برای چین را از آستین بیرون میآورد؛ مرگ به هر گونه فعالیت و همکاری مشترک با بورژوازی، زنده باد کناره گیری کمونیستها از گومیندان ( آوریل ۱۹۲۶)

ولی اپوزیسیون فراموش کرده است که چین مانند روسیه ۱۹۰۵ نیست؛ بلکه کشوره نیمه مستعمره و تحت سلطه امپریالیزم است، که نتیجتاً انقلاب چین، انقلاب بورژوازی صرف نیست، بلکه انقلاب بورژوازی نوع ضد امپریالیستی است که در چین، امپریالیزم رشته های اصلی صنعت ، بازارگانی، و حمل و نقل را تحت اختیار خود گرفته؛ که استثمار امپریالیستی نه فقط توده های زحمتکشان چین ، بلکه بخش های معینی از بورژوازی چین را نیز تحت فشار قرار داده است؛ نتیجتاً بورژوازی چین تحت شریط معین، و در دوران معین از سیر انقلاب در چین، میتواند از آن حمایت کند. و همانطور که میدانیم، این موضوعی است که در واقع انجام شده است.

اگرما دوران کانتون در انقلاب چین را در نظر بگیریم، دورانی که از تشهای ملی ، به یانگ تسه رسیده بودند، دوران ماقبل از انعشاب در گومیندان، باید اذعان کنیم که بورژوازی چین از انقلاب در این کشور حمایت نمود و ثابت شد که خط مشی کمینترن در این مورد که فعالیت و همکاری مشترک با این بورژوازی برای دوران معین و در تحت شرایط معین مجاز است مطلقاً صحیح بود.

نتیجه این شد که اپوزیسیون از فرمول قدیمی خود منصرف گردد و مدعی فرمول جدیدی شود بدین عنوان که، فعالیت مشترک با بورژوازی در

چین امر لازم وکناره گیری کمونیستها از گومیندان امر غیر ضروری است.  
(اوریل ۱۹۲۷)

این اولین عقوبتی بود که اپوزیسیون بخاطر امتناع از منظور کردن خصوصیات ملی انقلاب در چین در ارزیابی خود، بدان گرفتار شد.

اپوزیسیون شنیده است که دولت پکن با نمایندگان دول امپریالیستی برسر مسئله استقلال گمرکات چین، مجادله و ستیز دارد. اپوزیسیون درضمن میدانند که در درجه اول این سرمایه داران چینی هستند که به استقلال گمرکات کشور چشم دوخته اند. از اینرو فرمول حاضر و آماده خود را عرضه میکند: انقلاب چین، انقلابی ملی و ضد امپریالیستی است، زیرا هدف اصلی خود را کسب استقلال گمرکات چین قرار داده است.

ولی اپوزیسیون فراموش کرده است که قدرت امپریالیزم در چین، عمدتاً در تسلط انحصاری برگمرکات کشور نیست، بلکه در آن است که مالک تاسیسات و کارخانجات، معادن، راه آهن و کشتیرانی، بانکها و مؤسسات بازرگانی کشور است، و بدین طریق است که خون میلهونها کارگران و دهقانان چینی را می مکد.

اپوزیسیون فراموش کرده است که مبارزه انقلابی خلق چین علیه امپریالیزم، در وهله اول و بیش از همه ناشی از این امرست که امپریالیزم در چین نیرو مسلطی است که الهام دهنده و حامی بلافصل استثمارگران خلق در چین یعنی اربابان فئودال ها، میلیتاریستها، سرمایه داران، بورکراتها و غیره است و کارگران و دهقانان چین بدون دامن زدن همزمان به مبارزه ای انقلابی علیه امپریالیزم، نمیتوانند از قید و بند استثمارگران داخلی خود رهایی یابند.

اپوزیسیون فراموش میکند که دقیقاً وجود همین شرایط خاص یکی از عوامل مهمی است که رشد و تکامل انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی در چین را امکان پذیر میکند.

اپوزیسیون فراموش میکند که هر کس اعلام نماید انقلاب ضد امپریالیستی خلق چین، انقلاب برای کسب استقلال گمرکی است، منکر امکان

توسعه و تکامل انقلاب بورژوازی چین به انقلاب سوسیالیستی می‌گردد، زیرا انقلاب چین را تخت رهبری بورژوازی چین قرار می‌دهد.

واقعیات در عمل تاکنون نشان داده است که استقلال گمرکات، اساس جوهر برنامه بورژوازی چین است، زیرا حتی ارتجاعیون سرسختی چون چانگ تسو- لین و چیان کای شک تاکنون به نفع لغو قرار دادهای ناعادلانه و برقراری استقلال گمرکی چین اظهار نظر کرده اند.

از اینرو موضع متزلزل اپوزیسیون باین میانجامد که اکنون برای در رفتن از زیر فرمول خود در باره استقلال گمرکات چین تلاش کند، و کوشش های پنهانی برای اینکه فرمول مزبور را بنحوی سکوت گذارده و بطریقی خود را به موضوع کمینترن در این مورد که امکان رسید و تکامل انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی در چین وجود دارد، بعمل آورد.

این دومین عقوبتی بود که جناح مخالف بخاطر خود داری از مطالعه و بررسی جدی خصوصیات ویژه انقلاب ملی چین بدان گرفتار شد.

اپوزیسیون شنیده است که بورژوازی تجاری در روستا های چین نفوذ یافته و بدهقانان فقیر زمین اجاره می‌دهد.

اپوزیسیون میداند که تاجر همان اشرف زاده مالک نیست، از اینرو فرمول حاضر و آماده را پیش میگذارد: بقایای فئودالیسم و در نتیجه مبارزات دهقانان علیه بقایای فئودالی در انقلاب چین از اهمیت جدی بر خوردار نیستند، که مسئله عمده در چین امروزه انقلاب ارضی نیست، بلکه مسئله وابستگی انحصاری گمرکات دولتی چین به کشور های امپریالیستی است که عمده است.

بهر حال اپوزیسیون قادر نیست که ببیند خصوصیت ویژه اقتصاد چین نه در نفوذ سرمایه تجاری در درون روستا ها ، بلکه در عجزین شدن سلطه بقایای فئودالی یا سرمایه تجاری در روستاهای چین ، همراه با حفظ شیوه های قرون وسطائی استثمار و ستم دهقانی است.

اپوزیسیون قادر به درک این مطلب نیست که تمام دستگاه نظامی - اداری دولت که امروزه چنین وحشیانه دهقانان چینی را غارت و چپاول میکند، اساساً روینای سیاسی ایست که برای زیر بنا که ترکیب سلطه بقایای فئودالی و شیوه های استثمار فئودالی در کنار سرمایه تجاری در روستا های چین است. قرار دارد.

تا کنون واقعیات در عمل نشان داده است که انقلاب ارضی عظیمی در چین بروز کرده که قبل و بیش از همه بر علیه اشراف فئودال، چه بزرگ و چه کوچک جهت گیری کرده و در حال توسعه است.

واقعیات نشان داده است، که این انقلاب دهها میلیون دهقان را دربر میگیرد و زمینه لازم برای توسعه یافتن در سراسر خاک چین را دارد.

واقعیات نشان داده است که اربابان فئودال، اشراف زاده گان ملاک واقعی و از گوشت و خون و زنده در سراسر چین وجود دارند، و نه فقط وجود دارند بلکه در بسیاری از استانها، قدرت را قبضه کرده اند و اراده خود را به فرمانداران نظامی اعمال میکنند، رهبران گومیندان را مطیع و زیر نفوذ خود قرار میدهند و صدمات متوالی به انقلاب چین وارد میکنند.

اگر در برابر همه این واقعیات، باز هم وجود بقایای فئودالی و نظام استثماری فئودالی به مشابه شکل عمده اعمال ستم طبقاتی در روستا های چین انکار شود و از قبول انقلاب ارضی به عنوان عامل عمده جنبش انقلابی چین در حال حاضر امتناع شود، چیزی جز حاشا کردن واقعیات بدیهی نیست.

از اینرو اپوزیسیون فرمول قدیمی خود در رد وجود بقایای فئودالی و انقلاب ارضی چین را کنار گذاشته است.

از اینرو اپوزیسیون سعی دارد مزورانه فرمول قدیمی خود را کنار گذاشته و بطور ضمنی موضوع کمینترن را صحیح بشناسد.

این سومین عقوبتی است که اپوزیسیون بخاطر عدم قبول خصوصیات ملی انقلاب چین بدان گرفتار شده است.

و از این قبیل مسائل زیاد داریم.

نا هماهنگی بین واقعیات و فرمولهای ذهنی. اینست سر نوشت ارزیابی و تحلیل های رهبران کاذب اپوزیسیون .

و این ناهماهنگی نتیجه مستقیم طرد اصول تاکتیکی مشهور لنینسم است که میگوید خصوصیات ملی و شرایط مشخص در هر نهضت انقلابی در هر کشور واحد را باید بطور مسلم در نظر گرفت تا رهنوذهای تا بتواند بر مبنای واقعیات جامعه قرار گیرد.

لنین این مطلب را بدین طریق بیان میکند؛

اکنون مهم مطلب در اینست که کمونیستهای هر کشور با آگاهی کامل ، باید وظایف اساسی و اصولی مبارزه علیه فرصت طلبی، علیه آئین پسرستی ( چپ) و نیز خصوصیات ویژه ای را که این مبارزه در هر کشور جداگانه باید در تطابق با شرایط خاص اقتصاد ، سیاست، فرهنگ و ترکیب ملی ( ایرلند و غیره) شعب و فرقه های مذهبی، مستعمرات و مانند آن، بخود میگیرد، و این امر غیر قابل اجتناب و ضروری است ، در نظر بگیرند . موج نارضایی نسبت به انترناسیونال دوم همه جا توسعه می یابد. این رضایتی خوا به علت مشی فرصت طلبانه غالب بر انترناسیونال دوم باشد و خوا بدین علت که انترناسیونال دوم قابلیت و توانایی ایجاد ارگان واقعاً متمرکز و واقعاً رهبری کننده ای را ندارد که قادر به هدایت تاکتیکیهای بین المللی پرولتاریای انقلاب در مبارزه اش برای ایجاد جمهوری شوروی باشد، بهر حال ، باید این نکته را صریحاً درک نمود که.چنین سازمان رهبری کننده ای را تحت هیچ شرایطی نمیتوان بر اساس یکسان نمودن و هم سطح ساختن مکانیکی و همسان کردن الگو وار قواعد تاکتیکی مبارزه ایجاد نمود. تا زمانی که که خصوصیات ویژه ملی و دولتی بین خلقها وکشور های وجود دارد، ( این وجوه تمایز حتی پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بمقیاس جهانی، هنوز برای مدتی طولانی و بسیار هم طولانی وجود خواهند داشت) ، آنچه که وحدت تاکتیک بین المللی جنبش کمونیستی کارگری کلیه کشورها را ضروری میکند، نه نفی این خصوصیات و

شرایط ویژه هر کشور است (این عمل در حال حاضر پنداری بوج و واهی است) بلکه کاربرد اصول اساسی کمونیسم (حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) به شیوه ایست که این اصول را با شرایط خاص هر جامعه بدرستی تلفیق نماید، یعنی با تمایزات و مشخصات ملی و دولتی بنحو صحیحی. هماهنگ و منطبق نماید. وظیفه عمده همه کشورهای پیشرفته (و نه تنها کشورهای پیشرفته) در لحظه تاریخی کنونی آنست که با بررسی، تحقیق، مطالعه، قیاس، به درک خصوصیات و شرایط ویژه ملی هر کشور برسند، و در هر کشور معین، شیوه های مشخصی را بمنظور حل مسئله واحد جنبش بین المللی یعنی مبارزه علیه اپورتونیسیم دکماتیسم چپ در درون جنبش کارگری، و نیز برای سرنگون ساختن بورژوازی حاکم و استقرار جمهوری شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا، پیدا کنند.

خط مشی جناح مخالف، بر عکس، نفی و رد این اصول تاکتیکی لنینیسم.

ریشه درماندگی و فلاکت اپوزیسیون در تحلیل. از مسئله خصلت و اهداف انقلاب. چین در همین انکار اصول تاکتیکی قرار دارد. \*\*\* تأکید از من است استالین ۱- لنین، چپروی ..

اجازه دهد به دومین اصل تاکتیکی لنینیسم بپردازیم.

با بررسی خصلت و اهداف انقلاب چین، میتوان متحدین پرولتاریا در مبارزه برای پیروزی انقلاب در این کشور را شناخت. مسئله متحدین پرولتاریا یکی از مسائل عمده انقلاب چین است. پرولتاریا چین با دشمنان قهار و پیروزمند باید مقابله کند، این دشمنان ملاکین و اشراف خرد وکلان، ماشین نظامی - اداری کهن و میلیتاریستهای جدید، بورژوازی ملی ضد انقلابی، و امپریالیستهای شرقی و غربی هستند، که رشته های اصلی حیات اقتصاد چین را در اختیار دارند و از طرف دیگر توسط نیروهای نظامی زمینی و ناوگان دریائی خود، سلطه استثمارگرانه خود بر مردم چین. را حفظ و تقویت میکنند.

قبل از هر چیز، نابود کردن این دشمنان سر سخت نیاز به سیاست قابل انعطاف و دقیقی از جانب پرولتاریا دارد، تا به وی قدرت استغناء کردن از هر گونه تضاد و شکافی در اردوگاه دشمنانش را بدهد تا بتواند متحدین خود را بیابد، حتی اگر این متحدین متزلزل و نا بایدار باشند؛ و مشروط باینکه این متحدین از نظر توده ای پایه وسیع داشته باشند، مانع بسط و توسعه تبلیغ و ترویج انقلابی حزب پرولتاریا نشوند، و فعالیت حزب در تشکیل و سازماندهی طبقه کارگر و توده های زحمتکشانش را محدود نکنند.

اتحاد این سیاست، یکی از شروط اساسی رعایت دومین اصل تاکتیکی لنینیسم است. بدون اتخاذ چنین سیاستی پیروزی پرولتاری غیر ممکن است. اپوزیسیون، چنین سیاستی را نادرست و ضد لنینی قلمداد میکند. ولی این امر تنها نشان دهنده است، که اپوزیسیون آخرین بقایای لنینیسم را از دست داد و با اندزه زمین تا آسمان از مشی لنینی و لنینیسم بدور افتاده است.

آیا پرولتاریا چین، چنین متحدین در گذشته نزدیک داشته است؟ بلی داشته است.

دردوران اولیه انقلاب، مرحله ای که انقلاب توسط جبهه متحد تمام ملی به پیش میرفت (دردوره کانتون)، متحدین پرولتاریا عبارت بودند از دهقانان، محرومین شهری، روشنفکران خرده بورژوازی ملی.

یکی از خصوصیات ویژه انقلاب، چین این بود که نمایندگان این طبقات مشترکا همراه با کمونیستها، در سازمان انقلابی بورژوازی و واحدی بنام گومیندان فعالیت داشتند.

متحدین مزبور همه بطور یکسان قابل اطمینان و اتکاه نبودند و نمی توانستند باشند. برخی از آنان کم و بیش متحدین قابل اتکاه بودند (دهقانان و محرومین شهری)، دیگران بودند که قابلیت اطمینان کمتر داشتند و متزلزل بودند (روشنفکران خرده بورژوازی) و باز دیگریانی که بکلی قابل اعتماد نبودند (بورژوازی ملی)

بدون شک، در آن زمان گومیندان سازمان کم و بیش توده ای بود. سیاست کمونیستهای متشکل در درون گومیندان عبارت بود از منفرد کردن نمایندگان بورژوازی ملی ( راست ها) و استفاده از نیرو آنان در جهت منافع انقلاب، ترغیب و تشویق روشنفکران خرده بورژوا ( چپ ها) به جهت گیری هرچه بیشتر به طرف چپ، و گردآوردن دهقانان و محرومین شهری در اطراف پرولتاریا.

آیا در آن دوران کانتون مرکز جنبش انقلابی چین بود؟ بلی، مطمئنا بود. فقط ابله ها میتوانند اکنون این موضوع را انکار کنند.

دستاورد های کمونیستها در این دوران چه بود؟ توسعه قلمرو انقلاب تا آن حد که نیروهای نظامی کانتون به یانگ تسه رسیدن؛ تشکیل علنی پرولتاریا ( اتحادیه صنفی، کمیته های اعتصاب) امکان پذیر شد؛ سازمان های کمونیستی توانستند به صورت حزب کمونیست متشکل شوند؛ هسته های اولیه سازمان های دهقانی ( انجمن های دهقانی) ایجاد گردید؛ و نفوذ کمونیستها در درون ارتش افزایش یافت.

چنین نتیجه میشود که رهبری کمینترن در آن دوران کاملا صحیح بود.

دردوران دومین مرحله انقلاب، هنگامیکه، چیان کای شک و بورژوازی ملی به انقلاب پشت کرده و به اردوگاه ضد انقلاب پیوستند، و مرکز جنبش انقلابی از کانتون به ووهان انتقال یافت، متحدین پرولتاریا، دهقانان، محرومین شهری، و روشنفکران خرده بورژوا بودن.

پیوستن بورژوازی ملی به اردوگاه ضد انقلاب را، چگونه میتوان بیان کرد؟

دروغله اول، این امر ناشی از هواس بورژوازی ملی از توسعه گرفتن دامنه جنبش انقلابی توسط کاگران و توده های زحمتکشان بود، و در ثانی، بواسطه فشاری بود که از جانب امپریالیستها در شانگهای به بورژوازی ملی وارد میشد. باین ترتیب انقلاب نیروی محافظ کار بورژوازی ملی را از کف داد و این بهر حال صدمه ای هر چند ناچیز به انقلاب وارد کرد. ولی از طرف دیگر، انقلاب

در مسیر پیشرو نده خود، به مرحله بالاتری از تکامل، مرحله انقلاب ارضی، و نزدیک تر کردن توده های وسیع دهقانان به خود، وارد شد، این محصول تکامل انقلاب بود.

آیا گومیندان در آنزمان، در دوران مرحله دوم انقلاب، سازمانی توده ای بود؟ بلی، مطمئناً بود. بدون تردید خیلی بیشتر از گومیندان در دوران کانتون توانسته بود پایه توده ای وسیع داشته باشد.

آیا ووهان در آنزمان مرکز جنبش انقلابی بود؟ بلی، مطمئناً بود. تنها آدم کور میتواند منکر این واقعیت بشود. دوائر این صورت قلمرو. ووهان (هویه وهونان) با یگاهی برای بیشترین توسعه انقلاب ارضی، که توسط حزب کمونیست رهبری گردید، نمیگردید در آنزمان سیاست کمونیستها در مورد گومیندان این بود که آنرا بطرف. چپ سوق داده و به کانونی برای دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان تبدیل کنند.

آیا چنین تغییر در آنزمان امکان داشت؟ بلی، امکان داشت. بهر حال دلیلی وجود نداشت که چنین امکانی را خارج از دسترس در نظر گرفت. در آنزمان ما به صراحت گفتیم که برای تبدیل گومیندان ووهان به کانون دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان، حد اقل به تامین دو شرط احتیاج است؛ دمکراتیزه کردن. عمیق و همه جانبه گومیندان، و کمک و حمایت مستقیم و فعال گومیندان به پیشبرد انقلاب ارضی. بسیار ابلهانه بود اگر کمونیستها از تلاش برای چنین تغییر و تبدیلی خود داری می نمودند.

دست آوردهای کمونیستها در آن دوران چه بودند؟

حزب کمونیست در طول آن دوران، از حزبی با پنج تا شش هزار عضو به حزبی با پایه توده ای وسیع پنجاه تا شصت هزار عضو توسعه و تکامل یافت.

اتحادیه های صنفی کارگران به فدراسیون ملی عظیمی با حدود سه میلیون عضو رشد کرد.

تشکیل های اولیه دهقانی به انجمن های دهقانی در برگیرنده چندین ده میلیون عضو توسعه یافت.

انقلاب ارضی دهقانان به نحو غول اسایی بیشرفت کرد و جایگاه مرکزی را در جنبش انقلابی چین احراز کرد. حزب کمونیست امکان تشکیل و سازماندهی علنی نیروهای انقلاب را بدست آورد. حزب کمونیست رهبر انقلاب ارضی شد و هز مونی پرولتاریا در انقلاب، از آرزو بواقعیت تبدیل شد.

درست است که حزب کمونیست. چین نتوانست از تمامی امکانات آن دوران بهره برداری نماید. درست است که در آن دوران کمیته مرکز حزب کمونیست. چین مرتکب برخی اشتباهات فاحش گردید. ولی این نیز مسخره است که فکر کنیم حزب کمونیست. چین در دوران کوتاهی، براساس رهنمودهای کمینترن میتواند مبدل به حزب بلشویکی ورزیده و واقعی بشود.

ما باید تاریخ تکامل حزب خود مان را بخاطر بیاوریم، که از درون یک رشته انشعابات، انفعالات، خیانت ها، و توطئه ها و مانند آن گذشت تا تبدیل به حزب ورزیده و آبدیده کنونی گردید، و آنوقت خواهیم فهمید که احزاب بلشویکی واقعی را در یک لحظه نمیتوان بوجود آورد.

بس نتیجه اینکه رهنمودهای کمینترن در طی این دوران نیز کاملاً درست بود.

آیا امروزه پرولتاریا چین متحدینی دارد؟ بلی، دارد.

این متحدین دهقانان و تهی دستان شهری هستند.

دوران حاضر با فرار رهبری گومیندان ووهان به اردوگاه ضد انقلاب، با پشت کردن روشنفکران خرده بورژوا به انقلاب مشخص میشود.

این فرار، اولاً، از هراس روشنفکران خرده بورژوا از توسعه روزافزون انقلاب ارضی در سراسر چین، و از فشار ملاکین و اشراف به رهبری ووهان و ثانیاً، از فشار امپریالیستها در ناحیه نین تسین که در عوض اجازه عبور بطرف شمال، از گومیندان میخواهند که از کمونیستها جدا کردند، نشات گرفته است.

اپوزیسیون درباره وجود بقایای فئودالی در. چین د چارتر دیدهایی است. ولی اکنون بر همه روشن است که نه فقط بقایای فئودالی در چین وجود دارند،

بلکه همین فئودالها ثابت کرده اند که نیروئی حتی قوی تر از یورش انقلاب در حال حاضر هستند. دلیل برتری کنونی نیرو امپریالیستها و اشراف فئودال اینست که انقلاب در حال حاضر دچار شکستی مؤقتی گردیده است. در این موقعیت، انقلاب روشنفکران خرده بورژوا را از دست میدهد. و این در واقع نشان شکست مؤقتی است که انقلاب در حال حاضر متحمل گردیده است.

ولی از طرف دیگر، انقلاب صفوف توده ها وسیع دهقانان و تهدید شان شهری را بسیار فشرده تر از قبل در اطراف پرولتاریا گرد آورده و بدین طریق پایه را برای سلطه پرولتاریا در انقلاب محکم تر کرده است. این دست آورد بزرگی برای انقلاب است.

اپوزیسیون علت شکست مؤقت انقلاب را به سیاست و رهنمودهای کمینترن نسبت میدهد. ولی فقط اشخاصی که از مارکسیسم جدا گردیده اند میتوانند چنین ادعاهایی بکنند. فقط اشخاص که از مارکسیسم بریده اند میتوانند طالب اتخاذ چنان سیاست معجزه آسایی باشند که همواره لزوماً منجر به پیروزی فوری بردشمن گردد.

آیا سیاست بلشویکها در انقلاب ۱۹۰۵، مشی درستی بود؟ بلی، درست بود، بس. چرا انقلاب ۱۹۰۵، علیرغم وجود شوراهای، و با وجود مشی صحیح بلشویکها دچار شکست شد؟ زیرا در آنزمان ثابت شد که قدرت سلطه بقایای فئودالی و دستگاه مطلقه حاکمه، قوی تر از جنبش انقلابی کارگران بود.

آیا سیاست بلشویکها در ژوئیه ۱۹۱۷، سیاست درستی بود؟ بلی، درست بود. بس. چرا، بلشویکها مجدداً علیرغم وجود شوراهای، که در آنزمان به بلشویکها خیانت کردند، و با وجود مشی صحیح بلشویکها دچار شکست گردیدند؟

زیرا ثابت شد که در آنزمان امپریالیزم روس از جنبش انقلابی کارگران قوی تر است.

یک سیاست صحیح، بهیچوجه ناگزیر و بدون قصور به پیروزی مستقیم علیه دشمن منجر نمیشود، به عبارت دیگر غلبه مستقیم و فوری بر دشمن، تنها با اتخاذ مشی صحیح تعیین نمیشود، بلکه قبل و بیش از هر چیز با ارتباط و تقابل نیروهای طبقاتی جامعه، با برتری مشخص قدرت جبهه انقلاب، با تجزیه و پراگندگی در اردوگاه ضد انقلاب، و با اوضاع مطلوب بین المللی تعیین میگردد. فقط با در نظر گرفتن این مجموعه شرایط، مشی صحیح پرولتاریا میتواند به پیروزی مستقیم منجرشود.

ولی یک شرط اجباری و لازم وجود دارد که یک مشی صحیح باید همواره و تحت هر نوع شرایطی، آنرا برآورده نماید. و آن شرط اینست که مشی حزب، باید باعث برانگیختن و تقویت ظرفیت و قدرت انقلابی پرولتاریا، تحکیم و توسعه همبستگی آن با سایر توده های زحمتکشان، افزایش اعتبار پرولتاریا در میان توده ها، و موجب تبدیل نیروی طبقه کارگر به نیروی غالب و رهبر انقلاب گردد.

آیا میتوان اثبات نمود که در دوران گذشته، حد اکثر شرایط مطلوب برای کسب پیروزی مستقیم انقلاب در چین فراهم بوده است؟ واضح است که خیر.

آیا میتوان تصریح نمود که سیاست کمونیستهای چین باعث تقویت قدرت رزمنده پرولتاریا و تحکیم و توسعه همبستگی آن با توده های وسیع زحمتکشان، و موجب افزایش وجهه و اعتبار آن در بین توده نگردیده است؟ واضح است که خیر، فقط آدم کور نمیتواند این را که پرولتاریای چین در این دوران موفق به جدا کردن توده های وسیع دهقانی از اطراف بورژوازی ملی و روشنفکران خرده بورژوازی و بسیج آنان در اطراف برنامه ها و اهداف خود شده است، ببیند.

در مرحله اول انقلاب، حزب کمونیست با بورژوازی ملی در کانتون ائتلاف نمود تا بتواند قلمرو انقلاب را توسعه دهد، و خود را به صورت حزبی توده ای متشکل نماید، امکان سازماندهی علنی پرولتاریا را پیدا کند و راه خود را بطرف دهقانان باز کند.

مرحله دوم انقلاب، حزب کمونیست با روشنفکران خرده بورژوا متشکل در گومیندان ووهان ائتلاف نمود تا بتواند نیروهای خود را تقویت کند، سازمان حزبی پرولتاریا را توسعه دهد، توده های وسیع دهقانان را از زیر رهبری گومیندان بدر آورد، و شرایط برای تامین سلطه پرولتاریا درانقلاب فراهم نماید.

اکنون بورژوازی ملی به اردوگاه ضد انقلاب پیوسته و ارتباط خود را با توده های وسیع خلق ازدست داده است.

روشنفکران خرده بورژوازی گومیندان ووهان پا در جای پای بورژوازی ملی نهاده، از انقلاب ارضی ترسیدند و سرانجام موجب بی اعتبار شدن خود در نظر میلیون ها دهقان شدند.

ازطرف دیگر، توده های هرچه بیشتر و فشرده تر در اطراف پرولتاریا بسیج گردیدند، و بهر حال در این طبقه، تنها راهنما، و رهبر قابل اعتماد خود را یافته اند.

آیا واضح نیست که فقط یک سیاست صحیح میتواندسته به چنین نتایجی بیانجامد؟

آیا روشن نیست که فقط چنین سیاستی میتواندسته موجب تقویت قدرت رزمنده پرولتاریا شود؟

چه کسی جز شبه رهبران اپوزیسیون میتواند صحت و خصلت انقلابی چنین سیاستی را انکار کند؟

اپوزیسیون مدعی است که پیوستن رهبری گومیندان ووها به جبهه ضد انقلاب نشان میدهد که سیاست ائتلاف با گومیندان ووهان در مرحله دوم انقلاب نادرست بود.

ولی فقط اشخاصی که تاریخ بلشویسم را فراموش کرده اند، و آخرین اثار و بقایای لنینیسم را از خود زدوده اند میتوانند چنین ادعایی بکنند.

آیا سیاست بلشویکها در ائتلاف انقلابی با سوسیال رولوسیونرهای چپ در اکتوبر و بعد از اکتوبر تا بهار ۱۹۱۸ درست بود؟ من عقیده دارم که کسی تا

بحال جرئت نکرده درستی این ائتلاف را انکار نماید. این ائتلاف چه سرانجامی داشت؟ با شورش سوسیال رولوسیونرها ی چب علیه دولت شوروی پایان یافت.

آیا براین اساس میتوان مدعی شد که سیاست ائتلاف با سوسیال رولوسیونرها نادرست بود؟

بدیهی است خیر.

آیا سیاست ائتلاف انقلابی با گومیندان ووهان در مرحله دوم انقلاب چین صحیح بود؟ من عقیده دارم کسی تاکنون جرئت نکرده است منکر صحت این ائتلاف در مرحله دوم انقلاب چین گردد.

اپوزیسیون خود در آنزمان (اوریل ۱۹۲۷) اعلام نمود که چنین ائتلاف صحیح است، پس چگونه حال، پس از آنکه رهبری گومیندان ووهان از انقلاب روی گردان شده، بدلیل این ترک جبهه انقلاب ادعا میکند که ائتلاف انقلابی با گومیندان ووهان از اساس نادرست بوده است.

آیا روشن نیست که چنین مباحثی فقط از طرف اشخاص سفیه میتواند مطرح گردد؟

آیا هرگز کسی ادعا نموده است که ائتلاف با گومیندان ووهان ابدی و پایان ناپذیر خواهد بود؟ آیا چیزی به عنوان ائتلاف ابدی و پایان ناپذیر اصلا وجود دارد؟ آیا واضح نیست که اپوزیسیون در این رابطه، هیچگونه درک درستی، از هر جنبه، از دومین اصل تاکتیکی لنینیسم در مورد ائتلاف انقلابی پرولتاریا با طبقات و گروههای غیر پرولتری ندارد؟

لنین این اصل تاکتیکی را بدین طریق فرموله میکند،

پیروزی بردشمنی قوی تر از خود فقط در صورتی ممکنست که به منتهی درجه نیرو بکار برده شود و از هر تضاد و شکاف در بین صفوف دشمنان، هر قدر هم کوچک، از هر گونه تضاد خصمانه بر سر منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروه های گوناگون و با انواع بورژوازی در داخل یک کشور، و نیز از هر فرصتی، حتی کوچکترین آن، برای بدست آوردن

متحدین توده ای، هر چند این متحدین موقتی، مردد، ناپایدار، غیرقابل اعتماد و مشروط باشند باید حتماً و باید نهایت دقت و مواظبت و هشیاری زیرکانه استفاده نمود هر کس این مطلب را نفهمیده باشد حتی زره ای از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است. کسی که در طی دوران نسبتاً طولانی و در اوضاع نسبتاً گوناگون سیاسی قابلیت خود را در هر کار برد این اصل عملاً به ثبوت نرسانده باشد، هنوز نیاموخته است که چگونه به طبقه انقلابی در مبارزه اش بخاطر رهایی بشریت از قید استثمار گران یاری رساند این موضوع بطرز یکسانی در مورد دوران قبل و پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا صدق میکند.<sup>۱۳</sup>

آیا روشن نیست که خط مشی اپوزیسیون طرد این اصل تاکتیکی لنینیسم است.

آیا روشن نیست که خط مشی کمینترن، برعکس، این اصل تاکتیکی لنینیسم را بطور خدشه ناپذیری دنبال میکند؟

۱۳

\*\*\*

اجازه دهید که به سومین اصل تاکتیکی لنینیسم به پردازیم:

این اصل تاکتیکی به مسئله تغییر شعارها، نظم و ترتیب و شیوه تغییر شعارها مربوط میشود، این اصل، مسئله چگونگی تبدیل شعار حزب به شعار توده ها، چگونگی و طریقه ارتقا توده ها به سطح مواضع انقلابی حزب، بنحوی که آنان خود از طریق تجربه سیاسی خود شان به درستی شعارهای حزب پی برند، مربوط است.

---

<sup>۱۳</sup> تأکید از من است استالین

توده ها را فقط با تبلیغ و ترویج نمیتوان قانع کرد، تحقق این امر بشروط به تجربه سیاسی خود توده هاست؛ مشروط بدانست که توده های وسیع مردم، با تجربه تلخ و دردناک خود از نظام حاکم به وضع برسند که لزوم سرنگون کردن آن نظام، و اجتناب ناپذیر بودن استقرار نظام سیاسی واجتماعی نوین بجای آنرا حس نمایند.

این امر خوبی بود که گروه پیشرو، یعنی حزب، قبلاً در آوریل ۱۹۱۷ خود درمورد اجتناب ناپذیری لزوم سرنگونی دولت موقت میلیو کف کرنسکی قانع شده بود. ولی هنوز زمان مقتضی فرانسیده بود که شعار سرنگونی آن دولت را اعلام نمود، یعنی شعار سرنگونی دولت موقت و برقراری قدرت نظام شوراهها شعار روز گردد.

برای اینکه فرمول تمام قدرت بدست شوراهها از دور نمایی، به شعار عمل فوری تبدیل گردد یک عامل تعیین کننده ای دیگر، یعنی اینکه توده ها خود بدرستی این شعار واقف گردند و برای تحقق آن بانحاء مختلف به حزب کمک نمایند نیز شرط بود.

بین فرمول به عنوان دورنما برای آینده نزدیک و فرمولهای به عنوان شعار روز باید صریحاً تمایز قایل شد.

دقیقاً در مورد همین نکته بود که گروه بلشویکهای بتروگراد به رهبری باگدانیوف در آوریل ۱۹۱۷، با طرح قبل از موقع شعار سرنگون باد دولت موقت، تمام قدرت بدست شوراهها خود را در مخمصه انداخت. لنین در آن موقع این عمل گروه با گدانیوف را ماجراجویی خطرناک توصیف نمود و آنرا بکلی تقبیح نمود. (۹)

چرا؟

زیرا توده های وسیع مردم زحمتکش در پشتگاه و جبهه مقدم هنوز حاضر به پذیرفتن این شعار نبودن، زیرا گروه مزبور شعار همه قدرت بدست شوراهها را که بعنوان دورنمای آینده نزدیک بود با شعار همه قدرت بدست شوراهها بعنوان شعار روز عوض گرفت. زیرا گروه بسیار بیش تاخته، و حزب را

در، و آخر اینکه در آزمون هنوز اعتقاد بر آن بود که دولت مؤقت، دولتی انقلابی است.

آیا کمونیستهای چین می بایستی شعار نابود باد رهبری گومیندان ووهان را شش ماه قبل طرح کرده باشند؟ اخیر، نمی باید چنین کرده باشند، زیرا این بمفهوم پیش تاختن و بسیار هم جلو افتادن از وقایع است.

این امر، کار کمونیستها را در دسترسی به توده های وسیع مردم زحمتکش، که هنوز به رهبری گومیندان اعتماد داشتند دشوار کرده و حزب کمونیست را به افراد از توده های وسیع دهقانی محکوم مینمود.

نمی بایستی چنین کرده باشند، زیرا هنوز رهبری گومیندان ووهان، کمیته مرکزی گومیندان ووهان، بعنوان دولت بورژوازی انقلابی، قابلیت های خود را از دست نداده بود و با مبارزه بعدی خود علیه انقلاب ارضی هنوز در دیدگان توده های وسیع مردم زحمتکش خود را چنان بی اعتبار و رسوا نکرده بود. این امر با مبارزه گومیندان علیه انقلاب ارضی و علیه طبقه کارگر و پیوستن آن به جبهه ضد انقلاب به اوج خود رسید.

ما همواره گفتیم و تاکید کردیم که تا زمانیکه هنوز قابلیت های رهبری گومیندان ووهان بمثابه دولت بورژوا- انقلابی از بین نرفته نمیتوان دست به تبلیغ شعار سرنگونی آن زد و ب پیشنهاد جایگزین کردن این دولت با نظام جدیدی را طرح کرد. این موضع در آن دوران اشتباه بود. و نیز گفتیم که باید اجازه داد که این امر تا بعد لازم بیش برود، زیرا قبل از موقع نمیتوان عملاً مسئله جایگزین کردن آنرا طرح نماییم.

آیا اکنون کمونیستهای چین باید شعار نابود باد رهبری گومیندان ووهان، را پیش گذارند؟ بلی، مطمئناً باید چنین کند. اکنون که رهبری گومیندان در توطئه و تلاش خود برضد انقلاب باندازه کافی رسوا شده، و رفتار خصمانه ای در برخورد به توده های کارگر و دهقان در بیش گرفته است این شعار با واکنش مساعد و نیرومندی در میان توده های مردم روبرو خواهد شد. اکنون همه کارگران و دهقانان خواهند فهمید که کمونیستها در کناره گیری از دولت ووهان

و کمیته مرکزی گومیندان ووهان و در طرح شعار نابود باد رهبری گومیندان ووهان بعمل درستی دست زده اند.

اکنون توده های کارگران و دهقانان دو راه برای انتخاب دارند یا رهبری گومیندان کنونی را بپذیرند که این بمعنای خوداری از بر آوردن نیازهای اولیه و حیاتی توده ها و نفی از انقلاب ارضی خواهد بود؛ یا خواهان توسعه انقلاب ارضی و بهبود قاطعانه موقعیت طبقه کارگر باشد، که این بمعنای آنست که باید شعار جایگزین کردن رهبری فعلی گومیندان ووهان با نیرو های انقلابی شعار روز توده ها گردد.

چنین است اهداف سومین اصل تاکتیکی لنینیسم در مورد مسئله تغییر شعارها، روشن و ابراز های بسیج توده های وسیع و ارتقاء آنان به مواضع انقلابی جدید، مسئله چگونگی کمک به توده های وسیع مردم زحمتکش در شناخت درستی مشی حزب براساس تجربیات خود آنان، چگونگی مشی و فعالیت های حزب و جایگزین کردن بموقع شعاری جدید بجای شعارهای قبلی لنین این اصل تاکتیکی را بدینگونه فرموله میکند:

با پیشاهنگ تنها، نمیتواند پیروز شد. با اعزام تنها پیشاهنگ به جبهه نبرد تعین کنند، درحالیکه تمامی طبقه و توده های وسیع، هنوز خط مشی حمایت مستقیم و فعال از پیشاهنگ و یا لاقبل وضعیت بیطرفی خیر خواهانه ای نسبت بدان اختیار نکرده اند و یا در وضعیتی قرار دارند که ممکن است حتی از دشمن حمایت کنند، نه فقط سفاهت صرف بلکه جنایت خواهد بود. و اما برای اینکه واقعاً تمام طبقه و توده های وسیع زحمتکش و تحت ستم سرمایه. چنین خط مشی ای را بپذیرند، تنها ترویج و تبلیغ کافی نیست. برای این کار تجربه سیاسی خود این توده ها لازم است.<sup>۱۴</sup>

---

<sup>14</sup> تأیید ازمن است استالین

این قانون اساسی کلیه انقلاب‌های بزرگست، که اکنون نه تنها در روسیه بلکه در آلمان نیز در اثر تجارب انقلابی سال‌های اخیر، با قدرت و وضوح حیرت‌انگیزی تأیید شده است.

نه فقط برای توده‌ها بی‌فرهنگ و غالباً بیسواد روسیه، بلکه برای توده‌های با سطح فرهنگ بالا و تماماً با سواد آلمان نیز لازم بود که از طریق تجربه دردناک خود به ناتوانی مطلق وسست‌عنصری، درماندگی مطلق و چاگر منشی در برابر بورژوازی، و تمام دناات‌های دولت شوالیه‌های انترناسیونال دوم بی‌برند، و غیر قابل اجتناب بودن دیکتاتوری مرتجعین افراطی (کورنیلف در روسیه، کاب و شرکاه در آلمان) را بعنوان شق و اِحدی در برابر دیکتاتوری پرولتاری در یابند، تا قاطعانه به سوی کمونیسم روی آور گردند.

وظیفه مردم در مقابل بیشاهنگ‌آگاه جنبش کارگری بین‌المللی یعنی احزاب، گروه‌ها و جریان کمونیستی اینست که توده‌های وسیع مردم را (که هنوز در اکثر موارد خواب‌الوده، بی‌حال، خموده و در حال رخوت و اغمء هستند) بیدار کرده و به موقعیت جدید خود رهبری نمایند و از آن صحیح‌تر اینکه بتوانند نه تنها حزب خود، بلکه این توده‌ها را نیز در امر نزدیک شدن و انتقال به وضعیت جدید رهبری کنند. \*<sup>۱۵</sup>

انحراف اساسی اپوزیسیون اینست که مفهوم و اهمیت این اصل تاکتیکی لنینیسم را درک نکرده، آنرا تشخیص نمیدهد؛ و منظمأ آنرا ناقص می‌نماید.

آنان (ترتسکیست‌ها) در آغاز، ۱۹۱۷، هنگامیکه تلاش می‌کردند یا نادیده گرفتن جنبش انقلابی ارضی، که هنوز کامل نشده بود، از آن بگذارند، این اصل تاکتیکی را با این عمل خود نقض نمودند. (رک به لنین)

آنان (ترتسکی-زینوویف) زمانیکه تلاش میکردند خصلت ارتجاعی اتحادیه‌های صنفی را نادیده بگیرند، و در تشخیص ضرورت فعالیت کمونیست‌ها

---

<sup>15</sup> 1/ See Vol XYV .P228, Lenin. Left Wing Commuism, an Infantile Disorder X Some Coillusions (1920)

در اتحادیه های صنفی ارتجاعی عاجز بودند، و ضرورت ائتلاف موقت با چین اتحادیه هایی را انکار مینمودند، این اصل تا کتیکی را نقض کردند.

آنان (ترتسکی-زینوویف-رادک) زمانیکه تلاش میکردند که ویژه گی های ملی و شرایط خاص جنبش انقلابی. چین (گومیندان) و عقب ماندگی توده های خلق. چین را نادیده گرفته، و با طرح خواسته کناره گیری فوری کمونیستها از گومیندان در آورئل ۱۹۲۶، و با بیش گذاردن شعار سازماندهی فوری شوراها در آورئل ۱۹۲۷، در زمانیکه هنوز مرحله تکامل گومیندان به سر انجام نرسیده بود و هنوز روزگارش به سر نیامده بود، عجولانه به پیش تاختند، این اصل تا کتیکی را به این عمل خود نقض کردند.

اپوزیسیون فکر میکرد که اگر وی تردید و دودلی، تزلزل و غیر قابل اعتماد بودن رهبری گومیندان را در یافته و تشخیص داده است، اگر خصلت موقتی و مشروط بودن ائتلاف با گومیندان را فهمیده است (دریافت این مسائل برای هر کارگرفعال سیاسی دشوار نیست) پس کاملاً کفایت که عمل قاطعانه علیه گومیندان، علیه دولت گومیندان را اعلام نمود و همین درک خود وی از مسائل و اعلام شعار، برای اِقناع توده ها، برای حمایت ناگهانی توده های وسیع کارگران و دهقانان از ما و عمل قاطعانه ما کاملاً کافی است.

اپوزیسیون فراموش میکند که درک ما از تمامی این مسائل، هنوز خیلی با وضعیتی که کمونیستهای چین در آن قادر به بسیج و جذب توده ها بشوند فاصله دارد. اپوزیسیون فراموش میکند که در اینجا نیز همان شرط بقوت خود باقی است. که توده ها، خود از طریق تجربه خود شان هم باید خصلت غیر قابل اطمینان بودن، ارتجاعی و ضد انقلابی بودن رهبران گومیندان رادر یابند.

اپوزیسیون فراموش میکند که انقلاب را نه فقط گروه ها و دسته های پیشرو، نه فقط حزب، نه افراد به تنهای، حتی اگر از اعتبار و منزلت شخصیتهای عالیقدر، برخوردار باشند، بلکه قبل و بیش از همه توده های وسیع مردم هستند که به پیش برده و به سر انجام میرسانند.

موضوع حیرت آوری است که اپوزیسیون بکلی در مورد اوضاع و احوال توده های وسیع مردم، سطح ادراک سیاسی و شعور اجتماعی آنان، امدادگی آنان برای شرکت فعالان در مبارزه قاطعانه، به فراموشی دچار شده است.

آیا ما، حزب، و لنین در اورئل ۱۹۱۷ نمیدانستیم که حکومت موقت میلیوکف - کرنسکی بایستی سرنگون گردد، که وجود دولت موقت با فعالیت شوراها ناسازگار است، و قدرت بایستی بدست شوراها بافتند؟ بلی، میدانستیم.

بس چرا لنین گروه بلشویکهای پتروگراد به رهبری باگدانیوف را در اورئل ۱۹۱۷، زمانیکه گروه مزبور شعار سرنگون باد دولت موقت، همه قدرت بدست شوراها را بیش گذارد و برای برانداختن دولت موقت تلاش نمود، آن گروه را بعنوان ماجرا جویان معرفی کرد؟

زیرا توده های وسیع مردم زحمتکش، بخشی معینی از کارگران میلیونها دهقان، توده های وسیع ارتش، و بالاخره خود شوراها، هنوز برای پذیرفتن این شعار به عنوان شعار روز آماده نبودند.

زیرا دولت موقت و سوسیال رولوسیونرها و احزاب خرده بورژوازی منشویک، هنوز هم قابلیت های مردمی خود را از دست نداده بودند، هنوز به اندازه کافی خود را در نزد توده های وسیع مردم زحمتکش بی اعتبار و رسوا نکرده بودند.

زیرا لنین میدانست که درک و آگاهی سیاسی گروه پیشرو پرولتاریا، حزب پرولتاریا، بخودی خود برای برانداختن دولت موقت و استقرار قدرت نظام شوروی کفایت نمیکرد. این شرط نیز بود که توده ها خود از طریق تجربه خود شان، به درستی خط مشی ایکه پیشروان پرولتاریا در بین آنان تبلیغ و ترویج میکنند، معتقد شده باشند.

زیرا لازم بود که توده های عظیم مردم زحمتکش از درون تجربه خود از انواع ائتلاف بلهوسانه و نا پایدار، از درون خیانت ها و توطئه های احزاب خرده بورژواز در طی ماه های ژوئن ژوئیه و اوت ۱۹۱۷ بگذرد، ضروری بود که به

جریان تعرض وقیحانه به جبهه مردم در ژوئن ۱۹۱۷ واقف گردد، و به تجربه ائتلاف شرافتمندانه احزاب خرده بورژوازی با کرنلیف ها و میلیوکف ها دست یابد، و از درون جریان شورش کرنیلیف و مانند آن بگذارد. تا اینکه همان توده ها قانع شوند که برانداختن دولت موقت و استقرار نظام شوروی امری غیر قابل اجتناب و مبرم است.

فقط در تخت یک چنین شرایطی میتوان شعار همه قدرت بدست شوراهای را از شعار دورنمای آینده به شعار روز تبدیل نمود.

اشکال اپوزیسیون آنست که همان انحرافی را که گروه باگدایتوف در زمان خود داشتند، بطور مداوم مرتکب میشوند، و از راه لنین جدا شده و ترجیح میدهد که دوره باگدانیوف گام بردارد.

آیا ما، حزب و لنین، هنگامیکه در انتخابات مجلس مؤسسان شرکت کردیم و زمانی که در بتروکراد در برگذاری مجلس مؤسسان اقدام نمودیم، می دانستیم که مجلس مؤسسان بانظام شوروی ناسازگار است؟ بلی، می دانستیم پس چه اتفاق افتاده بود که آنرا برگذار کردیم؟ بلشویکها که دشمنان سرسخت پارلمانتاریسم بورژوازی بودند، و خود قدرت شورایی را برپا کردند، نه فقط در انتخابات شرکت نمودند، بلکه حتی خود مجلس مؤسسان را برگذار کردند؟ آیا این خوش تبسم\*<sup>۱۶</sup> عقب ماندن و دنباله روی از حوادث، از حرکت باز داشتن توده ها و نقض تاکتیک های دراز مدت نیست؟ البته خیر.

بلشویکها این قدم را بدین منظور برداشتند که توده های عقب مانده مردم با چشمان خود اسانتر بتوانند حوادث را دنبال نموده، و خود را قانع کنند که مجلس مؤسسان نا مناسب، ارتجاعی، و ضد انقلابی بود. فقط بدین طریق بود که امکان جذب توده های وسیع دهقانان به صفوف مان فراهم گردید. و برای ما امر از هم باشاندن مجلس مؤسسان تسهیل گردید. آنچه لنین در این باره مینویسد، بدین قرار است.

---

<sup>16</sup> KheVostism

« ما در سپتامبر - نوامبر سال ۱۹۱۷ در انتخابات پارلمان بورژوازی روسیه، یعنی در انتخابات مجلس مؤسسان شرکت کردیم. آیا این تاکتیک، صحیح بود؟ ... آیا ما بلشویکهای روسیه در سپتامبر - نوامبر. سال ۱۹۱۷، بیش از هر کمونیستی در اروپای غربی. حق نداشتیم معتقد باشیم که پارلمانتاریسم در روسیه از نظر سیاسی کهنه شده است؟ البته که حق داشتیم، زیرا نکته برسر این نیست که آیا پارلمانهای بورژوازی مدت طولانی یا کوتاهی وجود داشته اند، بلکه نکته این است که توده های وسیع زحمتکشان تا چه حد آمادگی آنها دارند (از لحاظ ایدئولوژیکی، سیاسی و عملی) که نظام شوروی را بپذیرند و بساط پارلمان بورژوا - دمکراتیک را درهم بریزند (با تلاش آنها مجاز شمارند) اینکه در روسیه در سپتامبر - نوامبر سال ۱۹۱۷ طبقه کارگر شهرها، سربازان و دهقانان، در اثر وجود برخی شرایط خاص آمادگی فوق العاده و استثنايي برای پذیرفتن نظام شوروی و برانداختن دمکراتیک ترین پارلمان بورژوازی را داشتند واقعیت تاریخی مطلقاً مسلم و کاملاً مسجل است. با وجود این بلشویکها مجلس مؤسسان را تحریم نکردند و خواه قبل و خواه بعد از آنکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بتصرف در آورد، در انتخابات شرکت نمودند....

نتیجه اینکه از امر حاصل میگردد مطلقاً غیر قابل مناقشه است: ثابت گردیده است که حتی چند هفته قبل از پیروزی جمهوری شوروی و حتی پس از این پیروزی، شرکت در پارلمان بورژوا - دمکراتیک نه تنها به پرولتاریا انقلابی زیبایی نمیرساند، بلکه تسهیلاتی هم برای وی فراهم مینماید که بتواند به توده های عقب مانده ثابت کند، که چرا چنین پارلمان های سزوار برافتادن هستند چنین شرکت کردنی، به برانداختن موقعیت آمیز این پارلمان ها و ابطال سیاسی پارلمانتاریسم بورژوازی کمک مینماید. \*»<sup>۱۷</sup>

<sup>17</sup> Lenin Left. Wing

این طریقه اینست که بلشویکها سومین اصل تاکتیکی لنینسم را در عمل بکار بستند.

این طریقه است که تکتیک های بلشویکی در چین خواه در رابطه با انقلاب ارضی باشد، با گومیندان، با شعار شوراها. بایستی با کار برده شود.

«اپوزیسیون» صراحتاً تمایل دارد فکر کند که انقلاب چین محتمل شکست کامل و جبران ناپذیری شده است. این البته غلط است، در مورد اینکه انقلاب چین دچار شکست موقت گردیده است شکی نمی تواند وجود داشته باشد. ولی این چگونه شکستی است و تا چه حد اهمیت دارد- این مسئله کنونی ماست.

امکان دارد که این شکست تقریباً همانند. مورد روسیه در انقلاب ۱۹۰۵ موجب وقفه طولانی در پیشرفت انقلاب گردد، چنانکه در روسیه انقلاب به مدت دوازده سال منقطع گردید و تنها بعداً در فوریه ۱۹۱۷ با قدرتی تازه، بساط حکومت مطلقه را در هم نور دید و راه را برای انقلاب نوین شوروی هموار نمود. این دورنما را نمیتوان از نظر دور داشت.

اما در چین هنوز این شکست کامل انقلاب نمیتواند بحساب آید، و عیناً مانند شکست انقلاب ۱۹۰۵ نمیتواند شکستی نهایی تلقی گردد. این شکست کامل نیست، زیرا وظایف سیاسی انقلاب چین در مرحله کنونی تکامل آن انقلاب ارضی، وحدت انقلابی خلق چین، رهایی از یوغ امپریالیزم هنوز اهدافی هستند که باید بدانها رسید.

البته اگر این دورنما به واقعیت بپیوندد، بعد، مسئله تشکیل فوری شوراها نمایندگان کارگران و دهقانان در چین میتواند مطرح شود، زیرا شوراها فقط در شرایط اعتدالی انقلابی تشکیل شده و رشد میکنند.

ولی احتمال وقوع دور نما فوق را دشواری میتوان در نظر گرفت. بهر حال، تاکنون پایه و اساسی برای در نظر گرفتن چنین احتمالی در اختیار نیست، زیرا ضد انقلاب هنوز متحد نشده و بزودی هم قادر به جمع آوری قوای

پراکنده خود برای اتحاد نخواهد بود؛ بفرض که در اصل بتواند چنین وحدتی را فراهم کند.

زیرا آتش جنگ در بین خود نظامیان قدیم و جدید، بانبروهای تازه نفس، به شدت بالا گرفته، و این امر جز به تضعیف جبهه ضد انقلاب، و در عین حال به وخامت هر چه بیشتر وضع زندگی دهقانان و عصیان آنان منجر نمی گردد.

زیرا هنوز در چین گروه یا دولتی که قابلیت عهده دار شدن چیزی مشابه با بر نامه اصلاحاتی استولبینی، که بطور موقت بتواند در خدمت ابقای گروه های حاکمه قرار بگیرد، وجود ندارد.

زیرا میلیونها دهقان که تاکنون شروع به مصادره و تصرف ارضی ملاکین بزرگ نموده اند را نمی توان به آسانی سرکوب و نابود نمایند.

زیرا اعتبار قدرت پرولتاریا بطور روز افزونی در نزد توده های زحمتکش افزایش می یابد، و نیروهای پرولتری هنوز تا نابودی فاصله زیادی دارند.

این امکان وجود دارد که شکست انقلاب چین، از نظر شدت وحدت همانند شکستی باشد که بلشویکها در ژوئیه ۱۹۱۷ متحمل شدند، در هنگامی که شوراهای منشویکها و سوسیال رولوسیونرها بدان خیانت کردن، زمانیکه ناچار شدند مخفی شوند، و زمانیکه، چند ماه بعد، سیل خروشان انقلاب مجدداً به خیابانها سرازیر شد، و دولت امپریالیستی روسیه را درهم نوردید.

البته، این نشانه، نشانه قابل اطمینانی است. من به رعایت همه نکات و شرایط لازم، با در نظر گرفتن اختلافات بین اوضاع چین امروز و اوضاع روسیه در ۱۹۱۷، چنین پیش بینی کرده ام. من از چنین تشابهی فقط بمنظور آنکه نشان داده شود که حدود تقریبی ضربه شکست انقلاب چین تا چه حد است، استفاده کردم.

فکر میکنم که این دورنما، همانست که احتمال وقوع آن در چین زیاد است. و در آینده نزدیک - ضرورتاً نه در یکی دو ماه، بلکه در شش ماه، یک سال بعد- بایستی به وقوع بپیوندد، یعنی اعتلای انقلابی نوینی بوجود آید، که در آن حال مسئله تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان میتواند

موضوع در دستور روز شود، و به عنوان شعار روز، و به مثابه نیروی مقاوم در برابر دولت بورژوازی، قد علم کند.

چرا؟

زیرا اعتلای انقلابی نوینی در حال حاضر در شرف تکوین باشد، تشکیل شوراهای موضوعی خواهد بود که کاملاً زمان مناسب خود را یافته است.

اگر کمونیستهای چین، در همین چند ماه قبل، شعار تشکیل شوراهای اعلام میکردند، اشتباه میبود، زیرا چنین اقدامی با توجه به اوضاع ماجراجویانه بود، و البته این مشخصه اپوزیسیون است که چنین رهنمودهایی صادر کند. در آن زمان هنوز رهبری گومیندان خود را به عنوان ضد انقلاب بمردم شناسانده بود.

بر عکس، اکنون شعار تشکیل شوراهای می‌تواند شعاری واقعاً انقلابی شود اگر (اگر!) اعتلای انقلابی جدید و نیرومندی در آینده نزدیک وقوع یابد.

در نتیجه، در جوار مبارزه برای جایگزین کردن رهبری کنونی گومیندان یا رهبری ای انقلابی، لازم است که بلافاصله، حتی قبل از اینکه اعتلا انقلابی جدید فرا رسیده، وسیع ترین تبلیغات را در مورد ترویج آینده شوراهای در بین توده های وسیع مردم زحمتکش اجرا گرد؛ بدون آنکه زیاده از حد پیشابیش بتازانیم، دست به تشکیل فوری شوراهای زده و در ضمن همواره باید بخاطر داشته باشیم که شوراهای فقط در دوران اعتلای انقلابی نیرومندی می‌توانند بارور گردند اپوزیسیون می‌تواند مدعی شود که از اول هم همین را گفته است. که این دقیقاً همان چیز است که آنرا تاکتیکهای دراز مدت می نامد.

ولی اقایان گرامی! شما اشتباه میکنید، اشتباه مطلق! این تاکتیکهای دراز مدت نیست، بلکه تاکتیکهای قضا قدری، تاکتیکهای تیر در تاریکی انداختن، وانهم مکرراست.

در آورئل ۱۹۲۶، وقتی اپوزیسیون خواستار گردید که کمونیستها فوراً از گومیندان کناره گیری نمایند، تاکتیکی اتخاذ نمود زدن زیر هدف بود، زیرا

اپوزیسیون خود متأسفانه ناچار شد که مزورانه فرمول خود را مسکوت بگذارد؛

در آوریل ۱۹۲۷، زمانکه اپوزیسیون اعلام کرد که بحث درباره بقایای فتوادی در چین عراق گویی و مبالغه است و وجود جنبش ارضی توده ای را فراموش کرد، تاکتیک زدن زیر هدف را بکار برد، زیرا خود بعداً ناچار شد که بطور ضمنی بداشتن انحراف در این مورد اقرار نماید.

هنگامیکه در آورئل ۱۹۲۷، اپوزیسیون شعار تشکیل فوری شوراهای را اعلام نمود، تاکتیک زدن بالای هدف را بکار برد، زیرا اعضای جناح مخالف خود ناچار گردیدند که در همان زمان به اختلاف و تضادهای درونی خود برسر این مسئله اذعان نمایند. یکی از آنان (ترتسکی) خواستار تبلیغ راه سرنگون ساختن دولت ووهان بود، و دیگری (زینوویف) برخلاف وی، خواستار حد اکثر کمک همه جانبه به همان دولت ووهان بود. ولی از کی تا به حال تاکتیکهایی که مدام به بالا و زیر هدف نشانه میروند، تاکتیکهای دراز مدت نامیده شده اند؟

در مورد شوراهای، بایدگفته شود که خیلی قبل از اپوزیسیون کمینترن در اسناد خود از وجود شوراهای در چین به عنوان هدف آتی و دورنما صحبت میکنند. در مورد شوراها به عنوان شعار روز که در بهار سال جاری در واقع طرح ان ضربه ای به گومیندان انقلابی محسوب میشد (گومیندان در آنزمان هنوز انقلابی بود و گرنه ادعای زینوویف در مورد حداکثر کمک همه جانبه بدان نمیتوانیست مفهومی داشته باشد)، ماجراجویانه بود، بیش تاختن جنجال آمیز و هوچی گرانه بود، درست همان ماجراجویی و همان پیش تاختنی که باگدایتوف در آوریل ۱۹۱۷، بدان متهم شد. از این امر که شعار شوراهای می تواند در آینده نزدیک در چین شعار روز شود، بهیچوجه نمیتوان نتیجه گرفت که محل اپوزیسیون در طرح شعار شوراهای در بهار سال جاری عملی خطرناک و ماجراجویی زیانباری نبود.

بهمان طریق که وقتی لنین شعار همه قدرت بدست شوراهای را در سبتمبر ۱۹۱۷، شعاری ضروری و به موقع تشخیص داد (تصمیم کمیته مرکزی در مورد

قیام)، ۱۰/ نمیتوان بهیچوجه این نتیجه را گرفت که باگدانیوف در طرح همین شعار در اورتل ۱۹۱۷، عملی زیانبار و مجراجویی خطرناکی نبوده است.

در سپتامبر ۱۹۱۷ باگدانیوف نیز میتوانست مدعی گردد که وی بطرح این شعار در اورتل ۱۹۱۷ چنین کسی بود که برای بر قدرت نظام شوروی فراخوان داده است. آیا بدان معنا است که باگدانیوف درست می گفت، و چنین که عمل وی در اورتل ۱۹۱۷ راه ماجراجویی ارزیابی کرد اشتباه میکرد؟

اپوزیسیون آشکارا به این افتخارات باگدانیوف غبطه می خورد. اپوزیسیون نمیفهمد که نکته در اصل این نیست که در گفتن چیزی اولین باشیم، پیشاپیش بتازانیم و موجب اختلال در روند انقلاب شویم، بلکه باید آنچه را بموقع گفت و به چنان صراحتا گفت که توسط توده ها پذیرفته شود. و به اجرا گذارده بود. واقعیات این چنین هستند.

نتیجه اینکه اپوزیسیون از تاکتیکهای لنینیستی جدا گردیده و مشی ماوراءچپ ماجراجویانه ای در پیشگرفته است.

پراودا شماره ۱۶۹ / ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۷. امضاء: استالین

## یادداشت ها

۱/ در اینجا به مجمع عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست ( بلشویک ) اتحاد شوروی، که از ۱۳ تا ۱۶ اورتل ۱۹۲۷ برگزار شد، اشاره شده است. در این پلنوم، برخی مسائل مربوط به کنکره ها جمهوریهای اتحادشوروی سوسیالیستی و (R.S.F.S.R)، مورد بحث قرار گرفت، تاریخ برگزاری پانزدهمین کنکره حزب کمونیست شوروی تعیین گردید. در ۱۳ اورتل، ز.و، استالین در مورد مسئله دستور کار پلنوم و در مورد مباحثه بیرامون گزارش م.ی. کا لنینین واقع به « مسائل کنکره های جمهوریهای اتحادشوروی سوسیالیستی و (R ....) صحبت کرد.

پس از بحث در باره یادداشت دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحادشوروی که راجع به قطعنامه های مصوبه آن در رابطه با مسائل بین

المللی بود ( وقایع و اوضاع چین، و غیره)، پلنوم سیاست دفتر سیاسی را در مورد اوضاع بین المللی پذیرفت و مؤکداً برنامه ضدحزبی اپوزیسیون ترسکی - زینوویف را رد کرد.

۲/ در اینجا به اتحادیه دمکراتیک کلن اشاره شده است که در دوران انقلاب بورژوازی آلمان در ۱۸۴۸ تشکیل شد، این اتحادیه شامل کارگران و بطریق اولی عناصر بورژوا دمکراتیک بود. کارل مارکس در این اتحادیه به عنوان عضو کمیته ناحیه ای اتحادیه های دمکراتیک منطقه راین و ستفاليا انتخاب شد و یکی از رهبران این اتحادیه گردید.

۳/ روزنامه نیوراینیش زایتونک، از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ می ۱۸۴۹ در کلن بجاب رسید، این روزنامه زیر نظر کارل مارکس و فودریک انگلس اداره میشد و سردبیر آن کارل مارکس بود.

۴/ واک به اثار ز، و، استالین، انتشارات به زبان های خارجی، مسکو، ۱۹۵۴، جلد، ۷، صفحه ۱۴۹.

۵/ در اینجا به قطعنامه هفتمین پلنوم وسیع هیئت اجرائیه کمینترن در مورد اوضاع چین، که در ۱۶ دسمبر ۱۹۲۶ تصویب شد، اشاره شده است ( در مورد قطعنامه پلنوم به کتاب تزها و قطعنامه های هفتمین پلنوم وسیع هیئت اجرائیه کمینترن، مسکو - لنینگراد، ۱۹۲۷ مراجعه شود).

۶/. پلنوم هشتم هیئت اجرائیه کمینترن از ۱۸ تا ۳۰ می ۱۹۲۷ در مسکو برگزار شد. برای این پلنوم، وظایف کمینترن در مبارزه علیه جنگ و خطر بروز جنگ، وظایف حزب کمونیست بریتانیا، مسائل انقلاب چین، و سایر موضوعات مورد بحث قرار گرفت، ز، و، استالین سخنرانی ای درباره انقلاب چین و وظایف کمینترن در دهمین جلسه پلنوم در ۲۴ می ایراد کرد. پلنوم از اوضاع بین المللی ارزیابی نمود، طرح بر نامه مبارزه علیه تهدید خطر جنگ را تهیه کرد، و در رابطه با وخامت روابط. دیپلماتیک و بازرگانی بریتانیا با شوروی، دادخواستی خطاب به کارگران و دهقانان جهان، به همه خلق های تخت ستم،

به سربازان و ملوانان را تصویب کرد. رهبران جناح ضد حزبی ترسکی - زینوویف با استفاده از وخامت موقعیت بین المللی اتحاد شوروی به تشدید حملات مغرضانه و افتراآمیز خود به پلنوم در مورد رهبری کمینترن و حزب کمونیست شوروی دست زدند. در قطعنامه ویژه ای، پلنوم بشدت عملیات و تاکتیکها تفرقه اندازانه رهبران اپوزیسیون را محکوم نمود و به آنان اخطار کرد که چنانچه در ادامه این مبارزات فراکسبونی خود اصرار ورزند، از هیئت اجراییه کمینترن اخراج خواهند شد.

۷/ در اینجا به دادخواستی تحت عنوان به کارگران و دهقانان جهان، به همه خلق های جهان در تحت ستم، که در ۱۴ اورئل ۱۹۲۷ به تصویب هیئت اجراییه کمینترن رسید اشاره شده است. این دادخواست در پروادای شماره ۸۵، ۱۵ اورئل ۱۹۲۷ چاپ شد.

۸/ رک به اثر فردریک انکلس،

### Die Bokuninsteuan. Der. Albeit

در Der Volkswagen-Staat شماره ۱۸۷۳، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵.

۹/ رک به و، ای، لنین، قطعنامه کمیته مرکز حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (بلشویک) مصوبه در صحیح روز ۲۲ اورئل ۵ می ۱۹۱۷.

۱۰/ و، ای، لنین در مقالات و امه های خود در سبتمبر ۱۹۱۷ نوبشته شد، شعار همه قدرت بدست شوراها به عنوان وظیفه عاجل سازمان قیام مسلحانه صادر کرد. (رک. به و. ای. لنین، بیش نویس قطعنامه در مورد اوضاع سیاسی کنونی، بلشویکها باید قدرت را بدست آورند، و مارکسیم و قیام) هنگامیکه نامه های و، ای، لنین در ۱۵ سبتمبر در کمیته مرکز مورد بحث قرار گرفت، ز، و، استالین بخصوص بروی تسلیم طلبی کامتف تأکید نمود نوی را بشدت إفشاء کرد زیرا وی خواستار شده بود که این اسناد نابود شوند ز، و، استالین پیشنهاد کرد که این نامه ها در سطح وسیع بین سازمانهای حزبی برای ملاحظه و بررسی بخش شود. در دهم اکتوبر ۱۹۱۷ اجلاسیه تاریخی کمیته مرکز حزب

بلشویک انجام شد، که در آن و، ای. لنین ز، و استالین ی، م، شورولف، ، ف. ی زرزینسکی و، م، س، بورتسکی شرکت داشتند، و در آن قطعنامه قیام مسلحانه، تهیه شده بوسیله لنین مورد تصویب قرار گرفت (رک به و، ای، لنین اثار منتخب، چاپخانه زبانهای خارجی، مسکو، ۱۹۵۲، جلد دوم بخش اول، صفحات ۹۰-۱۸۹).

تایپ: ع\_ روشن ۲۰۱۱ د سبتمبر ۲۴

زنده باد دهقانان، کارگران، زحمتکشان و تودهای انقلابی جهان  
دنوی افغانستان دجوړیدو به هیله

تکثیر و ترتیب از هواداران: حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان



